

باب اوّل از مجلد اوّل از کتاب جامع التّواریخ

در بیانِ حکایاتِ ظهورِ اقوامِ اترک و کیفیتِ انشعابِ ایشان
به قبایلِ مختلفه و شرحِ حالِ آباء و اجدادِ هر قوم بر سیلِ کُلی
و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل. ۵

دیباچه

در ذکرِ حدودِ بعضیِ مواضعِ اقوامِ اترک و تفصیلِ اسامی و
القابِ هر شعبه از آن اقوام آنچه معلوم شده / 17

اوّل باینکه دانست که در هر اقلیمی از اقالیمِ عالم مردمِ شهر
نشین و صحرانشین علی‌حده بوده‌اند و هستند، خصوصاً در ولایتی ۱۰
که مرغزار باشد و علفِ بسیار، و از سوادِ عمارات دور، صحرا
نشینان زیادت باشند، چنانکه در حدودِ ایران زمین و ملکِ عرب که
بیابانی پر علف و بی آب است، و چنین زمین مناسب شتر باشد.
چه علف بسیار خورد و آب کم، بدان سبب قبایل و عشایرِ عرب
زیادت از آنکه حصرِ عدد ایشان توان کرد، از بدایتِ مغرب تا ۱۵
نهایتِ ساحلِ دریای هند، در تمامیتِ صحاری و بوادی مقام ساخته.

همچنین اقوامی که از قدیم العهد باز تا به اکنون ایشان را تُرک گفته‌اند و می‌گویند، در صحراها و کوهها و بیشه‌های ولایت دشت قِیْچاق و اُوروش و چَرکَس و باشغُرْد و تَلاس و صَیْرَم و اِپپِر و سِپپِر و پُولار و رودخانه اَنقَرَه و حدود ولایاتی که به تُرکستان ۵ و اُیغورستان معروف است و رودخانه‌ها که منسوب است به اقوام نایمان مانند کُوک آزدپش و آزدپش و قَراقورم و کوههای اَلتائی و رودخانه اُوزغان و ولایت قیرقیز و کِم کِمچِنُوت و مواضع یایلاق و قِشلاق بسیار که معروف است به مُغولستان و منسوب به اقوام کِرایت چون اُوتن و کِلوران و طالات بالچوس و بوزقان قالدون و ۱۰ کُوکاناووز و بویر ناووز و قارقاب و کُوپین و اِرگنه و قَلیر و سِلینگه و بَرَقُوجین تُوکوم و قَلالچیت اِلت و اُونگور که متصل سد ختای است، تمامیت قبایل و شعب ایشان ساکن بوده‌اند، و این زمان بر قرار معهود نشسته‌اند.

و در تمامیت ولایات چین و هند و کشمیر و ایران زمین و روم ۱۵ و شام و مصر به قوت و شوکت و تسلط و استیلا متفرق گشته، و اکثر ممالک ربع مسکون در تحت تصرف آورده. و آن اقوام به مرور ایام به شعب بسیار منشعب شده‌اند و به هر زمانی از هر شعبه‌ای شعبه‌ها پیدا گشته، و هریک به سببی و علتی اسمی و لقبی یافته مانند اُوغوز که مجموع آن قوم را در این وقت تُرکمان می‌گویند، ۲۰ و منشعب شده‌اند به قِیْچاق و قَلچ و قَنقَلی و قازلوق و دیگر شعب که به ایشان منسوب‌اند.

و اقوام که در این وقت به مُغول شهرت دارند چون جَلایر و تاتار و اُیرات و یزگیّت و غیرهم، و بعضی اقوام دیگر که به مُغول مانده بوده‌اند و هریک پادشاهی داشته چون کِرایت و نایمان ۲۵ و اُونگوت و امثال ایشان، و اقوامی که از قدیم تا اکنون به این

- اسامی معروف بوده‌اند: قُنُقِرَات، قُورُلَاس، اِپْکِپَرَاَس، اِپْلیجِگَن، اُورِیا نَگَقَت، کِلَنگُفُوت و غیرهم که ایشان را جمله مُغول دُزَلْکِین گویند؛ و اقوام نِیْرُون که مُغولِ خَاصَراند و چنانکه ذکر آن اقوام و شعب مشروح و مفصل خواهد آمد، و اگر چه اشکال و لغات و لهجه ایشان به یکدیگر نزدیک است، اما به حسب اختلاف مزاج و طبیعت آب و هوای هر ولایتی اندک مایه تفاوت در شکل و لهجه هر قومی از این اقوام اترک بادید آمده.
- و هر چند اکثر این شعب را تا غایت کس به ترتیب ضبط نکرده است و نسب نامه‌های درست در آن باب موجود نه، بتخصیص چون مَدْتِهای مدید بر آن گذشته، لیکن به موجبی که راویان و ناقلان از معتبران هر قوم نقل کرده تقریر کرده‌اند و در بعضی کتب ایشان یافت می‌شود.
- شعبه‌های اصناف اترک آنچه در این عهد مشهوراند و به همدیگر نسبتی بیشتر دارند، عُلّی سبیل الایجاز مفصل نوشته می‌شود. بر این نمط بر طریقه سیاق استیفایی اثبات می‌یابد. ۱۵

فهرست

اسامی اقوام اترک صحرائشین

- که تمامت از نسل چهار پسر دِپْیا قُوی پسر اَبُولْجَه‌خان‌اند، — که او پسر نوح پیغامبر علیه‌السلام بود که او را به‌جانب شمال و شرقی شمالی و غربی شمالی فرستاد — و هم قَرَاخان و اُورْخان و ۲۰ کُرْخان و کُزْخان. و بواسطه آنکه پسر قَرَاخان، اُوغُوز نام موحد گشت و بعضی خویشان با او متفق شدند، دو قسم گشتند و شرح
- ۱۱۳ / جمله خواهد آمد تا معلوم گردد. /

و ب

شعبه اُوغوز پسر قَرّاخان مذکور بود و بعضی برادران و
عمزادگان که با وی متفق شدند.

سعه

۵ شعبه اُوغوز چنانکه شرح آن خواهد آمد.
او را شش پسر بوده و هریک از ایشان چهار پسر داشته، و
اُوغوز دست راست و چپ لشکر به ایشان داد برین موجب:
دست راست:

کُونْخان: قَایب، بایات، اَلْقَهْ اُولی، قَرّا اُولی.
۱۰ آئیخان: یازر، دُوکَر، دُو دُوَرَه، یاپازلی.
یولْدوزخان: اَوْشَر، قَزِیق، یِتْگِیلِی، قَارَقِین.
دست چپ:

کُوکْخان: بایْتُدُر، بیچْتَه، چاولدور، چِپْنی.
طاقْخان: سَالُور، آیمُور، اَلایُوتْتَلِی، اُوزْکِز.
۱۵ دینگیزخان: ایگِیر، بُوگْدوز، پیوه، قَنِیق.

سعه

برادران اُوغوز و بعضی عمزادگان که با او متفق شدند.
اُویغور، قَانْقَلِی، قَپْچاق، قَارْلُوق، قَلْچ، آغاچِرِی.

و ب

۲۰ شعب اقوام اعمام اُوغوز اُوزْخان و کُزْخان و کُورْخان و
برادران او و فرزندان ایشان که با اُوغوز متفق نبودند؛ و این
اقوام بر دو قسم اند: یکی آنکه اصل شعب ایشان جهت قدمت
مفصل معلوم نیست؛ و دیگر آنکه بتفصیل معلوم است:

سعه

۲۵ اقوامی که بواسطه قدم عهد، اصول شعب ایشان بتفصیل

معلوم نشده.

قسم

اول اقوامی که این زمان ایشان را مُغول می‌خوانند لیکن در اصل نام ایشان مُغول نبوده، چه این لفظ بعد از عهد ایشان اختراع کرده‌اند و هر شعبه‌ای از این اقوام شعب بسیار شده و ۵ هر يك نامی معین یافته: / جَلایر، سُونیت، تاتار، مِرگیت، کُورلُوت، 19 تُولاس، توماس، بُولغاچین، کَرموچین، اُوراسوت، تَمغالبِق، تَرغوت، اُویرات، بَرغوت، قُورِی، تنلکوت، کُستَمی، اُوریانقَه، قُورقان، سَقایت.

قسم

دوم اقوامی هم از جماعت صحرانشینان که به این اقوام مذکور که بتازگی نام ایشان مُغول گشته، مانده شده‌اند و این جماعت اقوام بسیار و قبایل بی‌شمار بوده‌اند، و اسامی بعضی از آن قبایل و شعب ایشان که معلوم شده مفصل می‌گردد، و شرح احوال ایشان خواهد آمد: کِرایت، نایمان، اُونگوت، تَنگقُوت، یَکَرین، قیرقیز. ۱۵

سعه

اقوام که معلوم است که اصل شعب ایشان از آن دو شخص است که در اَزگَنه قُون رفتند، و به تناسل و توالد اُوروغ ایشان بسیار شد و لفظ مُغول اسم جنس ایشان گشت، و بر دیگر اقوام که با ایشان مانده‌اند بر سبیل مجاز می‌گویند. چه آغاز اطلاق این لفظ ۲۰ از عهد ایشان بوده، و این مُغول يك قوم بوده‌اند از اقوام اترک. و چون عنایت ازلی در حق ایشان بود به قرب چهارصد سال زمان شعب بسیار از ایشان پیدا شد و به کثرت از دیگر اقوام زیادت گشتند؛ و بواسطه شوکت ایشان دیگران در این ولایات به اسم ایشان شهرت یافتند. چه اکثر اترک را مُغول می‌خوانند؛ چنانچه ۲۵

پیش از این چون تاتار غالب بودند جمله را تاتار می گفتند؛ و هنوز در عرب و هند و ختائی تاتار شهرت دارد. و این مغولان اصلی بتدریج دو قسم گشته اند:

قسم

۵ اول شعبی که از آن اقوام مغول اصلی که در اِرگَنه قون بودند با دید آمده اند و هریک اسمی و لقبی مخصوص یافته و از آنجا بیرون آمده اند:

يَكُوْزْ اُوْرِيَانْگَقْتْ قُنْقِرَاتْ كِلْنْگَقُوْتْ قونجین اوشپن
سُولْدوس ایلدورکین اُوْرناووت قونگقئان اِرلآت اپکیراس
۱۰ اُولْقوْت قورولاس ایلجگن قونگلوْت [بایاوت]
[گینگیت]

قسم

دوم اقوامی که از سه پسر خاتون دُوبون بایان، آلان قوا نام که بعد از وفات شوهرش در وجود آمدند منشعب گشته اند؛ و دُوبون ۱۵ بایان از مغولان اصلی بوده که یاد کرده شد و آلان قوا از قوم قورولاس و این اقوام نیز دو قسم اند:

20/

نپرون

[مطلق و ایشان شانزده قوم اند]:

قَتَقِینْ سَالْجِیُوْتْ تَايْچِیُوْتْ هَرْتِگْانْ سِیْچِیُوْتْ چیس، و
يَكُوْزْ نيز گویند؛ نُویاقِینْ دُوربانْ بَارِینْ بَرُولاسْ هَدَرْکِینْ
جُورِیاْتْ بُودَاتْ دُوقْلَاتْ بېسُوتْ سُوکانْ قُنْگَقَايْتْ.

هرن

که ایشان را قیات می گویند و بر دو قسم اند:
قیات مطلق بر این موجب: یوزکین جَنگَشِیُوْتْ. قیاتِ یسار
۲۵ قیاتِ بُورْچِیْنْ یعنی اشل چشم، و شعبِ ایشان از پدر

چینگگیزخان آغاز شده و به اوروغ چینگگیزخان و پدر او منسوب‌اند.

چون اسامی اقوام اترک که هر یک به اسمی و لقبی مخصوص بوده‌اند، و قوم مغول و شعب بسیار که از ایشان بادید آمده‌اند و هر یک قبیله‌ای معتبر گشته، بتفصیل بر سبیل سیاحت نوشته شد. ۵ اکنون حکایت هر قومی و قبیله‌ای آنچه معلوم شده بر ترتیبی که در فهرست اثبات افتاد مفرد مفرد در قلم می‌آید در ضمن چهار فصل بدین ترتیب:

فصل اول

در تاریخ و حکایات اقوام اُوغوز و بیست و چهار شعبه مذکور
از فرزند زادگان او و بعضی برادران و عم زادگانش که با او
متفق بوده اند و از ایشان اقوام اُوغوز و قِیچاق و قَنقَلی و قازلوق
و قَلچ پیدا شدند بموجبی که از حکماء ایشان نقل می کنند و بر ۵
آن متفق اند.

به موجبی که در تواریخ اسلامیان مذکور است و در تورات
بنی اسرائیل مسطور نوح پیغامبر علیه السلام زمین را از جنوب
تا شمال سه قسم کرد: اول را به حام از فرزندان خود داد که پدر
سودان بوده و میانه را به سام که پدر اعراب و فرس بوده؛ و سوم ۱۰
را به یافث که پدر اترک بود.

یافث را به جانب شرق فرستاد. مُغولان و تُرکان نیز همین
سخن می گویند؛ لیکن تُرکان یافث را اَبُولجَه خان خوانده اند، و
محقق نمی دانند که این اَبُولجَه خان پسر نوح بود یا فرزند زاده
او؛ آلا آنکه متفق اند بر آنکه از نسل او بوده و قریب العهد به وی؛ ۱۵
و تمامت مُغولان و اصناف اترک و صحرائشینان از نسل وی اند.

و شرح آن حال بر این موجب تقریر می کنند که:
اَبُولجَه خان صحرائشین بوده، و یایلاق او در اوزتاق و کُرَتاق

که کوههای عظیم بزرگ و بلندست، و در آن حدود شهری است اینانچ نام؛ و قشلاق او هم در آن حدود به موضعی که نام آن بُورُشوق و قاقیان و قارقُرم است، و قراقُرم نیز گویند؛ و شهر تلاس و قارې صیرم در نزدیکی آن مواضع افتاده. و قارې صیرم شهری قدیم و عظیم بزرگ است کسانی که دیده اند می گویند از ابتدا تا انتهای آن يك روزه [راه] است و چهل دروازه دارد، و در این وقت اترک مسلمان آنجا مقیم اند؛ و به قایدو تعلق می دارد؛ و به اَلوس قونچې و موضعی که فرزندان او می نشینند نزدیک است.

۱۰ و این آبولجَه خان را پسری بود نام او دپپ یا قوئی. معنی دپپ موضع تخت و جای منصب باشد؛ و یا قوئی یعنی بزرگ جمهور قوم. و این پسر به شوکت و اسباب پادشاهی زیادت از پدر بوده و چهار پسر داشته نام ایشان: قراخان و اوزخان و کُرخان و کُرخان و مجموع [آن] اقوام کافر بودند.

۱۵ قراخان قایم مقام پدر شد، و او را پسری در وجود آمد و سه شبانروز پستان مادر نمی ستد و شیر نمی خورد. بدان سبب مادرش می گریست / و تضرع می کرد، و هر شب در خواب چنان دیده که 21/ آن بچه با وی گفتی که ای مادر من، اگر خداپرست شوی و محب خدا گردی شیر تو بخورم.

۲۰ و آن زن بواسطه آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر بودند ترسیده که اگر اظهار خداپرستی کند او را با بچه هلاک کنند. پنهانی ایمان به خدای آورده و به اخلاص تمام محب حق جل و علا شده؛ و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده. چون یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بوده و آثار رشد و هدایت ۲۵ از ناصیه او می تافت. پدرش چون آن معانی در وی می دید گفت از

قوم ما بدین شکل و صورت هیچ فرزندی در وجود نیامد.

- این پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردد و به مراتب کمال برسد. و جهت نام نهادن وی با ایشان مشورت کرده. آن بچه یکساله به آواز آمده و گفته که: نام من اُوغوز نهید حاضران از آن حال بغایت متعجب ماندند، و به موجب سخن او که اثر ارشاد ۵ حق تعالی بود او را اُوغوز نام کردند. چون به حد بلوغ رسید، پدرش قراخان از برادرزادگان خویش، دختر کوزخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بستد.

- اُوغوز در خفیه با آن دختر گفته که اگر خداپرست گردی و محب حق شوی من نیز ترا دوست دارم و با تو نزدیکی کنم. او ۱۰ استبعاد عظیم نموده و آن نصیحت قبول نکرده و گفته که با پدرت بگویم تا ترا هلاک کند. اُوغوز بدان سبب به وی التفات ننمود. چون پدرش دید که او را دوست نمی‌دارد، دختر برادر دیگر، کوزخان را، جهت وی بستد. چون او را به اُوغوز تسلیم کردند، با وی همان سخن گفت. دختر قبول نکرد و به خدای ایمان نیاورد، ۱۵ و اُوغوز او را نیز دوست نداشت و پیش او نمی‌رفت.

- قراخان چون دید که اُوغوز به آن دختر هم میلی ندارد و پیش هیچ کدام از آن دو زن نمی‌رود، از راه اِشفاق و محبتی که او را در حق وی بود دختر برادر دیگر، اوزخان را، جهت او نامزد کرد. هنوز به خانه نیاورده، روزی اُوغوز از شکار بازگشته آن ۲۰ دختر اوزخان را بر کنار آب دید که تماشای کنیزکان می‌کرد که جامه می‌شستند. اُوغوز نزدیک وی راند و در خفیه با او گفت: می‌دانی که از دختران اعمام دو را ستدم و ایشان را دوست نمی‌دارم و با ایشان صحبت نمی‌کنم، سبب آنکه خواستم که به خدای آسمان ایمان آورند و محب او گردند، سخن مرا نشنودند و منکر ۲۵

گشتند. اکنون ترا نامزد من کرده‌اند. اگر به یگانگی خدای اقرار می‌کنی و به وی ایمان می‌آوری و محب او می‌شوی ترا بستانم و دوست دارم. دختر جواب داد که من خدای را نمی‌شناسم و نمی‌دانم لیکن از سخن و فرمان تو تجاوز نکنم و مطیع و منقاد امر تو باشم. ۵
 اوغوز گفت دلخواه من آنست و چنان می‌فرمایم که تو به خدای ایمان آری و محب او باشی. او گفت: سخن تو قبول کردم. و ایمان آورد و محب حق تعالی شد.

بعد از آن اوغوز او را بستد و دوست داشت و همواره پیش او می‌رفت و نزد دیگران نه. و چون خداشناس و بانیاز بود، نخواستی که با پدر و اعمام آمیزش کند چه ایشان کافر بودند. و همواره از ایشان دوری جستی و تباعد نمودی، و جدا از ایشان به شکار رفتی و پیوسته نام خدای به لفظ عربی که الله است بر زبان راندی. و کس نمی‌دانست که معنی آن لفظ چیست. و او همواره به آواز خوش الله گفتی، و آن قوم پنداشتند که جهت الحان سماع ۱۵ و لهو و بازی آن لفظ می‌گوید و او را ملکه و معتاد گشته.

روزی قراخان عروسان را طوئی کرد و ایشان را نواخت فرمود. و پرسید که چون این دو عروس پیشین پاکیزه‌تر از عروس دیگرانند، چگونه است که پسر من او را از ایشان دوستر می‌دارد و پیش وی می‌رود و با او صحبت می‌کند و به دیگر عروسان التفات نمی‌نماید. ۲۰
 آن دو عروس چون از شوهر ناخشنود بودند و غیرت تمام داشتند، فرصت یافتند و ایتاقی شوهر کردند و گفتند: او دینی دیگر گرفته و به خدای آسمان و زمین ایمان آورده و محب او شده؛ و خواست تا ما نیز با او موافقت نماییم. ما انکار کردیم و به سخن او التفات ننمودیم، بدان / سبب دل او با ما بد شد و آن عروس 22/
 باز پسین به خدای ایمان آورده و با او موافق و متفق شده، لاجرم ۲۵

او را دوست می‌دارد و ما را دشمن. و در آن حال اوغوز با نوکران و بعضی دوستان خود به شکار بود.

قراخان برادران و عم پسران و خویشان و امرا را جمع گردانیده و گفت: پسرِم اوغوز در کودکی عظیم مُقبل و مستعد می‌نمود و مرا به احوال او دلبستگی تمام بود. این زمان کاری بد پیش گرفته و از دین ما برگشته. او را زنده نتوان گذاشت. تمام آن جمع از این سخن برنجیدند و جمله بر قتل او اتفاق کردند.

زنی اوغوز که موافق او بود چون بر این حال واقف گشت حالی زنی را از همسایگان که بر وی اعتماد داشت پیش اوغوز فرستاد تا او را اعلام کرد. اوغوز مصاف و محاربه را مستعد شد، و تمام نوکران و دوستان را خبر کرده پیش خود خواند؛ و هم در شکارگاه به همدیگر پیوستند. و پدرش و اعمام و خویشان به قصد او بر نشستند. و از جانبین صفها را آراستند و جنگ کردند، و قراخان را شمشیری رسید و بدان زخم نمود. و جهت آنکه از اعمام و اقوام اوغوز گروهی انبوه با وی متفق شده بودند قرب هفتاد [و] پنج سال با یکدیگر جنگ می‌کردند. و اولوس و لشکر را تماچامپشی می‌کردند.

عاقبة الامر اوغوز غالب آمد و آن ملك را از تلاس و صیرم تا بخارا بگرفت و بر وی مسلم گشت. بعضی اعمام و برادران و برادرزادگان که با او متفق نبودند به جانب شرق مقام ساختند. و نزد ایشان چنان مقرر است که مجموع مغولان از نسل ایشان اند، و در آن عهد جمله کافر بودند و به مرور ایام ایشان نیز با اوغوز موحد گشتند.

و چون اوغوز را آن ملك مستخر گشت و پادشاهی آنجا بر وی قرار گرفت، خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد و خویشان و

امرا را تشریف داد و همه لشکریان را بنواخت؛ و جمعی از اقوام [و] اعمام که با او متفق گشته بودند، اُویغور لقب نهاد که معنی آن به تُرکی به هم پیوستن و مدد کردن است؛ و تمامت اقوام اُویغور از نسل ایشان اند. و قومی دیگر را قَنقَلی نام کرد؛ و ۵ اقوام قَیچاق و قَلِج و آغاچِرِی هم از نسل آن جماعت اند که با اُوغُز متفق شده بودند و با اُورُوغ او برآمخته؛ و سبب نام هر یک بدین تفصیل است که مفصّل می گردد. /

23/

اُویغور

در وقتی که میان اُوغُز و پدر و اعمام بواسطه خداپرستی او ۱۰ مخالفت افتاد و جنگ آغاز کردند. بعضی خویشان اُوغُز با او یکی شدند و جانب او گرفته مدد و معاونت می کردند؛ و بعضی جانب پدر و اعمام و برادران او گرفتند. آن طایفه که به وی پیوسته بودند و ممدّ او شده، اُوغُز ایشان را نام اُویغور نهاد؛ و معنی آن نام که لغت تُرکی است به پاریسی ۱۵ آن است که به ما پیوست و مدد و موافقت کرد. و این جماعت همواره با اُوغُز به هم می بودند. در وقتی که عزم گرفتن دیگر ممالک کرد، ایشان را از حدود درپند بازگردانید تا در آن حدود بنشینند و محافظت آن مُلک می کنند تا زمانی که او مراجعت نماید. و تمامت اقوام اُویغور از نسل این جماعت اند. والسلام.

قَنقَلی

۲۰

هم در آن وقت که اُوغُز با پدر و اعمام و برادران و عم زادگان خویش مصاف می داد و ولایات را غارت و تاختن می کرد، از جمله اقوامی که از خویشان بدو پیوسته بودند و با وی متفق شده. این قوم در وقت غارت که دیگران اُولجائی و غنیمت بر چهارپایان بار ۲۵ می کردند از استنباطِ خاطرِ خود گردون را بساختند و اُولجّه ها و

غنایم و اموال خویش بر آن بار می کردند. آن اقوام را بدین سبب به نام قَنْقَلِیْ موسوم گردانیدند و تمامت شعب قَنْقَلِیان از نسل ایشان اند. واللّه اعلم.

قِیچاق

- در وقتی که اُوغوز از قوم اپْتِ بَرّاق که باهم مصاف داده بودند ۵ بشکست و در جزیره میان دو رود مانده بود و آنجا مقام کرده، زنی حامله، که شوهر او را در جنگ کشته بودند، در میان درختی بزرگ میان پوسیده رفت و بچه آورد. آن حال با اُوغوز گفتند. بر وی ترخّم کرد و گفت چون این عورت را شوهر نیست این فرزند پسر من باشد؛ و به مثابت فرزند اُوغوز شد. او را قِیچاق ۱۰ نام نهاد؛ و [قِیچاق] از قَبُوق مشتق است که به تُرکی درخت [میان] پوسیده باشد و تمامت [قِیچاق] از نسل آن پسرانند. و بعد از هفده سال اُوغوز قوم اپْتِ بَرّاق را بزد و به ایران زمین آمد و ممالک را مستخر کرده بعد از سالهای بسیار با ولایت خود رفت. خبر رسید که اپْتِ بَرّاقیان باز سر یاغیگری دارند. اُوروغ ۱۵ قِیچاق را بفرستاد تا میان ولایت اپْتِ بَرّاق و یایاق بنشینند تا از یاغیگری ایشان ایمن گردد. و از آن وقت باز یایلاق و قِشلاق قِیچاقیان در آن حدود مانده است.

قارلوق

- می گویند که چون اُوغوز از ولایت غور و غرّجستان به یُوزت ۲۰ قدیم خود مراجعت کرد، در راه به کوهی بزرگ رسیدند و برفی عظیم بیارید. چند خانه به سبب بارندگی از او تخلّف کردند، و چون یاساق نبوده که کسی باز ماند، اُوغوز نپسندید و فرمود که چگونه بواسطه بارندگی کسی باز ماند. و آن چند خانه را که بماند قارلوق نام نهاد. یعنی خداوند برف. و تمامت اقوام قارلوق ۲۵

از نسل این جماعت مذکور پیدا شده‌اند.

قَلَج

می‌گویند که اُوغوز چون اصفهان بستد و عزیمت مراجعت کرد، در راه زنی بچه آورد و سبب بی‌غذایی شیر نداشته و بچه گرسنه شده. شوهرش بدان واسطه باز مانده. و شغالی تدریجاً گرفته بود. مرد چوبی انداخته و از او باز گرفته و به خوردن داده، و او را شیر درآمده و بچه را سیر شیر کرده و بعد از چند روز به لشکر رسیده. اُوغوز چون یاساق نبوده که به هیچ علت کسی از او باز ماند، رنجیده و گفته: قَالُ آج. یعنی بمان گرسنه. بدان سبب اُوْرُوغ او را قَلَج می‌گویند. والسلام.

اَغَاچِرِی

این نام در قدیم‌الایام نبوده، به وقتی که اقوام اُوغوز بدین ممالک آمده طایفه‌ای را از ایشان که یُوزت در حدود بیشه‌ها داشته‌اند، بدین اسم اَغَاچ اُپرِی موسوم گردانیده‌اند؛ یعنی مرد بیشه. مانند آنکه از اقوام مُغول کسانی را که یُوزت نزدیک بیشه بوده / هُوپِن اِرگَن نام نهاده‌اند، یعنی قوم بیشه. والسلام.

24/

تُرکانی که با اُوغوز به هم بوده‌اند و با وی متفق، این اقوام مذکوراند؛ و هرچند در اوّل نام اُویغور بر مجموع آن اقوام که متفق شده بودند نهاد، چون بعد از آن چند قوم از ایشان هریک به سببی چنانکه شرح داده شد، به نامی جدا مخصوص گشتند، لفظ اُویغور بر باقیان مقرر گشت و ایشان بدان اسم شهرت یافتند. و از فرزندان اُوغوز بیست و چهار شعبه بادید آمد، و چنانچه در فهرست مفصل نبشته شد، هریک نامی و لقبی معین یافتند. و تمامت تُرکمانانی که در عالم‌اند از نسل این اقوام مذکور و

فرزندان بیست و چهارگانه اُوغوزاند.

و لفظاً تُرکْمَان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرائشین تُرک شکل را تُرکِ مطلق می‌گفته‌اند، و هر قبیله‌ای را لقبی معین مخصوص بوده. در وقتی که اقوام اُوغوز از ولایات خود به بلاد ماوراءالنهر و ایران زمین درآمدند، و توالد و تناسل ایشان در ۵ این ولایت بود، به سبب اقتضای آب و هوا، شکل ایشان بتدریج مانند شکل تازیك گشت؛ و چون تازیك مطلق نبودند، اقوام تازیك ایشان را تُرکْمَان گفتند، یعنی به تُرک مانند. و بدان سبب این نام بر مجموع شعبِ اقوام اُوغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده‌اند. ۱۰

و این بیست و چهار شعبه فرزندان اُوغوز يك نیمه به دست راست لشکر تعلق می‌دارد، و يك نیمه به دست چپ. و امروز هر يك از آن اقوام و شعب هر يك اصل و شعبه خود را دانند که از کدام قوم‌اند. ۱۵

و شرح آن حال چنان است که اُوغوز را شش پسر بوده نام ایشان بدین تفصیل و ترتیب: کُون، آئی، یُولدوز، کُوک، طاق، دپنگگیز.

و چنانکه در تواریخ ایشان آمده و من بعد ذکر آن را به شرح و بسط ذیل این تاریخ مبارک خواهیم ساخت. اُوغوز تمامت ممالک ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج و دیگر ولایات ۲۰ بگرفت، و بعد از آنکه جمله را مستخر گردانیده بود، به اورتاق و کُرتاق که یُوزتِ اصلی او بود مراجعت نمود. و چون آنجا رسید جمعیتی عظیم ساخت و خرگاهی زرین بنایت عالی بزد و طوی بزرگ کرد، چنانکه نقل می‌کنند که نهصد سر مادیان و نود هزار

سر گوسپند آرک در آن طُوسُی کشته بودند؛ و تمامت خواتین و فرزندان و امرا و اعیان لشکر را حاضر گردانیده جمله را نواخت کرده؛ و بتخصیص شش پسر مذکور را که در ممالک گرفتن با پدر به هم بودند و سعیها کرده و تیغها زده، به زیادت عاطفت و نوازش مخصوص فرمود. ۵

بعد از چند روز این پسران باتفاق به شکار رفته بودند. کمائی زرین یافتند و سه تیر زرین. آنرا پیش پدر بردند و پرسیدند که چگونه بخش کنیم؟ او کمان را به سه پسر بزرگترین داد و تیرهای سه گانه را به سه پسر کوچکترین، و فرمود که اقوامی را که از نسل آن پسران باشند که کمان به ایشان داده، لقب و کُنیت بُوزُوق گویند؛ و معنی بُوزُوق پاره کردن است، از آن جهت لقب ایشان این لفظ نهاد که کمان را بضرورت پاره باید کرد تا قسمت توان کردن، و لشکرِ دَسْتِ راست به این سه پسر و اُورُوغِ ایشان تعلق داشته باشد. ۱۰

و لقبِ اقوامی که از نسل آن پسران باشد که تیرها به ایشان داد، اُوچُوق کرد؛ اصلش اُوچُوق است یعنی سه تیر، و گفت لشکرِ دَسْتِ چپ این سه پسر و فرزندان ایشان دانند. و فرمود که من بعد فرزندان ایشان به این لقب منسوب باشند؛ و هر يك دانند که از کدام جانب لشکرند. و چون راءِ دَسْتِ راست بزرگتر است کمان که به مثابتِ پادشاه است به ایشان داده ام؛ و تیر که به منزلتِ ایلچی است برایشان که از دَسْتِ چپ اند. و تمامت یُوزُتْهای دَسْتِ راست و چپ بدین موجب برایشان مقرر گردانید و فرمود که تختِ پادشاهی و راءِ قایم مقامی من از آن قوم بُوزُوق. اگر بعد از من کُن که پسرِ مَهِین است در حیات باشد او را بُود؛ و آلا از آن پسر ۲۵ دوم آئی بود.

- و بعد از وفات اوغوز بر وفق وصیت او کون خان بر تخت نشست و هفتاد سال پادشاهی کرد. و پدر او را نایبی بود نام او [از] اِرْقِیلْ خُوجَه [حاکم] یا نگی کنت، و مشیر و وزیر و مدبّر کون خان بود. روزی با کون خان گفته که اوغوز پادشاهی بزرگ بود و ممالک روی زمین گرفته و خزاین و اموال و چهار پای بی شمار داشته، ۵ و آن را جمله به شما، که فرزندان/اید، گذاشته. و از هریک از شما به توفیق آلهی چهار پسر مُقبِل در وجود آمده. من بعد مبادا که این فرزندان جهت مال و ملک مخاصمت و منازعت کنند. مصلحت در آن باشد که منصب و راه و نام و لقب هریک علی حده معین و مقرر گردد، و هریک را نشانی و تَمْنایی باشد که فرمانها ۱۰ و خزاین و گله و رمه بدان نشان و تَمْنًا مخصوص گردانند، تا هیچ کدام با یکدیگر مجادله و عناد نتوانند کرد. و فرزندان و اعقاب ایشان هریک نام و کُنیت و راه خود دانند، تا موجب ثبات دولت و دوام نیکنامی ایشان باشد.
- کون خان این سخن را پسندیده داشت و [از] یَنگی ۱۵ کُنت به ترتیب آن مشغول شد. و بعد از آن که پسران شش گانه را لقب بُوزُوق و اُوچُوق معین شده بود و جانب دست راست و چپ لشکر بدیشان مخصوص گشته؛ به تجدید لقب و کُنیت و تَمْنًا و نشان هر یک از فرزندان ایشان معین و مقرر گردانید. و نیز به هر شعبه ای از این شعب بیست و چهار گانه جانوری را مخصوص کرده اند که ۲۰ اُوْتُقُون ایشان باشد و اشتقاق این لفظ از اِپْتَق است و اِپْتَق به لغت ترکی مبارکی باشد چنانکه گویند اِپْتَق بُولُسُون، یعنی مبارک باد. و عادت آنست که هرچه اُوْتُقُون قومی باشد چون آن را جهت تَفَاوُل به مبارکی معین گردانیده اند، آن را قصد نکنند و تعرّض نرسانند و گوشت آن نخورند؛ و تا این غایت آن معنی برقرار ۲۵

است؛ و هریک از آن اقوام اُونُقُونِ خود را دانند.
و همچنین معین کرد که در وقتی که طوئی باشد و آش بخش
کنند، کدام اندام از گوشت نصیب هر شعبه‌ای باشد، تا در هر
ولایت و مقام که باشد به وقتِ طوئی حصّه هریک پیدا بود، و جهت
۵ آش خوردن با همدیگرنزاع و دلمانگی نکنند. و اسامی این بیست
و چهار پسر که در اصل نام ایشان است و قبیله و شعبه هریک
بدان اسم شهرت یافته‌اند و علم آن شعبه گشته، مشروح و مفصل
نوشته می‌شود؛ و تَمَغَا و اُونُقُون و اندام گوشت که به هریک
مخصوص است در زیر آن نام ثبت می‌گردد، تا ادراک آن بر افهام
۱۰ آسان باشد. وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

اسامی

و القاب فرزندان شش پسر اُوغُوز که سه را بُوزُوق خوانده‌اند
و سه را اُوچُوق و تَمَغَاها و اُونُقُون جانوران و اندامهای گوشت
که به ایشان مخصوص بوده به موجبی که [از] یانگی کُنْتِ اِرْقِیل
۱۵ خُوجَه معین گردانیده.

اقوام

بُوزُوقِ که به دستِ راست لشکر تعلق داشته و فرزندان سه
پسر بزرگتراند از هریک چهار پسر، دوازده نفر؛
فرزندان کُونْخان که بزرگتر همه پسران بوده چهار نفر:
۲۰ اول: قَایبی
یعنی محکم
دوم: بَایات
یعنی با دولت و پر نعمت
تَمَغَا اُونُقُون اندام گوشت
تَمَغَا اُونُقُون اندام گوشت

چهارم: قَرَا اِیُولی

۲۵ سوم: اَلَقَه اُولی

یعنی به هر جا که رسد موافق باشد / 26
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت
 یعنی خرگاه سیاه
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت /

فرزندان آئی خان که پسر دوم بوده چهار نفر:
 اول: یازر
 دوم: دُوگر
 یعنی ولایت بسیار بجانب او باشد
 یعنی به جهت گرد آمدن
 ۵ تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت

سوم: دودوزغا
 چهارم: یا پزلی
 یعنی ملك گرفتن و یا سامیشی
 یعنی...
 کردن
 ۱۰ تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت

فرزندان یولدوزخان که پسر سوم بوده چهار نفر:
 اول: آوشر
 دوم: قیزق
 یعنی چالاک و به شکار و جانور
 یعنی قوی حال و در یاساق مُجده
 مهوس
 ۱۵ تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت
 تَمْعَا اُونُقُون اندام گوشت

سوم: بیگدلی
 چهارم: قازقین
 یعنی مانند سخن بزرگان عزیز
 یعنی آتش بزرگ و سیو کننده
 باشد
 باشد

تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت

اقوام

اُوچُوق که به دستِ چپِ لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر
 کهین اند، از هر یک چهار پسر، دوازده پسر.
 ۵ فرزندان کُوكْ خان که پسر چهارم است چهار نفر:
 اول: بایندُر دوم: بیچنه
 یعنی آن زمین همیشه پر نعمت یعنی نیکو سعی کند
 باشد
 تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت

۱۰ سوم: چاؤلدور چهارم: چپینی
 یعنی باناموس و دوزصیت یعنی هر جا که یاغی بیند بی
 توقف جنگ کند
 تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت

فرزندان طاق خان که پسر پنجم است چهار نفر:
 ۱۵ اول: سألور دوم: آیْمور
 یعنی هر جا که رسد شمشیر و یعنی بی حد نیکو و توانگر باشد
 چُمَاق او روان باشد
 تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت تَمَّغَا اُونُقُون اَندام گوشت

سوم: اُلَا يُؤْتَلِيْ چهارم: اُوْرَگِيزْ
 يعنى چهارپايانِ او نيكو باشد يعنى هميشه كار نيكو و انعام
 ۱۲ تَمْعَا اُوْتُقُون اندام گوشت تَمْعَا اُوْتُقُون اندام گوشت /
 کند

فرزندان دېنگگېزخان كه پسر ششم است چهار نفر: ۵
 اول: اېگدېر دوم: بُوگدُوْر
 يعنى نيكويى و بزرگى و بېبادرې يعنى همه را تواضع و خدمت کند
 تَمْعَا اُوْتُقُون اندام گوشت تَمْعَا اُوْتُقُون اندام گوشت

سوم: يېوَه چهارم: قِنِقْ
 يعنى درجه او بالاي همه باشد يعنى در هر موضع كه بود ۱۰
 عزيز باشد
 تَمْعَا اُوْتُقُون اندام گوشت تَمْعَا اُوْتُقُون اندام گوشت

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

و چون حكايات و تاريخ ايشان به ترتيب على حده در ذيل اين
 تاريخ مبارك خواهد آمد، اين جا يگه اطلنابى نمى رود. و اين اقوام ۱۵
 به موجبى كه شرح داده شد جمله موحد بودند؛ و خداى تعالى چنان

- خواسته بود که در زمانِ نبوتِ پیغمبرِ ما محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم اصنافِ اسلامیان گردند، و عاقبة الامر آن چنان شد و مدتهای مدید و سالهای بسیار بعد از اوغوز و فرزندان او از آن اقوام پادشاهان بسیار بوده اند و به هر دوری از این شعب بیست و ۵ چهار گانه مذکور پادشاهی قوی حال صاحب دولت پیدا می آمده و مدتی مدید پادشاهی در خاندان او باقی می مانده، چنانکه مدتها پادشاهی در شعبه سألور بود و بعد از آن از شعبه [آیمور] و دیگر شعبه ها پادشاهان معتبر بوده اند، چنانکه حکایت هریک از ایشان در تاریخ اوغوز که ذیل این تاریخ خواهد بود بیاید.
- ۱۰ و حکم و پادشاهی ایشان بدین ملک ایران زمین رسیده و در این دیار پادشاهان و امرای بزرگ بسیار معروف مشهور معتبر هستند از اوروغ اوغوز، لیکن هرکسی را معلوم نه که از فرزندان اوغوزاند. و جماعت ترگمانان معین دانند که هر پادشاهی و هر امیری از کدام شعبه این اقوام اند. و سلاطین آل سلجوق و اجداد ایشان که پادشاهان بزرگ معظم بودند، و در دیار ایران و توران ۱۵ قرب چهارصد سال پادشاهی کردند، و از اقصای دیار مصر تا حدود ختای در تحت فرمان ایشان بود از شعبه قنق بسوده اند و تاریخ ایشان نیز در ذیل این کتاب ضمیم تاریخ اوغوز علی سبیل الایجاز خواهد آمد.
- ۲۰ و چون قوم اویغور نیز از جمله اتراکانند [و] مقام ایشان به حدود ولایت مغول نزدیک؛ و در این تاریخ ذکر رفته که از عم زادگان اوغوزاند، ایشان را نیز به قدر تاریخی هست؛ بعضی از آن در ذیل این کتاب خواهیم آورد. و همچنین تواریخ اقوام ختائی و قراختائی و چین و ماچین که مغولان آن را تنگیاس می گویند و ۲۵ اهل ختائی منزوی و جوزچه.

- و حکایات تواریخ گورخانان قراختائی که پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر بودند و تاریخ سلطان محمد خوارزمشاه و پسرش جلالالدین و اقوام ایشان، چون همه در عهد دولت چینگگیزخان و اوروغ او مقهور و ناچیز گشتند و آنچه بماندند مسخر و مطیع فرمان ایشان شدند؛ بعضی حکایات و احوال ایشان تعلق بدین ۵ تاریخ دارد در هر موضع که مناسب افتد بیاید.
- و چون هریک از حکایات این اقوام را که ذکر رفت علی‌حده تاریخی مضبوط موجود بود و در سوابق ازمان بدین ملک نرسیده. در این وقت [که] بر آن اطلاع و وقوف افتاد خواستم که آن را نیز اضافت این تاریخ کنم؛ و جهت آنکه شرح و بیان کماهی آن ۱۰ احوال در اثنای حکایات گفتن موجب خلط و نامفهومی سخن می‌گشت درین میانه ننوشتم، و علی‌حده ذیل این تاریخ مبارک ساخته شد. /

فصل دوم

در ذکر اقوامی از اترک

که ایشان را این زمان مُغول می‌گویند.

- لکن در زمان قدیم هریک قوم از ایشان علی‌الانفراد به لقبی و اسمی مخصوص بوده‌اند؛ و هریک علی‌حده سروری و امیری داشته؛ و از هریکی شعب و قبایل منشعب‌گشته، مانند اقوام جَلایر و اَویرات و تاتار و غیرهم، چنانکه درین فصل مفصل می‌آید؛ و یُورَت و مقام ایشان به مواضع معین بوده، و صورت و لغت ایشان به اشکال و لغات مُغول مانده. چه در آن زمان شعبه مُغول قومی از اقوام اترک بودند؛ و این زمان به سبب دولت و عظمت و شوکت ایشان دیگر اقوام را جمله به این نام مخصوص گردانیده‌اند. و حکایتِ اقوام مذکور بر این نمط است که در قلم می‌آید. واللّه الموفق.
- ۵
- ۱۰

قوم جَلایر

- و شعب ایشان و بعضی حکایات که بدان قوم تعلق دارد
- ۱۵ بیرون از آنچه در تاریخ چینگِگیز خان گفته آید.
- این اقوام در قدیم‌الایام بسیار بوده‌اند و هر شعبه‌ای از ایشان

- امیری و پیشوائی داشته و در عهد چینگگیزخان و این زمان نیز امرای بسیار از ایشان در توران و ایران بوده‌اند و هستند، و مقام بعضی در موضع اَوْتَن بوده. و روایت می‌کنند که در زمان قدیم لشکر خَتای آن بعضی را چنان قتل کرده‌اند که اندکی توانستند ۵ جَسْت. چون گریخته می‌رفتند، نُوْمُولُون را که خاتونِ دُوْتُوْمَمَین بود بکشتند؛ چنانچه در داستان او بیاید. و دیگر اقوام جَلایر از ایشان بازخواست کردند که چرا بر چنین حرکتی مذموم اقدام نمودید و بدان سبب بعضی از ایشان را به قتل آوردند و بعضی دیگر اسیر و بنده قایدو خان پسر دوم دُوْتُوْمَمَین و فرزندان و خویشان ایشان شدند و به میراث از پدر به پدر به چینگگیزخان ۱۰ رسیدند، بدان واسطه آن قوم اَتْگُو بُغُولِ وی بودند و بسیاری از ایشان در زمان او و اَوْرُوغ او امیر و معتبر و محترم گشته‌اند هر يك به سببی، چنانکه شرح آن داده شود.
- و می‌گویند یُوْرْتِ ایشان قدیمأ در قَرَاقُورُم بوده‌است و ایشان را ۱۵ تعصب آن است که شتران نر کُورْخان را که پادشاه اُوْیغُور بوده روغن می‌داده‌اند، بدان سبب نام ایشان بلاغه نهاده است و این اقوام جَلایر ده شعبه بزرگ‌اند که هر یکی علی‌حده قومی بسیار شده‌اند بدین تفصیل و ترتیب:
- جَات، تُوْقَرَاوُت، قُنْگَاوُت، کُومْساوُت، اُورِیَات، نَبَلْقان، ۲۰ کورکین، طُولانْگَیت، بُورِی، شَنکقوت.
- و از تمامت اقوام جَلایر مشهورتر و بزرگتر در عهد چینگگیز خان مَوَقَلِ گُویانْگ بوده از قوم جَات، و تمامت لشکر دَسْت چپ چینگگیزخان او دانسته، و فرزندان او را نیز لقب گُویانْگ می‌گویند، و معنی آن به زبان خَتایی خان بزرگ باشد به‌وقتی که ۲۵ چینگگیزخان او را به موضعی که قَرَاوُن جیدون می‌گویند با لشکر

گذاشته بود، اهل چَتائی این لقب بر وی نهادند. و پسر او بُوغول گُویَانْگ در عهد اُوکِتائی قَاآن قایم مقام پدر بود و این لقب چینگِگِزخان بر وی نهاد.

- و هَنْتُون نُو یان که امیری بزرگ از آن قوبیلای قَاآن بوده، او را با پسر خود نُو موغان به جانب قَايْدُو به لشکر فرستاد، و سبب ۵ مخالفت شهزادگان او را گرفته‌اند و به قَايْدُو سپرده، و بعد از چند گاه او را رها کرده، چنانکه شرح آن بیاید. و در این ولایت از قوم ایشان جاوُ قور امیر هزار بوده و برادرش اُو موق و در زمان چینگِگِزخان جُوچی تَرِیْلَه و برادر او جُوچی چَاوُزغای بوده‌اند، و بواسطه ایشان / میان چینگِگِزخان و تَايْچِنُوتْ جنگ افتاد به موجبى ۱۰ که ذکر آن خواهد آمد.

- و جُوچی تَرِیْلَه مذکور را پنج پسر بوده‌اند: قُو تُو قُتُو، قُو تُو قُذُر، قُو نَدَقَائ، ایلْگَا، اَرُلُن از فرزندان قُو تُو قُتُو. در شومان اَلْدُو، اَلْقُون، امیر هزاره [بوده؛ و...] فرزندان قُو تُو قُذُر پیش اُو رُوغ چَتَائی بوده‌اند و از فرزندان او بُولَا دَزَنَائ را بَرَائی به ایلْچي به ۱۵ حضرت ابا قَاخان فرستاد تا اسبان تُوپْچاق بخواند. چون خبر آمدن بَرای بشنید ابا قَاخان فرمود تا او را بگرفتند و گفت به حیلَت آمده بودی و دروغ گفتی. او عرضه داشت که چون بنده را می‌فرستادند از این قضیه و عزیمت آنجا خبری نبود. فرمان به نفاذ پیوست تا او را در زندان تبریز محبوس کردند. آنجا نماند؛ و از ۲۰ فرزندان او دِلْچي نامی هست، پیش‌جیلَه می‌باشد. و پسر قُو نَدَقَائ قُو زْچي، بُوغون شَعْنَه گرجستان بود؛ و پسر بُوغون تِيْمُور بُو قَا است که به راه قُو زْچي پیش شهزاده خَر بنده است.

- و ایلْگَائ نُو یان امیری بزرگ بود با هُو لَگُو خان اینجا آمد و معروف و مشهور، و او را ده پسر بوده: پسر اول طُغان در ولایت ۲۵

- مغولستان بماند و اینجا نیامد؛ و این طوغان را دو پسر بودند، که بدین ملک آمدند: قونچی و اوزوم پسر دوم شیکتور نویان؛ و پسران او مهر: چینگتو، دوم جیله، سوم جیتو، چهارم هندو، پنجم تگنه، ششم اوقونا، پسر سوم طوغان با چومقر بهم بود و دو پسر داشت: کوتن و کونچک. پسر کونچک ابوبکر نام امیر هزار ۵ است در خراسان پیش شهزاده خرینده می باشد. پسر چهارم او ننکییادای و پسر او ایتقون با کینگشو بهم می بود. پسر پنجم توغو و پسر او حسین. پسر ششم آقداش یازده ساله بود، در جنگ بریکه کشته شد. پسر هفتم جلایرتای پسر او قرابوقا ملازم شهزاده بیر می باشد. [پسر هشتم] طغان بوقا، پسران او جلایرتای و یغلاو و ۱۰ جیلانچی. پسر نهم اوزوغتو شکورچی اباقاخان بود در جنگ روم با توغو بهم کشته شد، و پسر او آقبال ملازم گیخاتو بود، پادشاه اسلام او را به یاسا رسانید بعد از ثبوت گناه. پسر دهم آقبوقا امیری بزرگ از آن گیخاتو بود، بایدو او را بکشت. پسران او حسین کورگان و موساپیل و اودونچی اند. ۱۵
- از این پسران ده گانه: شیکتور و طوغان و طوغان بوقا هر سه از یک مادر بوده اند، موگلون نام و امیر دیگر از قوم جلایر قدان نام ملازم چینگگیزخان بوده، پسری داشته نام او اپلوگه، و این اپلوگه را با لشکر بهم به پسر خود اوگیتای قان داد، سبب آنکه ۲۰ اوگیتای قان معتبر و معظم و پیر و امیر لشکر بود. می گویند پدر امیر ارغون در وقت قحط و تنگی امیر ارغون را به یک ران گوشت گاو به پدر اپلوگه نویان قدان فروخته بوده، و چون یک پسر خود را به راه کیتاولی به اوگیتای قان داده بود، امیر ارغون را به راه ۲۵ نوکری با آن پسر داد و بنده و خدمتگار او بود. و چون مردی جلد

و كردان و فصيح و عاقل بود زود كار او بالا گرفت و از مرتبه آقران و آكفا بگذشت؛ و آن حكايـت در فصل اويـرات بيايد.

- و قايندو، ايلچي پيش اباقاخان فرستاده بود دانشمند نام پسر ايلوگه نويان بود و ايلوگه برادري داشت از او كوچكتر نام او ايلچيداي، با قماي آقاي خود يكي شده، ايلوگه او را خواست ۵ كشتن. كريخته پيش اوگتاي قآن رفت و او را بخواست. و ايلوگه وي را بدو بخشيده، و اوگتاي قآن اين ايلچيداي را با شيگي قوتوقو بهم ملازم گردانيد، تا صندلي او برمي گرفته و با شيگي قوتوقو در اردو مي رفته، و آداب و رسوم و هنرها آموخته و بتدريج امير معتبر شده؛ و به وقت جلوس منگگه قآن بر تخت خاني گفته ۱۰ است كه شما جمله قرار كرده ايد و گفته كه مادام كه از فرزندان اوگتاي قآن گوشت پاره اي باشد، اگر در ميان علف پيچند گاو آن علف را نخورد، و اگر در ميان پيه پيچند سگ به آن پيه ننگرد؛ / ما او را به قآني قبول كنيم و ديگري بر تخت ننشيند؛ چگونه اين زمان دگرگون مي كنيد؟ ۱۵

- قوبيلاي قآن در جواب اين سخن بر سبيل معارضه فرموده است كه شرط چنين بود، ليكن شروط و سخن و ياساي قديم پيشتر شما دگرگون كرديد. اول آنكه چينگگيزخان فرمود كه اگر از اوزوغ ما كسي ياسا دگرگون كند آن را با تمامت آقا و اپني باتفاق و كنگاچ ناكرده قصد او نکنند؛ شما چرا آلتا لوقان را كشتيد؟ ۲۰ ديگر اوگتاي قآن گفته بود كه پادشاه شيرامون باشد؛ شما چگونه به دل خود گيوك خان را پادشاهي داديد؟ چون ايلچيداي اين سخن بشنيد گفت بر اين وجه حق با شما است. و اين حكايـت به جاي خود مشروح بيايد.

- و در عهد منگگه [قآن] منگاسار نويان از قوم جات اميري ۲۵

بزرگ و مہین یازغوچیان بود، و سببِ رفعتِ مرتبہ و بزرگی او آن بوده کہ بہ وقتی کہ مُنگگہ قان با پدر خود تُولو خان بہ جانب ولایت قپچاق بہ لشکر بر نشستہ و قپچاقان را گرفتہ، در آن جنگ کپچامپشی کردہ است؛ و مُنگگہ قان قپچاقانِ معتبر را بدو سپردہ ۵ تا ایشان را پیشتر ببرد و بہ اُردو رساند؛ در آن باب سعی بلیغ نمودہ. دیگر در آن زمان کہ فرزندان کُیوک خان بسا مُنگگہ قان مخالفت اندیشیدند، یازغوچی بزرگ او بود. روی و دل نادیدہ باریک پرسیدہ و گناہکاران را بہ یاسا رسانیدہ.

دیگر در وقتی کہ مُنگگہ قان بہ جانب ننگیاس بہ جنگ برنشستہ او نیز با وی بودہ و آنجا بماندہ. و از فرزندانِ او در ۱۰ این ملک ہندو قور تویان بود کہ او را مُنگگہ قان تومان توسامپشی فرمودہ بود و فرستادہ. و قورمشی و ایلتمور و دیگر پسران داشت. از قوم اوریات اوکلای قورچی با ہولاگوخان آمدہ بود قراول شدہ. آروق و بوقا پسران او بودند و ملازم بندکی اباقاخان. یک ۱۵ نوبت آروق بہ رسالت بہ بندگی قان رفتہ کُوک تَمغا از آنجا اوردہ و اینجا شوسنچیان را تمامت بدو توسامپشی رفتہ.

بعد از آن بہ تربیت اباقاخان امیر شد و بوقا اول تَمغاچی بود و خزائن پوستان می دانست. و در چاغ احمد و ارغون خان امیر معتبر شد؛ و کیفیتِ آن حال بہ جای خود گفتہ شود. و از خویشان ۲۰ ایشان قپچاق و فرزندان قپچاق غازان و ایشک توغلی و آیت بیک بودند. و چہار ہزارہ براغان و قول بہ غازان حوالت بود. از قوم توقراوت و اوروغ ایشان تائجی و پسرش بالٹو بہ روم بودند و بہ یاسا رسیدند. و برادر بالٹو، عیسی ہست امیر بُرطاس کہ امیر ہزار است ہم از جلائر است.

۲۵ و امیری دیگر در عہد چینگگیزخان بودہ بُورگہ نام او را با

- جنبه و سوباتائی نامزد این ملک فرموده بود. هم در آن جانب آب نماند. پسر او ناؤزچی بیتکچی قآن است. پیش از این بیتکچی تِکودار بود. و در زمان چینگگیزخان از جمله امرای هزاره دست راست که ملازم بودند پلا نویان بوده؛ و به وقت آنکه سلطان جلالالدین از آب سِند گذشته بگریخت؛ او را با لشکر بر عقب او ۵ به هندوستان فرستاد. چون او را نیافت بعضی از هندوستان را غارت کرده باز گردیده و به بندگی چینگگیزخان آمده و در چاغ قوبیلای قآن از فرزندان او ماقوئی نام جای او دانسته. و آهن ایلچی که از پیش قآن آمده بود خویش او بوده. و در این ملک اوغان امیر هزار که به سرحد کرمان می نشست و نورین اختاچی ۱۰ که ملازم است، از خویشان وی اند. و او را برادری بزرگتر بوده هم امیر دست راست، نام او هرقائی قسار نویان.
- و از جمله امرای هزاره دست چپ لشکر چینگگیزخان یپسور نام از اقوام جلاير بوده؛ و از فرزندان او کوروت به بندگی قآن رفته بود به رسالت. و همچنین از دست چپ یکهزاره دو برادر ۱۵ دانسته اند از جلاير، نام یکی اوقائی قالجائو و دیگر قراچو. و با آنکه چنانکه یاد کرده شد بنده قدیم چینگگیزخان بودند و از آن پدران او، ایشان از دیگر امرا زیادت خدمت کردند؛ و چون دیرینه حقوق ثابت داشتند، چینگگیزخان خواسته که ایشان را از جمله امرای بزرگ گرداند. راضی / نشده اند و گفته که ما را پدر تو ۲۰ یپسوکائی بهادر پند داده است که گوسپند نگاه داریم. بدان سبب یکهزاره می دانسته اند و گوسپندان خاص را نگاه می داشته.
- سایا پدر سرتاق نویان که در زمان طفولیت ارغونخان در خراسان و مازندران امیر اوردوی او بود، و پسرش تاجار، از نسل ایشان بوده اند. و چنان می گویند که در وقتی که قوم مرگیت ۲۵

- فرست یافتند و خانه چینگگیزخان را غارت کردند، خاتون او را که به جوچی حامله بود، سبب آنکه در آن وقت میان مرگیت و اُونگخان صلح رفته بود، پیش اُونگخان فرستادند. و چون او را با پدر چینگگیزخان دوستی قدیم بوده و او را فرزند می خوانده، این خاتون را هم چون عروسان داشت و به نظر عفت و شفقت به وی نگریست. و چون امرا گفتند که او را می باید ستد، جواب داد که عروس من است نباید به نظر خیانت به وی نگاه کردن.
- چینگگیزخان چون خبر یافت این سَپا را که جد سَرَتاق بوده به طلب آن خاتون فرستاد. اُونگخان او را احترام و مراعات کرده بدو سپرد، و روی به بندگی چینگگیزخان نهادند. در راه جوچی در وجود آمد. و چون راه مخوف بود مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند. قدری آرد خمیر نرم کرد و او را در آن پیچید و در دامن خود گرفته، به آزرم بیاورد تا اعضای او به درد نیاید. و نام او بدان سبب جوچی کردند که ناگاه در وجود آمده.
- ۱۵ و برادر موقلی گویانگک طایسون نام يك هزاره دست چپ می دانسته، و از جمله خویشان ایلگای نویان امیر دُولادای باورچی بود. او را با هزاره بهم اُوگتای قآن به کُوتان داده است، و اُولدغر قورچی که چهار اوزدوی بزرگ چینگگیزخان را شهنه بوده، و يك صده از جمله هزاره خاص او دانسته، هم از قوم جَلایر بود. و به وقتی که چینگگیزخان لشکر به فرزندان می داد، ۲۰ امیری را از جَلایر به چغتای داده، نام او مَوگه، و پسرش ییسور امیر لشکر بَرّاق بوده، که او را يکه ییسور می گفتند. والسلام.

قوم سونیت

و قومی که ایشان را قَبْتُرُون می‌گویند که از سونیت منشعب‌اند از قوم قَبْتُرُون در این ملک کمتر بوده‌اند، اما از غلامان مُغول که از اُولوسِ قَاآن و قَائِدو و تُوَقْتائی می‌آوردند از این قوم چند غلام هستند. و از قوم سونیت امرای بسیار بوده‌اند. و در زمان چینگ‌گیز ۵ خان چورماغون قورچی او بوده و بعد از وفات چینگ‌گیز خان چون یکّه جبّه و سوباتائی که به ایران زمین آمده بودند و به راه تیمور قَهْلَقَه بازگشته، به‌پندگی اوگتائی‌قَاآن رسیدند و اُولجامیشی کرد. چورماغون را با چهار تومن لشکر تَمّا معین کرده بدین جانب روانه کردند و لشکر تَمّا آن باشد که بر لشکرها تخصیص کرده از ۱۰ هزاره و صده بیرون کنند و به ولایتی فرستند تا آنجا مقیم شوند. و چندی از امرای بزرگ با او بهم آمده بودند از هزاره و تومن. و هرچند آن امرا از نسلی دیگر بوده‌اند، و ذکر ایشان در آن شعب بیاید، لیکن چون حال آن امیر حکایتی مفرد است هم اینجا که ذکر او آمده مشروح بگویم.

۱۵ از این لشکر یک امیر تومن بایجوئیان بوده از قوم بپسوت خویشاوند جبّه، و چون چورماغون نماند قَاآن بایجو را به‌جای او نصب فرمود؛ و چون هولاکو خان بدین ملک رسید، بایجوئیان در استخلاص بغداد سعی تمام نمود و کوچ نیکو داده، امیری تومن بر وی مقرر فرمود؛ و بعد از وفات او پسرش آداک تومن پدر ۲۰ دانسته. و چون آداک نماند، آرغون خان بعضی از تومن وی به قیاتائی بورالغی توسامیشی فرمود، و بعضی را به غازان از قوم جَلایز که آقای ایشک تَغلی بود، و بعد از ایشان گیخان تُوخان به آینه یک برادر غازان مذکور داد؛ و چون او با سوکا یکی شد پادشاه اسلام غازان خان او را به‌یاسا رسانید و آن لشکر را به‌پسر/ آداک ۲۵

سُولامپش فریود. چون او دل دیگرگون کرد او را به یاسا رسانید و هزاره او را به توقاچار داد و دیگرها به هر کسی حواله کرد. و امیری دیگر از امرای تومن یاکایپسور بود از قوم قورلاس. و در زمان چینگگیزخان امیری بزرگ بود و با وی راه ۵ نقاچویی داشته، و چون بدین ملک آمدند مدتها تومن خود می‌دانسته، و بعد از او پسرش خواجه نویان جای او دانسته. و پسران خواجه نویان تونا و مولاقیر که امیر هزار بودند و پسران تونا تورا و توكوزگان و بارولا و قورمشی بودند که ایشان را سبب آنکه بعد از آرغون خان با امرا بهم دل دگرگون کردند به یاسا رسانیدند. و يك امیر تومن دیگر ملک‌شاه بود که لشکری از او یغور و قازلوق و ترکمان و کاشغری و کوچای جمع کرده بودند و به وی داده. چون وفات کرد جای او به پسرش هندوجاق دادند، و ملک قم را بی‌گناه بکشت؛ و بدان سبب امیر آرغون او را به حکم یرلیغ مُنگگه‌قان برادرِ طوس به یاسا رسانید، و خانه‌های او را بر آوزوغ ۱۵ چهار پسر چینگگیزخان بخش کردند؛ و برادرش سالاریک را به جای او منصوب گردانیدند.

و در وقتی که کیتبوقا نویان در جنگ مصر کشته شد و سالار یریک با او بود گریخته باز آمد، هولاکوخان او را بدان سبب در گناه آورده به یاسا رسانید و آن هزاره‌ها به دیگر امرا حواله فرمود، ۲۰ از آن جمله يك هزاره این زمان باولدار دارد. و بعضی امرای هزار که با چورماغون آمده بودند و اکنون معلوم شده یکی پدر قراپیسودز ساریچی بوده، که در روم امیر هزار بود، و یکی دیگر مینگتایکامیش که علی‌بخشی پسر او بود، يك هزاره او یغور او می‌دانسته. امیری دیگر اشکه نویان بوده، و چون نماند ۲۵ خویشاوند او جورمه نویان جای او دانست. فرزندان او کلتگای

و طَلّائِ اند.

امیری دیگر چَغَتَائِ بزرگت قُورچیان بوده از قوم اَرَلات از خویشان بُوقُورچین نُویمان. او را ملحدان کسارد زدند. پسران او دُولادائِ یازغُوجی و بایتمُور و قَرابُولغان و سَرَتاقَتائِ و پسر دُولادائِ آشپق تِیمُور، و پسر بایتمُور توفیتیمُور و قَرابُولغان مذکور ۵ امیر هزار بود. و یازغُوجی و سَرَتاقَتائِ در جنگ تودان و تُوکو به روم مصریان گرفتند و آنجا بردند.

امیری دیگر چَغَتَائِ کوچک بوده. و چون در آن زمان چَغَتَائِ نماند نام او قُوریق شد. و بعد از آن او را سُونِتائِ خواندند جهت آنکه از قوم سُونیت بود. و در ابتدا امیر هزار بود. چون پدر ۱۰ طُغاچار، قُوتوبُوقا نُویمان نماند، جای او به سُونِتائِ دادند؛ و پسران او: [مِکچین بهادر] و طَلّائِ بودند. و پسران مِکچین: بُورالغی و تائبُوقا. و پسران، بُورالغی: جبرئیل و میکائیل.

چون سُونِتائِ نماند جای او به هُلُقُوتو قُورچی دادند از قوم مَنگُغُوت عَمّ قُتلُغ شاه نُویمان. و در زمان اَرغُون خان به طُغاچار ۱۵ دَند. و پادشاه اسلام غازان خان به آلدو تُوسامیشی فرمود. و دیگر امرا از قوم سُونیت بسیار بوده اند، مثل آنکه در عهد چینگگیزخان امیری بود تِیمُور نام و برادری داشته نام او اِلتیمُور، باوُرچی بود از اَرُدوئی خاتون بزرگ چینگگیزخان مادر چهار پسر بُورته قُوجین، و از هزاره خاص یک صده او دانسته و هم در عهد او ۲۰ امیری دیگر از دست راست بوده نام او اُوگُلئی چَرَبی. و یکی از دست چپ نام او تِمُودِر نُویمان قُورچی چینگگیزخان بوده و پسری داشته بغایت بلند بالا و چابک. در عهد مَنگُگه قان نام او مبارک قُورچی شد و در مزاج او پاره ای ضعف و سستی بوده و بدان ۲۵ منسوب گشته. و مِکچین و بُوقدائِ اَقَتاچی از فرزندان و خویشان

تیمودر نوبیان اند و ایلوگان جاساؤل که در عهد آباقاخان بود از قوم سونیت بود. حالی این مقدار معلوم است.

قوم تاتار

از قدیم باز نام ایشان در جهان مشهور بوده

و شعب فراوان از ایشان منشعب گشته

۵

و مجموع آن اقوام هفتاد هزار خانه بوده اند و موضع و مقام و یورتهای ایشان قوم قوم و شعبه شعبه علی حده معین بوده و به حدود / ولایت ختائی نزدیک؛ و یورتهای که به ایشان مخصوص تر 33/ است موضعی است که آن را بویورناؤور گویند و اکثر اوقات اپل و مطیع و خراج گزار پادشاهان ختائی بوده اند، و به هر وقت بعضی از ایشان سرکشی و عصیان می ورزیده، و پادشاهان ختائی به دفع ایشان لشکر برمی نشانده اند و باز در تحت فرمان می آورده. و نیز با یکدیگر مخالفت و منازعت کردند، و سالمهای بسیار میان آن اقوام جنگ قائم گشته و محاربتی می افتاده.

۱۵ می گویند در زمانی که اقوام تاتار و دوزبان و سالیجیوت و قتیقین با همدیگر جمع شده اند جمله در زیر رودخانه هایی می نشستند که چون جمع شوند رودخانه آنقوره موزان می شود، و رودخانه ای بغایت بزرگ است، و قومی مغول آنجا می نشینند. ایشان را اوسوتو منگقون می گویند. و آن حدود این زمان... تعلق ۲۰ می دارد. و آن رودخانه به نزدیکی شهری است قشقاس نام، و آن جایگاه این رودخانه و رودخانه کیمز بهم می رسند؛ و آن شهر از ولایت قیرقیز است.

و تقریر می کنند که این آب به ولایتی می رود که نزدیک آنجا

دریایی است تمامت نقره، و نام آن ولایت آلاچچین آدوتان مَنگگور
 بلاورنان(۹) و می‌گویند اسپان ایشان تمامت آلا می‌باشند. هر
 اسبی به جتّه چون اشتری چهارساله؛ و تمامت آلات و اوانی ایشان
 از نقره است؛ و مرغ بسیار می‌باشد؛ و سُورَقَقَتَنی بیکی سه امیر
 را تونکلیق از قوم گُوجُگُور و باکجو از قوم قَرَاوُت و مُونکُفُور ۵
 جتّه از قوم... با يك هزار مرد به کشتی فرستاد و نقره بسیار به
 ساحل آوردند، لیکن در کشتی نتوانستند نهاد. و از آن لشکر سیصد
 نفر زیادت باز نیامدند؛ باقی در هوای عفن و نم بافراط هلاک
 شدند؛ و هر سه امیر به سلامت باز آمدند و عمر دراز یافتند.

و این قوم به کاردزی شهرت داشته‌اند و بواسطهٔ اندک گفت و ۱۰
 گوی از سرِ چهل یکدیگر را به کارد و شمشیر زدندی بی‌محاسبه
 مانند کُرد و شُول و فرنچ. و یاساکی که این زمان در میان مُغول
 هست در عهد ایشان نبوده. و کینه و غضب و حسد بر طبیعت
 ایشان غالب. و با وجود کثرتی که ایشان را بود اگر موافقتی با
 یکدیگر داشتندی و مخالفت نه، دیگر اقوام از خُتّایان و غیرهم، ۱۵
 هیچ آفریده با ایشان مقاومت نتوانستی؛ و با آنکه خصومت و
 تنازع میان ایشان واقع بود، در قدیم‌الایام اکثر اوقات بر اغلب
 اقوام و ولایات مستولی و مسلط بوده‌اند، و با جاه و شوکت و
 حرمت تمام و از غایتِ عزّت و حشمت دیگر اصنافِ اتراک علی
 اختلاف طبقاتهم و اسامیهم خود را به نام ایشان مشهور کرده‌اند ۲۰
 و همه را تاتار می‌گفته.

و آن اصناف مختلف جاه و منصب خود در آن دانستندی که خود
 را به ایشان مخصوص گردانند و به نام ایشان مشتهر شوند،
 چنانکه در این زمان بواسطهٔ دولتِ چینگگُورخان و اُروغ او چون
 ایشان مُغول‌اند و دیگر اقوام اتراک مانند جَلایر و تاتار و اُویرات ۲۵

و اُونگوت و کِراپیت و نایمان و تَنگقوت و غیرهم که هریک را اسمی معین و لقبی مخصوص بوده جمله از روی تفاخر خود را 'مغول' می‌گویند؛ با وجود آنکه در قدیم از این اسم استنکاف داشته‌اند. و فرزندان ایشان اکنون موجوداند چنان تصور دارند که ایشان از قدیم باز به اسم 'مغولی' منسوب و موسوم‌اند؛ و نه چنین است.

چه در قدیم از مجسوع اقوام اترک صحرائنشین 'مغول' يك قوم بوده‌اند، و چون عنایتِ ربّانی در حقّ ایشان بوده و آن سرّ درضمن آنکه چپنگ‌گزخان و اُزروغ او از نسل 'مغول' باشند و شعبه‌های بسیار از ایشان پادید آمده، بتخصیص از زمان اَلان قُوا باز که ۱۰ کمابیش سیصد سال باشد، شعب بسیار که ایشان را از اقوام نپِرُون می‌گویند پیدا شده و معتبر و معظم گشته‌اند و جمله به اقوام 'مغول' معروف شده. و سایر اقوام را در آن زمان 'مغول' نمی‌گفته‌اند. و چون شکل و هیأت و لقب و لهجه و رسوم و شیوه ۱۵ ایشان به یکدیگر نزدیک بوده، هر چند در قدیم اندک تفاوتی در لهجه و عادت داشته‌اند، و این زمان به جایی رسیده که اقوام خَتای و جُوزْجَه و نَنگِیاس و اُویغور و قِیچاق و تُرکمان و قازلوق و قَلچ، و جماعتِ اسیران و اقوام تازیک که در میان 'مغول' پرورده شده‌اند، ایشان را نیز 'مغول' می‌گویند. و آن جماعت نیز جاه و منصب خود را مصلحت در آن دانند که خود را 'مغول' گویند. پیش از این نیز ۲۰ به سبب قوت و شوکت تاتار همین قضیه بوده؛ و بدین سبب هنوز در بلاد خَتای و هند و سند و چین و ماچین و بلاد قیرقیز / و کِلار 31/ و بلاشغرد و دشتِ قِیچاق و ولایات شمال و اقوام اعراب و شام و مصر و مغرب تمامت اقوام اترک را تاتار می‌گویند.

و این اقوام تاتار آنچه معروف و مشهوراند هریک به انفراد ۲۵

لشکری و پادشاهی داشته، شش قوم‌اند بدین تفصیل:
 تُوْتُوْقْ لُئُوْتْ تاتار، آلچې تاتار، چَغَانْ تاتار، کویپن تاتار،
 ترآت تاتار، برقوی تاتار

و قوم تُوْتُوْقْ لُئُوْتْ معتبرترین اقوام تاتازاند. و عادت چنان
 ۵ است که هر شخص که از این قوم باشد اگر نرینه بود او را تُوْتُوْقْ
 لیتائی گویند؛ و اگر مادینه بود تُوْتُوْقْ لیچین؛ و از آن آلچې تاتاز
 آلچیتائی و آلچیین. و از آن کویپن کویتائی و کویچین؛ و از آن ترآت
 تراتئی و تراوچین.

و هرچند این اقوام را با یکدیگر محاربه و مجادله بسیار بوده
 ۱۰ و پیوسته به قتل و نهب و غارت یکدیگر مشغول، لیکن اتفاق چنان
 افتاده که میان ایشان و اقوام مُغول جنگ و خصومت واقع شده،
 و در آن باب با هم متفق بوده‌اند و میان ایشان خون و کینه‌دیرینه
 واقع گشته، به سبب آنکه در زمان قَبْلْ خان که خان زمره مُغول بود،
 و اکثر اقوام قِیَاثْ اُزُوغْ وى‌اند و اقوام مُغول نِیْرُؤُنْ عم‌زادگان
 ۱۵ او، و دیگر شعب مُغول که پیش از او هریک به اسمی و لقبی
 مخصوص بوده‌اند، جمله اعمام [و] اجداد او بودند و تمامت به
 اسم خویشی و دوستی با وی یار و متفق، و در شدايد و وقایع او
 را یار و مُعین، اتفاق افتاد. و ساینْ تِگین نام برادر قُواقُولُقُو از
 قوم قُنُقِرَاتْ که خاتون قَبْلْ خان بود رنجور شد، و قامی از قوم تاتاز
 ۲۰ چَرَقْلْ بُدُوْیْ نام را جهت معالجه او طلب داشتند. بیامد و او را
 قَامْلَامِشْی کرد، و ساینْ تِگین بمرد. آن قام را تعهدی کردند و با
 خانه فرستادند.

بعد از آن آقا و اینی ساینْ تِگین رفته‌اند و آن چَرَقْلْ قَام را
 کشته؛ و بدان سبب میان قوم تاتار و ایشان خصومت بادید آمده
 ۲۵ و پسران قَبْلْ خان را بواسطه اَنْدَاقُوْدایی ساینْ تِگین معاونت اقوام

او لازم و ضروری گشته و بدان سبب میان ایشان و ثاتار منازعت و مخاصمت و محاربه واقع شده و بکرات جنگ کردند. و از جانبین به هر وقت که فرصت می یافتند یکدیگر را می کشتند و غارت می کرد. و سالهای بسیار این محاربه و خصومت قایم مانده.

۵ و هم در اوایل حال ثاتار در فرصتی هَمبَقائی خان را که از جمله

پادشاهان و مقدمان اقوام تائیچیوت بود از جمله عم زادگان قَبْل خان و اُوروغ وی اند، به موجبی که در داستان شعب ایشان آمده

بگرفتند. و سبب آنکه می دانستند که پادشاه ختای آلتان خان از قَبْل خان رنجیده بواسطه آنکه ایلچیان و نُوکران آلتان خان را

۱۰ کشته بود، چنانکه در [آن] داستان بیاید، و قصد او و اقوام مُغول

که تمامت خویشان او بودند و با وی متفق می کرده و کینه ایشان در دل داشته و ثاتار مطیع و متابع او می بودند، هَمبَقائی قان را پیش

او فرستادند. و نیز جهت آنکه خویشان دیرینه کینه و دشمنی با وی داشته بودند، بر این جرأت و ابرام اقدام نمودند. و پادشاه

۱۵ ختای فرموده تا هَمبَقائی قان را به مسمار [آهنین] بر دراز گوش

چوبین دوزند. او گفته است که مرا دیگران گرفته اند نه تو. لایق نیست و مصلحت نباشد و از مروت دور بود که با من این نوع حرکت

نایسندیده رود، و اقوام مُغول که جمله خویشان من اند به کین و مکافات قیام نمایند، و ترا و ملک ترا از این معنی زحمت رسد.

۲۰ آلتان خان آن سخن را مسموع نداشته و هَمبَقائی قان را بر دراز

گوش چوبین دوخته هلاک گردانیده؛ و نُوکران از آن او، بُلُنگچی نام، را اجازت داد تا برود و آن خبر بد نزد قوم مُغول برد.

بعد از آن قوتل خان با لشکر مُغول به جنگ پادشاه ختای رفته و آن ولایت را غارت کرده. و این حکایات بشرح در داستان قَبْل

۲۵ خان بیایم.

و دیگر بار اقوامِ تاتار فرصتی یافته‌اند و اُوکپنِ بَرَقاق را، که پسرِ مِهینِ قَبْلُخان بود و جدِّ اقوامِ قِیاتِ یُوزکین، بگرفتند و پیش اَلْتان خان فرستادند، تا او را بر درازگوشِ چوبینِ دوخته بکشت. و بدین اسباب اقوامِ مغول را با پادشاهِ خِتائی و اقوامِ تاتار بغض و عداوت زیادت گشت، / و تا زمانِ چینگگیزخان همواره ۵ با یکدیگر جنگ و محاربه می‌کرده‌اند و از هر جانب بر دیگر بیرون می‌آمده و قتل و تاراج می‌کرده. و عاقبة الامر، چنانکه در داستانِ چینگگیزخان و اُزوغ او گفته شود، تمامتِ اقوامِ تاتار و پادشاهانِ خِتائی را علفِ شمشیر کرده‌اند، و جمله را زیون و اسیر خویش گردانیده، و مجموع آن ولایات را در تحتِ تصرّف و فرمان ۱۰ آورده؛ چنانکه امروز مشاهده می‌رود.

و از جمله مصافها که در هر وقتی هر پادشاهی از مُغولان با مقدّم و پادشاهِ تاتار کرده بعضی یاد کرده شود. یکی آنکه از پادشاهانِ تاتار شخصی نام او مَثَر با قَدّآن بَهادرِ پسرِ قَبْلُخان جنگ کرده و در صدمه اول قَدّآن بَهادر [نیزه] بروی و زین اسبش ۱۵ زد، چنانکه او را با اسب بهم انداخته؛ و هرچند مجروح شده از آن زخم نمرده، لیکن مدتی مدید مبتلا بوده. چون صحت یافته باز به جنگ آمده. و قَدّآن بَهادرِ دیگر بار نیزه چنان بر پشت او زده که از مُهره‌های پشتش گذر کرده و بر فور مرده، و لشکر او را غارتیده. و این حکایت بشرح در داستانِ قَبْلُخان و پسران او آمده. ۲۰ دیگر آنکه در زمانِ چینگگیزخان هرچند پیشتر از آن با تاتار جنگها کرده بود، يك نوبت فرصت یافته و مستولی گشته و بسیاری از ایشان کشته و غارت تمام کرده. و آن حال چنان بوده که بعضی اقوامِ تاتار که مقدّم [و] پادشاه ایشان مُوجین سَلْتُو بوده، با پادشاه خِتائی اَلْتان خان مصاف کرده‌اند و تمرد نموده؛ و پادشاهِ خِتائی لشکر ۲۵

بر نشانده و امیری معظم چینگسنگانگ نام را مقدم ایشان گردانیده،
 فرستاده تا با ایشان محاربت کنند. ایشان چون طاقت مقاومت
 نداشتند، هراسان شده اند و باز پس نشسته، به هزیمت می آمده اند.
 چینگگیزخان آگاهی یافته و در آن فرصت با لشکری که پیرامن
 ۵ او بود برنشست و بر ایشان زد و بسیاری را بکشت، و هر آنچه
 داشتند غارت کرد. و مشهور است که در آن جنگ از جمله اولجایها
 که یافته بودند گسواره ای نقره گین و لحاف زر دوخته بود و
 انواع نعمتهای دیگر. چه در آن عهد اقوام تاتار منعم ترین تمامت
 صحرائشینان بودند و متمول تر. و بعد از آن پسران موجین سؤلنو
 ۱۰ مذکور الاق اودور نام و برادرش قیزقیز تایشی، چنانکه در داستان
 چینگگیزخان بیاید، با هر طایفه ای از اقوام مغول و غیرهم متفق
 می گشته اند و با چینگگیزخان مصاف کرده. و چون حق تعالی
 چینگگیزخان را قوی حال گردانید و دشمنانی را که داشت مانند
 اقوام قتقین و سالیجیوت و تاپچیوت و دوزبان و اونگ خان، پادشاه
 ۱۵ کزایت، و تاپانگ خان و کوشلوك خان، پادشاه نایمان، و توتقا
 بیکی، پادشاه مزگیت، و دیگران که با وی عداوت داشتند، همه را
 مقهور کرد.

زمره تاتار که به هر وقت به مدد و معاونت این اقوام می رفتند
 عاجز ماندند؛ و جهت آنکه خونی و اعدای چینگگیزخان و پدران
 ۲۰ او بودند، بفرمود تا ایشان را قتل عام کنند و هیچ يك را زنده
 نگذارند، تا به حدی که یاساق فرمود که زنان و کودکان را نیز
 بکشند و آبستان را شکم بشکافند، چنانچه بکلی مستاصل شوند؛
 چه ماده فتنه و فساد بودند. و از اقوام و قبایل اقارب چینگگیزخان
 بسیاری کشته، و هیچ آفریده را مجال نبود که حمایت آن قوم کند
 ۲۵ یا ایشان را پنهان دارد، و یا تایی چند که از ایشان مانده بودند

خود را ظاهر و مشهور گردانند. لیکن در اوایل دولت چینگگیزخان و بعد از آن نیز اقوام مغول و غیر مغول از تاتار دختران را جهت خود و اُزروغ خود خواسته بودند و به ایشان داده؛ و چینگگیزخان نیز از ایشان دختر ستده. چه از خواتین او پیسولون و پیسوگان از تاتار بودند. و خاتون برادر بزرگتر چینگگیزخان ۵ جُوچی قسار هم از ایشان خواسته بود، و امرای بسیار نیز دختران ایشان ستده بودند؛ بدان سبب در خفیه بعضی کودکان تاتاریان را پنهان داشتند.

و چینگگیزخان از قوم تاتار يك هزار را حواله به جُوچی قسار کرد تا همه را بکشد. او رضای خاتون خود را و شفاعتی که می کرد ۱۰ از آن جمله پانصد را کشته و پانصد را پنهان داشته. / و من بعد چون چینگگیزخان را معلوم شد از جُوچی قسار رنجیده و فرموده که از گناهان جُوچی قسار یکی این است؛ و يك دو گناه دیگر داشته که در داستان او مشروح گفته شود.

فی الجمله بعد از غضب چینگگیزخان بر قوم تاتار و نیست ۱۵ کردن ایشان معدودی چند در هر گوشه ای هر يك به علتی باز ماندند، و کودکان را که پنهان داشته بودند، در اُزُدوها و خانه های امرا و خواتین ایشان که از قوم تاتار بودند پرورش یافتند؛ و از بعضی زنان آبستن که به قتل نیامده بودند بچگان در وجود آمدند. و طایفه ای که از قوم تاتار در این عهد هستند اُزروغ ۲۰ ایشان اند. و از آن جماعت هم در زمان چینگگیزخان و هم بعد از او بعضی امرای بزرگ و معتبر شدند و معتمد الملك اُزُدوها گشتند. و راه اوتگو بُولی بر ایشان اطلاق رفت؛ و بعد از آن تا به این تاریخ امرای معظم در هر اُزُدو و هر اُلوس پادید آمدند. دیگر باره از اُزروغ چینگگیزخان دختر به ایشان دادند و از ۲۵

ایشان بخواستند؛ و بسیاری نیز از آن قوم که امیر نشده‌اند و اضافت لشکرها گشته در هر اُلوس هستند، هر يك از ایشان دانند که از کدام شعبه تاتارانند.

و از جمله کودکان تاتار که در زمان چینگگیزخان معتبر و امیر شده‌اند و او و خواتین او ایشان را تربیت کرده یکی قوتوقو نویان بود که او را شپگی قوتوقو نیز گفته‌اند. و حال او چنان بوده که در وقتی که قوم تاتار را غارت کرده بودند و هنوز چینگگیزخان فرزند نداشته و خاتون مهین او را بُورته فوجین آرزوی بچه می‌بوده، چینگگیزخان ناگاه بچه‌ای را دید بر سر راه افتاده. او را برداشته و پیش بُورته اُوجین فرستاد که چون همواره آرزوی بچه‌داری او را به راه فرزندى پیروز و نگاه‌دار. خاتون او را چون فرزندِ صُلبی بر کنارِ خویش به اعزاز و اکرام تمام می‌پرورده، و چون بزرگ شد او را شپگی قوتوقو می‌گفتند، و قوتوقو نویان نیز می‌گفتندی. و او چینگگیزخان را اِیچِه می‌گفته یعنی پدر، و بُورته اُوجین را برِیگان اِیکِه.

و می‌گویند در وقتی که بُورته اُوجین وفات کرده بود دست در مرقد او زده و فریاد می‌کرده که ای صائین اِکِه مَنو، و بر این شیوه بر وی زاری کرده. و بعد از چینگگیزخان در حیات بوده و اُوجتای قان او را آقا می‌گفته و بالای مُنگگه قان با پسران بهم می‌نشستی؛ و ملازم فرزندان تولویخان و سورققتنی بیکی بوده. در چاغ بلغاق اریغ بُوکا نماند، و از فرزندان او یکی در بندگی قان می‌باشد. و هشتاد و دو ساله بود و یازغوها به راستی پرسیدی و مراعات و مواسات گناهکاران بسیار کردی؛ و سخن مکرر گردانیدی تا نباید که از خوف و بیم مُقر شده. و گفتی مترس و راست بگوئی.

و در بحث یازغوچیان مشهور شده بود که از آن وقت تا این ۲۵

زمان در ولایت مُغولستان و آن حدود بنای پازُرها بر قواعد شیوه و طریقه او می‌نهند، و اسباب بزرگی او بسیار بوده؛ بعضی نوشته شد و دو سبب دیگر زُوات صادق القول تقریر می‌کنند: یکی آنکه در سنّ پانزده سالگی بود. وقتی اُوزدوها چینگگیزخان در زمستان کُچ کرده بودند و سرما بغایت و برف بی اندازه بود و کُچوگُور ۵ نویان از قوم بسُوت باشلامیشی اُوزدوها می‌کرد، ناگاه بکنار راه کله‌ای آهو بر سر برف می‌دویدند. قوتوقو با کُچوگُور گفت: این آهوان را خواهم دوانید، چه بواسطه بسیاری برف نتوانند دوید، و ایشان را بیندازم. کُچوگُور گفت: شاید. او بر عقب آهوان بدوانید. شب را چون اُوزدوها فرو آمدند، چینگگیزخان او را ۱۰ طلب داشت. نیامده بود. حال او از کُچوگُور پرسیده. گفته است که بر عقب آهوان برفت.

[چینگگیزخان] بغایت رنجیده و گفته که آن کودک در برف و سرما هلاک شود؛ و به چوب گردون کُچوگُور را زده. خوفتن گاه قوتوقو رسیده. چینگگیزخان پرسیده که چه کردی؟ گفته است که ۱۵ از جمله سی آهو سه تا زیادت نتوانستند بیرون رفت، باقی را جمله زدم و در میان برف انداخته. [چینگگیزخان] از مردانگی آن کودک سخت متعجب مانده. کُچوگُور نویان با جمعی نوکران فرستاده تا آن آهوان را آورده‌اند. / و قوتوقو بدان سبب بر دل او 37 محبوب گشته.

۲۰ و یکی آنکه پیش از آن در سن دوازده سالگی روزی چینگگیزخان برنشسته بود و خانه از مردم خالی مانده. سواری دزد یاغی از اقوام تاپچپوت گذشته. پسر کهمین چینگگیزخان طفل پنج ساله بوده، و او بیرون خانه می‌دوید و بازی می‌کرد. آن تاپچپوتی او را از پشت اسب در ربود تا ببرد. و سرش را در بغل گرفته، مادر ۲۵

او آمده و دستی از آن دزد گرفته. و قُوتُوقُ دویده و دست دیگر گرفته. و دزد سر آن شهزاده را می‌فشرده، و به هیچ‌وجه او را از دست آن دزد خلاص نمی‌توانستند کرد. سگی برّاق که گوسپند را نگاه دارد، برجسته و بر دزد حمله کرده و شاهزاده را از دست او بیرون آورده‌اند. و برائُر چینگگیزخان رسیده و بر عقبِ آن دزد کس فرستاده، و او را دریافته‌اند و کشته. و آن حرکتِ مردانه قُوتُوقُ و کاویدن او با دزد بغایت پسندیده.

دیگر دو کودک بوده‌اند هر دو برادرانِ یکدیگر، یکی را نام قُولی و دیگر را قَرَامُنْگُتُوَاهَه. و از تُوْتُقْلُیُوتُ تاتار بودند و دو خاتون چینگگیزخان که از قوم تاتار خواسته بود، پیسُولون و پیسُولگان، چون از آن استخوان بودند، بر آن دو کودک شفقت نمودند و ایشان را از چینگگیزخان بخواستند؛ و بدیشان بخشید. و هر دو در اُوزدُوی پیسُولون به راه بلاُزچِی می‌گردیدند. قُولی که بزرگتر بود هم در آن زمان معتبر شده و چینگگیزخان بر وی اعتماد نموده و امیر گشته، و بعد از او به اُزدُوی تُولُوی خان تعلق داشته و بغایت محترم بوده.

بعد از تُولُوی خان امیری را خواستند که بزرگ اُوزدو و مقدم امرای پسر تُولُوی خان سُویوِکُتُو باشد. سُوْرَقَقْتَنی بیکی به اتفاق پسران و امرای خود قُولی نویان را اختیار کرد. او با سُوْرَقَقْتَنی بیکی گفت که چگونه مرا به چنین کسی می‌دهید؟ جواب دادند که اُروغ تُولُوی خان است. او گفت من می‌خواستم که خدمت پسری کنم که از تو در وجود آمده باشد. غرض از این سخن آنکه مرتبه او چنان بود که برابر پسر تُولُوی خان، سُویوِکُتُو، که او را بدو می‌دادند، چنین گستاخ سخن می‌توانست گفت. و از پسران او در این ملک دُوربائی نویان امیرلشکر دیارِ بکر بود؛ و

پسر دُور بای بُوراجو و پسر بُوراجو دپَنگیز، که امیر هزار است. اما قَراُمَنگَتو اُوَه در چاغ چپَنگیزخان زیادت شهرتی نیافت؛ و او را پسری بود سالی نام. در عهد مُنگگه قساآن امیر و معتبر گشت. و سبب آن بود که در ولایت تَنگقوت دو قلعه بوده نام یکی توکجی و دیگر توقسنبه. و مُنگگه قساآن به نفس خود آن را محاصره کرده از دور نگاه می کرد تا چگونه جنگ می کنند. شخصی کوتاه خود را دید که نیزه بر دست گرفته بر بارو می رفت؛ و از آن طرف شخصی شمشیر به دست گرفته به قصد او بر اثرش می آمد. او برنگشت و بر سر دیوار نشست و نیزه بر گردن شمشیردار زد و بینداخت.

۱۰ مُنگگه قساآن چون آن دلاوری دید پسندید، و در حال فرمود تا آن شخص را به نشان خود کوتاه از میان لشکر طلب کردند و به بندگی او آوردند. به خود او را بازشناخته، و چون حال پرسید و هم بدان موجب تقریر کرد که مشاهده فرموده بود، یقین دانست که او است. او را سِنُوز غامِشی فرمود و امارت داد و در خدمت ۱۵ ایناق و معتبر گشت.

و پیش از وقوع این حال دو تومان لشکر را بر سرحد هندوستان فرستاده بود و فرمود در قندوز بغلان و حدود بدخشان باشد؛ و امیری ایشان به مونگدو نامی داده بود. و چون او نمانده به هوقوتو نامی داده. و او نیز وفات کرده، این سالی نویان را به ۲۰ جای وی به امیری آن دو تومان لشکر فرستاده. و در آن وقت بود که هولاگوخان را به ایران زمین نامزد فرموده بود.

مُنگگه قساآن با سالی نویان گفته که ولایتی که تو آنجا می روی سرحد هندوستان و خراسان است و به ولایت و ممالکی که هولاگو می رود پیوسته. تو همچنان خواهی بود که شعبه ای از لشکر او. ۲۵

- یعنی کارِ تو و لشکرِ تو حواله بدو است و ترا به فرمانِ وی می باید بود. و آنگاه سالی نو یان پرسید که تا کدام وقت آنجا باشم؟ فرمود که همیشه آنجا خواهی بود. سالی نو یان لشکر به هندوستان و کشمیر / کشیده و بسیار ولایت مستخر کرده و غارتها آورده؛ و 38/ جهت هولاکو خان پرده هندوی بسیار فرستاد. و اکثر هندوان که اینجا در دیهپهای اینچو می باشند از آن جمله اند.
- و بعد از او پسر او آلدو نو یان آن لشکر را دانست. و برادران آلدو یکی آبشقا است که ممالکِ روم و لشکرهای آنجا او می داند؛ و دیگر الکن که امیر هزار است. و آلدو را دو پسر است: یکی بکتوت که امیر لشکر قراوتنه که در خراسان می باشد، و یکی دلتک ۱۰ که ملازم بندگی حضرت است. و در زمان چینگیز خان پیسولون خاتون عرضه داشت که قولی نو یان و برادرش مونگتو او هم بزرگ شدند و ملازم اند و در محل اعتماد آمده. و از آقا و اپنی و قوم ایشان به هر موضع هستند. اگر یرلیغ شود ایشان را جمع گردانند.
- فرمان شد و جمله تاتار را که مانده بودند جمع کردند. و هر چند خویشی ای نداشتند به ایشان پیوستند و متعلق ایشان شدند. و از آن تاتاریان که ایشان جمع کرده بودند درین ملک سی خانه هستند. آلدو نو یان عرضه داشت که حکم یرلیغ پادشاه اسلام غازان خان خلد الله ملکه شد تا هزاره قدیم را گرد کردند و پیش ایشان اند. ۱۵
- و پیسولون خاتون و پیسوگان چنانچه ذکر رفت هر دو خاتون چینگیز خان بوده اند، برادری داشته اند نام او قوتوقوت. امیری بزرگ بوده و یک هزاره دست چپ لشکر چینگیز خان او دانسته. جوزمه گورگان که در این ملک بود و نوقدان خاتون اولین اباقاخان، مادر گیخاتو، برادرزادگان قوتوقوت مذکور بودند. و ۲۰
- چینگیز خان را قمتای بوده از قوم تاتار، نام او معلوم نیست و ۲۵

پسرِ کبهر او اورچغان از او در وجود آمده بود و در جوانی وفات یافت. و از قوم چغان تاتار، در این ملک گِرائی و برادرش دُولادائی، و برادران او محمد و خندان [و] پسران ایشانند. و کُورُ بوقا بَهادُر که چریک و سرحدِ خَرَتِیَرَت و مَلَطِیَه می‌داند، هم از این قوم است.

۵

و از قوم کُویین تاتار سَمَقار نُوپان که اَقَتاچی هُولاگُوخان بود، و در زمان اباقاخان امیرِ معتبرِ معظَّم شد، و طوغان و مُولائی و کُویَتی پدر بوقا قُوزچی از این قوم بودند. و از قوم ترات تاتار در این ملک کسی معتبر و مشهور معلوم نیست، و همانا از لشکریان بسیار باشند، اما چون معتبر و مشهور نیستند تفحص نرفت.

۱۰

و از قوم آلچی تاتار در این ملک کسی معتبر و معروف نیست که لایق نوشتن باشد، لیکن در اُلوس جُوچی خان خاتون بزرگ بُاتو پسر جُوچی خان بُورا قِچین نام از آلچی تاتار بوده، و خاتون تودائی مُنگگه پادشاه آن اُلوس توره قوتلوق نام هم از این قوم بوده. و از امرای بُاتو ایث قرا نام امیری بزرگ بوده هم از این قوم

۱۵

بوده. و از امرای مُنگگه تیمور، هم پادشاه آن اُلوس بیگتیمور نام امیری بزرگ هم از این قوم بوده.

و از امرای تاتار که نسب ایشان محقق و معلوم نشده که از کدام قوم است. یکی پیسون تُو اَقَتاچی بوده، امیر اَقَتاچیان چهار کِزیک چینگگیزخان. و یک صده از هزاره خاص چینگگیزخان او دانسته؛ و به اَرَدووی بزرگ بُورته اُوجین تعلق داشته؛ و او را پسری بوده نام او بیگداش. قُوبیلای قان او را به رسالت پیش هُولاگُوخان فرستاده بود. و بعضی امرا و خواتین و معتبران اقوام تاتار و حکایاتی که به ایشان منسوب است و معرفت و احوال ایشان، از هر کس حاصل گشته و از هر کتاب معلوم شده مفرد

۲۵

نوشته می‌شود.

آورده‌اند که چون قورپدای باتپر و کوموش سَیجَانْگ از آلچې
تا تار هر دو به جنگ سارپق خان که پادشاه کِزایت بود روانه
شدند، و قورپدای باتپر پیشروی کرد، کوموش سَیجَانْگ با او
گفت: پیشروی می‌کنی اما بحقیقت در قراؤول و یاساؤول نصب
۵ کردن و احتیاط به جای آوردن تقصیر خواهی کرد. مصلحت در آن
است که من پیش روم. قورپدای باتپر گفت: تو جهت آنکه فرزند
و برادر خلف بودی می‌خواهی که راه و روش جدان و پدران ماتقدم
را غصب کنی، مصلحت در آن باشد که تنها بروی و غارت و هرچه
۱۰ خواهی کنی. و با لشکر خود بازگردید. کوموش سَیجَانْگ جواب
داد که من بی تو / غارت کردن نمی‌توانستم. و لشکر را روانه
کرد و برفت.

سارپق خان کُوج کرده می‌آمد. سه نوبت او را غارت کردند و
فوج فوج لشکر را جهت غارت می‌گذاشتند و بر عقب او می‌رفتند.
۱۵ آخر الامر کوموش سَیجَانْگ با سیصد سوار در پی او می‌رفت. لشکر
سارپق خان با خود اندیشیدند که این لشکر خصمان بی‌قفا و
گَجِگَه می‌آیند. بدان سبب دلیرانه بر ایشان حمله کردند و کوموش
سَیجَانْگ را از لشکر جدا کرده دستگیر کردند. سارپق خان از او
پرسید که کجا می‌آمدی؟ گفت: شنیده بودم که در پشتۀ بُورْخان
۲۰ شاخه‌های خوب بالیده است، می‌آمدم تا جهت تیر چوب ببرم.
سارپق خان گفت: جهت بریدن نیکو مردانه بوده‌ای. و بدو کُش
نگریست. کوموش سَیجَانْگ گفت: تو در روی من کُش نتوانی
نگریست، چه اوروغ تو نیز در من چنین نگاه نتوانستندی کرد، و
اصل تو خود همچنین بود. سارپق خان گفت: این اصیل بهادر را
۲۵ چرا می‌گذاری که بسیار می‌گوید، او را بکشید. او گفت شمشیر

- تو در مزکار نکند مگر از آن من در تو کند. برجمله او را بکشتند. و ساریق خان گفت: در میان آلجی تاتار که هفتاد مذهب دارند بغیر از کوموس سبجانگک مرد نبود؛ اکنون وقت آنست که ایشان را بدوانیم. آنگاه خانه های خود را در رودخانه اوزقان مقام فرمود، و در ماهتاب به پنهانی لشکر جمع می کرد. از لشکریان او ۵ یکی بگریخت و قورپدای باتیر را خبر کرد. قورپدای باتیر لشکر کشید و بر بالای رودخانه اوزقان روانه شد، و از میان خانه های ایشان گذر کرده بر همان راه که ایشان می رفتند به ایشان رسید. لشکریان ساریق خان به نظر حقارت در ایشان نظر کردند. از ناگاه [بر] ساریق خان حمله کرده او را بدوانیدند، چنانکه از چهل ۱۰ ثومان لشکر که داشت با چهل نفر بیرون رفت، و باقیان را جمله بکشتند.

- و در آن هزیمت زن تازبائی قسایان با ساریق خان بگریخت و بیرون رفت. و در آن حالت چیلأؤن امیر بوده است. آن زن گفت: بالا را و زیر را قهر کرده بودیم، اگر همه کم شوند چرا ما کم نشویم، و اگر همه از هم فرو می ریزند چرا ما از هم فرو نمی ریزیم؟ ساریق خان گفت: این زن راست می گوید. و بدان سبب روانه شد و به حمایت بیتاكتای اوتاكو قوزچی بویروقی خان درآمد. و از آن زن بعد از آن ایل قوتوی در وجود آمد. و چون او به حمایت آن قوم درآمد بود، دختر خود را به قوزچاقوش بویروقی خان داد؛ و ۲۰ آن دختر ثوره قییمش نام بود خواهر قاچیرخان. بعد از آن قاچیرخان و ساریق خان باتفاق لشکر کردند و تاناز را تاختن کردند، و اولوس کراسچین را جهت ساریق خان خلاص کرده بدو دادند. و در آن وقت اونگخان با مادرش ایلمه خاتون اسیر تاناز شده بود؛ ایشان را خلاص کردند. و ایلمه خاتون ۲۵

را مرد آلچیتائی دوست می‌داشت. و چون مردی فتان بود او را به ایشان چوننگای(۴) داد. و تفصیل فرزندان تورا قایمپش این است: یولاماغوس، تایتیمور، تایشی و چهار دیگر بودند که نام ایشان معلوم نیست.

۵ بعد از آن مغولان نزد ساریق خان رفتند. ساریق خان گفت: از صد زن که من دارم یکی نیست که در دل گنجد. آنکه فهم دارد دست و پایش را نمی‌دانم، و آنکه دست و پایش خوبست فهمش را نمی‌دانم و پیشه کار و هنرمند شاهد نیست؛ و از هزار آختا که دارم یکی که در دل من گنجد نیست. یا به روی درآینده یا توست است، یا سست گوشت و آنکه هنرمند و کولوک، سخت گوشت نیست. ۱۰ در جنگهای بزرگ یکبار هوهو می‌گویند. بعد از غالب شدن یا مغلوب شدن آزموده می‌شود. جنگ مگس دشوار است چون گزند، اگر او را می‌کشند از آقا و اپنی شرمسار می‌باید بود. و اگر نمی‌کشند تحمل نمی‌توان کرد.

۱۵ بعد از آن اوتاکو قوزچی بویروق خان جهت بخش کردن آن مغولان نزد ساریق خان رفت. ساریق خان گفت: ما با این مغولان که اینچنان مانند بهم برآمخته‌ایم و معانقه کرده و دست یکدیگر گرفته، / ایشان را نتوانیم داد. بویروق خان گفت: جانِ مرده ترا 40/ من با مردم بسیار زنده گردانیدم و گله و رمه ترا در موضع ایستانیدن کله نماز پیشین من ایستانیدم؛ یعنی من ترا ایمن کردم و از دشمن خلاص دادم؛ اما آدمیزاد فراموش کننده است، چنانکه زمین که مختلف حال شونده است. بعد از این با مغول یار می‌باش و نوکار می‌شو. این سخن بگفت و باز گشت.

بعد از آن ساریق خان گفت آن مرد معتمد نبوده است، و ۲۵ مغولان را از کنار کوهی که آنرا دالان تابان گویند روانه کرد و

خود به همان راه روانه شد. از موضع توی تاغاجو نام بازگشت و مُغولان با همدیگر گفتند: ساریق خان گرسنه و ضعیف آمده و به اسم اُوزْگُجُوت به هر مردی او را ده اُختا دادند و فرو آورده مهمان کردند. ساریق خان گفت: ای برادرانِ کوچکین من که مُغولانید، هرگز با همدیگر قُودا مشوید چه همچنانکه کسی که از آن سوی پشته باشد دور باشید الا اُنْده شوید تا آقا و اپنی یکدیگر باشید. ای اپنیانِ مُغول من، با زنی که کلاه داری داشته باشد، یعنی شوهر، خلوت مگزینید؛ و بدره و دوله کُژ در مروید؛ والسلام.

قوم مِرْگیت

۱۰ که ایشان را هم قوم اودوویت می خوانند.

اگرچه بعضی مُغولان مِرْگیت را مِگِریت می گویند، مراد از هر دو یکی است و همچنین قوم پِکِرپن را مِکِرپن گویند. و نسب و شعب ایشان نیز گفته شود. و این قوم اودوویت مِرْگیت چهار شعبه اند بدین تفصیل:

۱۵ اُوهر، مُودان، توداقلین، جپُون.

و این قوم لشکری بسیار و عظیم جنگی و قوی حال بوده اند، و صنفی از مُغولانند. و مصافها و جنگها با چپنگگپزخان و با اُونگُ خان کرده اند؛ و حکایات ایشان در تاریخ به چند موضع آمده و از آنجا معلوم گردد. و یک نوبت در عنفوان جوانی چپنگگپزخان بر وی ظفر یافته اند و او را ناگاه گرفته. و در آن زمان معتاد نبوده که گرفتگان را زود بکشند، بلکه چیزی می سته اند و رها می کرده. و آن حال چنان بود که چپنگگپزخان روزی به مهمتی می رفته است. به پشته ای بلند رسیده و بر بالا می رفته بی آنکه تنگ اسب باز

شده يا سينه بند گشاده گشته. زين با او بهم از پشت اسب جدا شده و افتاده. از آن حال بغايت متعجب مانده و با خود گفته كه مگر حق تعالى نمى خواهد كه بدین راه روم و كارم ساخته گردد. اندیشه مراجعت كرده. و باز شيطان غالب آمده و بر هوای دل روانه شده. ۵ او را گرفته و برده و نگاه مى داشته، تا بعد از مدتی از خانه چپنگگیز خان چیزی به ایشان فرستاده اند و او را باز گرفته.

و نوبتی دیگر در آن زمان كه میان چپنگگیز خان و اُونگ خان صاحب غرضان فتنه و خصومت انداخته بودند و از يكديگر جدا شده. ۱۰ هر چند قوم مِرگیت پیش از آن بكَرات و مَرَات با چپنگگیز خان و اُونگ خان سرِ خصومت داشته بودند و جنگها كرده، و يك نوبت اُونگ خان ایشان را غارتیده. لیكن در آن وقت كه میان چپنگگیز خان و اُونگ خان وحشت افتاد، ایشان با اُونگ خان و برادرش جَاءَ گَمْبُو متفق و دوست بودند، و اتفاقاً در آن وقت ظفر یافتند و ۱۵ خانه و اُوزدوي چپنگگیز خان را غارت كسردند؛ چنانكه خاتون بزرگ او بُوَرْتَه اُوچین را ببردند و پیش اُونگ خان فرستاد. چون چپنگگیز خان خبر یافت معتمدی را روانه داشت و از اُونگ خان التماس باز فرستادن او نمود. اُونگ خان او را در پرده عصمت داشته بود، و در صحبت آن ابلچی باز فرستاد. و در راه جُوچی خان ۲۰ از او در وجود آمد، چنانچه در شعبه جَلایر گفته شد.

و پادشاه و سرور اُوْیْت مِرگیت در زمان چپنگگیز خان تُوْتَا ۴۱/ بیکی بوده. و برادری داشته قُوْدُو نام. و دختر او را تُوْرُو قَايُجین نام، چپنگگیز خان جهت قُوْپِلای قَاآن، در وقتی كه سیزده ساله بود ستده، و هر چند پیشتر از همه خواتین ستد، چون فرزند نداشت ۲۵ مرتبه او كمتر از دیگر خواتین بوده. و يك نوبت اُونگ خان از

ناگاه تُوَقْتائِ بیکِی را غارت کرده، و او خاتونان بسیار داشته؛ از آن جمله دو را برده؛ نام ایشان قُوْتُوَقْتائِ و قَلِیق، و برادر او را قُوْدُو نام و پسرش را چِپَلَاوُن که از دختر اُوْنُکْ خان زاده بود گرفته، و دیگر باره از او گریخته اند و رفته. و اُوْرْخان هم برادر تُوَقْتائِ بیکِی بوده.

۵

و این توقتا بیکِی شش پسر داشته نام ایشان بدین ترتیب: تُوْکُوْز، تُوْسَقَه، قُوْدُو، چِپَلَاوُن، چِیبوق، قُوْلُتُوْقَان مِرْگَان. قُوْدُو هم نام برادرش بوده؛ و چِپَلَاوُن از دختر اُوْنُکْ خان در وجود آمده. و از این شش [، پنج] پسر اولین را کشته اند. تُوْکُوْز را اُوْنُکْ خان کشته و تُوْسَقَه را ناگاه چِپَنگِگِزْ خان بر سر رفته و با ۱۰ لشکر بهم کشته؛ و چِپَلَاوُن و چِیبوق در مصاف چِپَنگِگِزْ خان به قتل آمده اند؛ و قُوْدُو در وقتی که از جنگ گریخته بود کشته گشته. و بکرات مصافها با چِپَنگِگِزْ خان کرده اند چنانچه در داستانها مشروح گفته شود.

و در جنگ آخرین قُوْلُتُوْقَان مِرْگَان که پسر کوچکتر تُوَقْتا ۱۵ [بیکِی] بوده، و تیر عظیم نیکو و راست می انداخته گریخته، به جانب قِیْچاق رفته. و جُوچی خان بر عقب او لشکر برده و او را گرفته و چون راست اندازی او شنیده بود نشانه ای نهاده و او را فرموده تا تیر اندازد. انداخته و بر نشانه زده؛ و متعاقب یکی دیگر انداخته و بر سوار تیر اول زده و شکافته. جُوچی خان را ۲۰ بغایت خوش آمده و ایلچی پیش چِپَنگِگِزْ خان فرستاده و جان او را خواسته. او پسندیده نداشته و فرموده که از قوم مِرْگیت بدتر هیچ قومی نیستند، و چندین جنگها با ایشان کرده ایم و زحمات و مشقات بسیار از ایشان دیده، او را چگونه زنده توان گذاشت تا دیگر بار فتنه انگیزد؛ و این همه ممالک و لشکر و اقوام جهت شما ۲۵

اندوخته‌ام. بدو چه احتیاج است. دشمن مُلك را هیچ جایی به از نور نیست. بدان سبب جُوجی خان او را به یاسا رسانیده و اُروغ ایشان منقطع گشته؛ و در آخر تُوَقْتا بیکی در جنگ به قتل آمده.

و امیری دیگر از قوم مِرگیت طایر اُسُون بوده که سرور قوم ۵ اُوَهز مِرگیت بود، و يك نوبت ایل شده و دختر خود قُولان خاتون را به چینگگیز خان داده، و پسری کولگان نام از او در وجود آمده. و حکایت قُولان در تاریخ می‌آید. و این طایر اُسُون دیگر باره یاغی شده، و لشکر چینگگیز خان او را گرفته‌اند و غارت کرده، و زن او تُوَر اِگنه خاتون را برده‌اند و به اُوِگتائی قاآن داده؛ و او را ۱۰ از او چهار پسر در وجود آمده که بزرگترین پسران بودند، مهتر و مقدم ایشان گُیوگ خان، چنانچه در داستان او مذکور است.

و چون قوم مِرگیت مردمانی با شور و شغب بوده‌اند و جنگهای بسیار با چینگگیز خان کرده، یاساق فرمود که از ایشان کسی را زنده نگذارند و جمله را بکشند. و اندکی که بماندند یا در شکم ۱۵ مادر بودند یا بعضی خویشان ایشان را پنهان داشتند. و ذکر

خواتین و امرا که از نسل ایشان اند بدین تفصیل [است]:

اُوغول قَیمیش خاتون، خاتون اولین گُیوگ خان بوده، و دو پسر از او آورده است: خواجه و ناقو.

قُولان خاتون، خاتون چینگگیز خان بوده، و از او پسری داشته ۲۰ نام [او] کولگان.

برادر قُولان خاتون مذکور جمال خواجه نام بوده. يك صده از جمله هزاره خاص چینگگیز خان او دانسته.

و در آخرین جنگ تاپانگ خان پادشاه نایمان با چینگگیز خان، تُوَقْتا بیکی با او بهم بود و جنگ سخت کرد. چون تاپانگ خان ۲۵ کشته شد، تُوَقْتا با يك پسر خویش پیش بویزوق خان نایمان

- 142 / گریخت. باز چپنگگیزخان لشکر بر سر توفتای بیکی برد / و او در جنگ کشته شد. برادر او قودو و پسرانش چپلاؤون و ماچار و توسکان خواستند که جثه او را ببرند و دفن کنند. مجال برداشتن نداشتند. سر او را برگرفتند و برفتند. چون به حدود ولایت اویغور رسیدند، ایلچی بوکان نام پیش ایدی قوت فرستادند. و ۵ [او] ایلچی را بکشت. بدان سبب با یکدیگر مضاف کردند و ایدی قوت ایلچیان را به اعلام احوال ایشان پیش چپنگگیزخان فرستاد، و به وقتی که سروران قوم جوریات ایل چپنگگیزخان شده بودند، دیگر باره یاغی گشته و گریخته، از آن جمله طغای دالو که از جمله امرای بزرگ ایشان بود. در راه امیری از قوم مرغیت، ۱۰ قودون اوزچنگ نام، بر وی زده و او را کشته و قومش را غارت کرده، و بدان سبب جوریات را قوتی زیادت نمانده. والسلام.

قوم کورلاؤت

- این قوم با قوم قنقراوات و ایلچیکین و بر قوت به یکدیگر نزدیک و پیوسته بوده‌اند، و تمغای ایشان همه یکی است. دعوی خویشی ۱۵ کنند و با یکدیگر راه دامادی و عروسی نگاه می‌داشته. و این سه چهار قوم هرگز با چپنگگیزخان جنگ نکرده‌اند و یاغی نشده، و او ایشان را هرگز بخش نکرده و به بندگی به کس نداده. سبب آنکه مخالفت نکرده بودند و به راستی ایشان را به کشیک در می‌آورده. و در عهد او همه راه آندا قودایی داشته‌اند و جمله در ۲۰ کشیک جده نوبان [بوده]، و تا غایت هنوز در کشیک فرزندان وی‌اند.

و در عهد چپنگگیزخان از قوم کورلاؤت اویماقوت امیری

بزرگ اَبُوگَنانِ نُویان بوده، و پسرش بُورُونگَتایِ نُویان هم در چاغ چینگگیزخان امیری معتبر بوده؛ و پسر او تورتاقا نُویان به اَرپق بُوکا تعلق داشته و با وی می‌گردیده. و چون او زیادت گناهی نداشته و از وی چیزی در وجود نیامده، قوبیلایِ قان او را امیری بزرگ گردانیده. و امیری دیوان و وزارت به وی داده. و هیچ‌یک از امرا را مرتبه بالای او نبوده. بعد از آن او را به جانب سوبه قایدو فرستاد و آن کار بر وی تواسمیشی کرد؛ و سبب آنکه جمعی او را ایماقی کردند، قوبیلایِ قان او را طلب داشت. بترسید و با نوکران اندک بگریخت و به یویوقور پسر اَرپق بُوکا و اولوس بُوقا پسرزاده مُنگگه قان پسر شیرکی که هر دو از جانب قایدو بودند پیوست؛ و با ایشان بود تا وقتی که قوبیلایِ قان درگذشت. بعد از آن این دو شهزاده مذکور را برگرفت و به بندگی تیمور قان رفت و اکنون آنجا است؛ و در چاغ هولاگوخان قرايُورتچی که پدر مازوق قوشچی بوده، بزرگ همه یُورتچیان بوده. و از جمله امرایی که با او بهم می‌آمده‌اند. و مُنگگه قان با ایشان سخن گفته و نصیحت کرده، و در چاغ اباقاخان اُندور بُوقا پسر قرا که، آقای مازوق بود؛ و پیش هولاگوخان سُکورچی؛ چون پدرش نماند بزرگ همه یُورتچیان شده و مازوق نُویان این زمان از اوزوغ ایشان است، و هر طایفه را از این قوم لقبی مخصوص بوده و هست بدین تفصیل

۲۰. و ترتیب:

جُونگقورقین، اویماقوت و شپکوکِیِ نُویان که در عهد هولاگو خان یازغوچی بود، و با غرقئی بهم به خراسان رفت، از قوم کورلُوت بوده.

قوم ترُقوت

در این مُلک شخصی آمده بود از پیش قان نام اوتارُقودای از این قوم بود، و اسامی و احوال امرای دیگر که بوده‌اند معلوم نیست؛ ولیکن از خواتین بزرگ‌خاتون معتبرتر همسر بَرْتان بهادر / ۱۴۳ که مادر چهار پسر بوده از این استخوان است، نام او سُونیگل ۵ فوجین بوده است. والسلام.

قوم اویرات

یُوزت و مقام این اقوام اویرات سنگگور مُوران بوده، و قوم تومات قدیم در آن رودخانه‌ها می‌نشستند. و از آن مواضع رودخانه‌ها بیرون می‌آید و تمامت به هم می‌پیوندند و رودخانه‌ای ۱۰ می‌شود که آن را کِم می‌خوانند و بعد از آن به آنقره مُوران می‌ریزد: گوئُمُوران، اُونُ مُوران، قَرَا اُوسون، سنبی تون، اقری مُوران، آق مُوران، جُورچه مُوران، چغان مُوران. و این اقوام از قدیم باز بسیار بوده‌اند و به چند شعبه منشعب، و هریک را علی‌حده نامی معین است بدین تفصیل: ۱۵ [اُگلَت (اَلْت)، باغاتوُت، قویُت، کِرگُوت].

و لغت ایشان هرچند مغولی است با لغت دیگر اقوام مغول اندک تفاوتی دارد مثل آنکه کارد را دیگران کپتوغه گویند و ایشان مدَغَه. و مانند این الفاظ بسیار هست. و همواره پادشاهی و مقدمی داشته‌اند؛ و در زمان چینگگیزخان هرچند به قدر مخالفتی ۲۰ نموده‌اند اما به احسن‌الوجه ایل و مطیع گشتند، چنانکه در تاریخ آمده. و چینگگیزخان با ایشان وصلت کرده دختر داده و سنده، و ایشان را راه آنداُقودایی بوده.

و در آن عهد پادشاه و مقدم این قوم قُوتوَقَه بیکی بود و دو
 پسر داشته: اِینالچِی و تُوَرالچِی؛ و دختری نام او اُغول قَیمِش که
 او را مُنگگَه قَاآن سته بود؛ و پیشتر چینگگیزخان در خاطر داشته
 که او را بستاند و اتفاق نیفتاده. و می گویند با وجود آنکه باریگان
 ۵ قوبیلای قَاآن و هولاگوخان بوده ایشان را فرزند می گفته؛ و
 ایشان او را حرمت تمام می داشته اند. و چینگگیزخان دختر خود
 چینگان را بدین تُوَرالچِی کُورکان داده بود. از او سه پسر در
 وجود آمده: یکی را نام بوقایتیمور و دیگر را بورتوآ؛ و در مزاج
 این بورتوآ سستی بوده و بدان منسوب گشته؛ و سوم را نام
 ۱۰ پارس بوقا. و هم از او دو دختر در وجود آمده: یکی ایلچیمیش
 خاتون. که به آرپق بوکا داده بود و خاتون بزرگ او بود و او را
 عظیم دوست داشته، و تمام دراز بالا بوده و از وی فرزند نداشته؛
 و دیگر اُورقنه خاتون، که او را به پسر موآتوگان، قرا هولاگو
 داده که پسرزاده چغتای بود. مبارکشاه از این اُورقنه خاتون بود و
 ۱۵ اُوکتای او را بغایت دوست داشته، و او را اُورقنه باری می گفته
 یعنی عروس. و مدتها حکومت اُولوس چغتای کرده. و از این سه
 پسر مذکور فرزندان بدین تفصیل در وجود آمده اند.

فرزندان بوقا تیمور

پسری داشته نام او چوتن دختر آرپق بوکا، نوموغان نام بدو
 ۲۰ دادند. و دو دختر داشته: اُولجای خاتون، که خاتون هولاگوخان
 بود، و نام دیگر معلوم نیست. او را به توفان [از] اُروغ باتو
 دادند و مُنگگَه تیمور از او آمده.
 و روایتی دیگر آن است که این بوقایتیمور چهار خواهر داشت:

یکی کویاک خاتون، خاتونِ اولین هولاکوخان، مادر چومفور؛ [و] دیگر اوزقنه خاتون مادر مبارکشاه؛ دیگر مادر تینگگه تیمور پادشاه اُلوس بائو، چهارمین اُولجائی خاتون هولاکوخان. و این روایت درست است.

فرزندان بُرتوآ

۵

دو پسر داشته یکی را نام اُولوق و دیگر راجینن؛ هر دو پیش قوبیلای قان بوده‌اند. و چینگگیزخان دختری از اوزوغ به این بُرتوآ داده و کورگان بوده، [نام و نسب او معلوم نیست].

فرزندان پازس بوقا

- دو پسر داشته یکی [را] نام شیراب؛ و از آن دیگر بیکلمپش. ۱۰
 ۱۴۴ هردو پیش قوبیلای قان بوده‌اند و ملازمت او نموده. والسلام. /
 و حکایت پسر دیگر از آن قوتوقه بیکی اپنالچی مذکور چنان است که بائو خواهری از آن خود بدو داده بود نام او قولوی اپگاجی،
 و از وی پسری آورد نام او اولدو؛ و او را دو پسر بود: نیگبی و
 آقوتیمور. و ایشان هر دو در اُلوس قونچی می‌باشند؛ و چهار ۱۵
 هزاره لشکر جلاّیر را ایشان می‌دانسته‌اند. و از جمله امرا و
 کورگانان که با مقدم قوم اوپرات قوتوقه بیکی خویشی دارند،
 یکی تینگگیز کورگان بود که گئیوک خان دختر به وی داده و به راه
 دامادی می‌گشته. در زمانی که گئیوک خان وفات کرد و مُنگگه خان
 به پادشاهی می‌نشست، و اوزوغ گئیوک‌خان و بعضی امرا غدر ۲۰
 اندیشیده بودند و امرا را به یاسا می‌رسانیدند. تینگگیز کورگان

را نیز متهم کردند و چندان چوب زدند که گوشت رانهای او
فرو افتاد.

بعد از آن آن دختر که خاتون او بود جان او بخواست. او را بدو بخشیده و قتلوق خاتون که خاتون بزرگ ارغون خان بود دختر تنگپز کورگان بود از خاتون مذکور و فرزندان تنگپز کورگان، سولامیش و... و پسر سولامیش، چچاک کورگان و دختر هولاخو خان خود کوچ را به تنگپز کورگان داده بودند. در این وقت فرزندان چچاک کورگان داره او را از او فرزندان شده؛ و طرقي کورگان پسر چاقپز کورگان بود؛ و چاقپز کورگان پسر بوقار تیمور و او و پسر طرقي کورگان اخیر هزاره اولوات بودند. و طرقي منگلوکان دختر هولاخو خان را داشت، و چون نماند به جای او دختر منگکه تیمور آرا قتلوق را ستده، از دیار بکر بالشکر بهم بگریخت و به آنجا رفت و آنجا لشکر از او بازگرفت و پشیمان کرد.

[illegible]

ایشان به میان یکدیگر اصل و نسب خود دانند. از آن جمله امیر اَرغُون
 آقا پور لیکن ملو را در اصل اعتباری ننهاده اند. نقل می کنند که در
 زمان اَوِگَتای قان پدر او در سال قحط [به وقت تنگی دست] او
 را به زانی گوشت گاو به امیری از قوم جَلایر، نام او ایلوگه قَدان
 فروخته. و آن امیر راه آتاپکی اَوِگَتای قان داشته. به وقتی که
 پشتری از آن خود را به راه کِبَتَاوُلُی به کِز پک اَوِگَتای قان درآورده،
 اَرغُون آقا را نیز با آن پسر بهم داده. و چون مردی جلد کاردان
 بود بتدریج بزرگ و معتبر می شد، تا به حکومت و باسقا قی ملک
 ایران زمین رسید؛ و فرزندان او همچون گِرای ملک و تارپاچی و
 نوروز و لِگزی و حاجی و یُول قُتلُغ و بُولدوق و اَویراتسای؛ و
 فرزندانگان او گُوراک و غیرهم بسیار اند. و دختران بسیار نیز
 داشته، بعضی به پادشاهان و امراداده و پسران او نوروز و لِگزی
 به راه دامادی دختر اَوِزوغ سته اند.

و ایل سُگورچی و پسرش طوغان هم از قوم اَویرات اند.
 تُوَقَتای پیکی به وقتی که جنگ آخرین بود که او کشته شد،
 در راه با لشکر چپنگ کپزخان جنگ نکرد و ایل شد، و ایشان را
 بر سر تُوَقَتای برد و او را غارت کردند، و او به قتل آمد. والسلام.

اقوام بَرَقُوت و قُورِی و تُوَالَس

و قوم تُوَمات نیز از ایشان منشعب گشته اند و این اقوام بهم
 نزدیک اند. و ایشان را جهت آن بَرَقُوت گویند که مقام و مسکن
 ایشان از آن جانب سِلِپَنگگا است آخر مواضع و زمینها که مُغولان
 می نسته اند، و آن را بَرَقُوجین تُوگوم گویند. و در آن حدود

بسیاری از اقوام [می‌نشسته‌اند مانند اُویرات و بُولغایچین و کَرَفوچین، و قومی دیگر که ایشان را هُویین اُوریانُگَه می‌گویند، هم بدان حدود نزدیک بوده‌اند] و هَریک علی‌حده سروری و مقتدی داشته. و جمله را [چینگگیزخان مستقر گردانیده و کیفیت احوال ایشان در تاریخ آمده. ۵

و از این قوم بَرَقوت در این ملک جُوجَنان [آتایک ارغون‌خان بود، و خاتون او بَنوُغان و پسران [او] تاوتای و بنورالغی گُوکلتاش بودند. و پسر نورالغی [ساتالْمیش] در چاغ پادشاه اسلام بزرگ و معتبر بود، و گُورْدُچین دختر مُنگگَه تینمور که پیشتر خاتون سلطان کرمان سُیورغَتَمیش بود بستد. و فرزندان تاوتای قَتْلُغ تینمور و اِپسان تینمور و بولاس و هُولقون که امیر هزاراند و پسر قَتْلُغ تینمور طَغسای که اکنون خاتون ساتالْمیش / 45/ گُورْدُچین را خواسته. و پسر اِپسن تینمور، محمّد و قوم بَرَقوت سبب آنکه در قدیم مادر جدّی نُوپان را از ایشان خواسته بودند، و اعمام جدّی نُوپان پدرش را بواسطه آنکه هوادار چینگگیزخان بود بکشتند، ۱۵ و خواستند که جدّی نُوپان را نیز که طفل شیرخواره بود بکشند؛ خویشان و مادرش او را در میان قوم خویش نهان داشته بزرگ گردانیده‌اند و او را به چینگگیزخان سپرده؛ تا این غایت دعوی خویشی و دوستی کنند و از هر نوع حقوق ثابت دارند.

۲۰ و قوم بَرَقوت را با قوم ایلچگین نیز دوستی بوده [و] باشد؛ و هرچند از استخوان و شعبه ایشان نیستند، دعوی خویشی و یگانگی کنند؛ و بدین سبب دختر از یکدیگر بخواهند و بدهند. و اریق بُوکا را قومیایی بوده نایِراء و بُوکا از او آمده از قوم نُوپاس بوده که شعبه‌ای از بَرَقوت‌اند، و خاتون بزرگ بَرَتان بَهادر مادر فرزندان بود. سُونیگل فُوجین نام هم از قوم بَرَقوت است. والسلام. ۲۵

قوم تومات

مقام این قوم نزدیک بَرُقُوجین تُوکُوم بوده، و ایشان نیز از خویشان و شعبه بَرُقُوت منشعب گشته‌اند و در حدود ولایت قیرقیز می‌نشسته، و قومی و لشکری بغایت جنگی بوده‌اند. و مقدم ایشان تایتوقال سُوغُور به بندگی چینگگیزخان آمده و اپل و مطیع شده. ۵ و چون چینگگیزخان به فتح بلاد ختائی مشغول بود، مدت شش هفت سال آنجا بماند. چون بازگشت شنید که تومات دیگر بار یاغی شده‌اند. فرمود تایتا تویان از قوم بآرین برود. گفتند که او رنجور است. بُرغُول تویان را فرستاده؛ و آن حکایت در شعبه قوم اوشپین و اثناء حکایت بُرغُول تویان مشروح آمده. ۱۰

خلاصه آنکه جنگ‌های عظیم کرده‌اند و قوم تومات را اپل گردانیده. لیکن بُرغُول تویان در جنگ کشته شده، و چون ایشان قومی بد فعل و چیره بوده‌اند، از ایشان بسیاری کشته‌اند. و از امرای آن قوم کسی که معتبر و مشهور باشد معلوم نیست. والسلام.

قوم

بولغاجين و كَرْمُوجين

۱۵

ایشان در حدود بَرُقُوجین تُوکُوم و آخر ولایت قیرقیز می‌نشسته‌اند و به یکدیگر نزدیک‌اند. و در این ملک از ایشان کسی معلوم نیست. و نیز از این اقوام کسی از امرا و غیر امرا معروف و مشهور نیست. ۲۰

قوم

اُوراسوت، [تَنَلُکُوت و کُوسَتَمی]

- این اقوام به مغول مانده‌اند، و معروف است که ادویه مغول نیکو شناسند و علاج مغول نیکو کنند: و ایشان را قوم بیشه نیز گویند / چه در حدود ولایت قیرقیز و کِم کِمچیوت در بیشه‌ها 46/ می‌نشینند، و مغولان از قوم بیشه بسیارند و پیش مردم مشتبّه می‌کردند. چه هر قوم که یوز تپای ایشان جایی که بیشه بود بوده، ایشان را قوم بیشه گفته‌اند: و این اقوام را ولایت از آن جانب قیرقیز بوده به قرب یک ماهه راه.
- ۱۰ و بعضی از برادران و اعمام چینگگیزخان، چنانکه در تاریخ آمد به قوم بیشه مخصوص گشته‌اند. فی‌الجمله اقوام بیشه انواع بسیارند تا غایتی که بسیار است که از یک شعبه برادری را یوزت نزدیک بیشه بوده؛ و دیگر را در صحرا و قومی که از ایشان منشعب گشته‌اند و اسم یافته، لیکن از قوم بیشه تا قسوم بیشه ۱۵ تفاوت بسیار است، چه از بیشه تا بیشه یک ماهه راه و دو ماهه و ده روزه راه باشد. این اقوام مذکور را در وقتی که قیرقیز بعد از آنکه ایل شده بودند یاغی گشتند، و چینگگیزخان پسر خویش جوچی‌خان را بفرستاد و بر رودخانه سِلَنگه و دیگر رودخانه‌ها. که یخ گرفته بود، بر سر یخ برفت و قیرقیز بگرفت، در وقت رفتن ۲۰ و بازگشتن آن قوم را نیز گرفته است. والسلام.

قوم اُورِ یانگتِ بیشه

این اقوام به اُورِ یانگتِ دیگر تعلق ندارند؛ و چون یوزتِهای ایشان در بیشه‌ها بوده این نام یافته‌اند، و هرگز خیمه و خرگاه نداشته و پوشش ایشان از پوستِ حیرانات بوده؛ و ایشان را گاو ۵ و گوسپند نبوده، و گاو کوهی و میش کوهی و جُور، که مانند گوسپند کوهی است به جای گاو و گوسپند پرورده‌اند، و اُور و غلامپشی کرده و شیر آن دوشیده و می‌خورده. و از آنچه کسی گوسپند نگاه دارد عظیم عیب داشته‌اند، تا به حدی که اگر پدر یا مادر دختر را دشنام دادی گفتمی ترا به کسی دهم که ترا از ۱۰ پس گوسپند باید رفتن، و بغایت رنجیده، چنانکه از غبن و غصه خود را می‌آویخته‌اند.

و بوقت کُؤچ رخت بر گاو کوهی بار می‌کرده‌اند، و هرگز از بیشه بیرون نمی‌آمده. و به جایی که فرو آمدندی از پوست درخت توز و دیگر درختها اندک سایه‌بان و آلاچوقی می‌ساخته‌اند و بدان ۱۵ قانع می‌بوده. و درختِ تُوژ را چون زخم می‌کنند مانند شیر شیرین از آن بیرون می‌آید مدام به عوض آب آن می‌خورده‌اند، و تصوّر ایشان چنان بوده که بهتر از این زندگانی نباشد و متنعم‌تر از ایشان کسی نه.

۲۰

شعر

مرغی که خبر ندارد از آبِ زلال

منتقار در آبِ شور دارد همه سال

و چنان پنداشته‌اند که اگر در شهر و ولایت و صحراها نشینند در عذابِ الیم باشند، و چون در ولایتِ ایشان کوهها و بیشه‌های بسیار است و برف بافراط می‌بارد، و زمستان بر سر برف شکار ۲۵

بسیار می‌کشند چنانکه تخته می‌سازند و آن را چانه می‌گویند و بر آن می‌ایستند، و عنانی از دوال ساخته و چوبی به دست می‌گیرند و بر سر برف آن چوب به زمین فرو می‌برند، مانند آنکه کشتی بر آب رانند؛ و بر صحرا و هامون و سر زیر و سربالا چنان می‌رانند که به گاو کوهی و دیگر حیوانات می‌رسند و می‌کشند. و چانه‌ای دیگر به جنیبت بر آن چانه که خود نشسته بسته می‌کشند، و شکاری کشته بر آن بار می‌کنند. و اگر دو سه هزار من بر آن بار کنند به اندک زوری که بدان رسد بر سر برف به آسانی برود.

- و اگر کسی در آن کار جاهل و دخیل باشد، چون بدواند میان پای او از هم باز رود و شکافته گردد؛ خصوصاً در سر زیر و تیز دوانیدن / و کسی که آموخته باشد به آسانی عظیم بدواند. و این ۴۷/ معنی تا کسی نبیند استوار ندارد. این سخن به سمع مبارک پادشاه اسلام خُلد سُلطانُ رسیده بود. فرمود تا جماعتی را که از آن ولایت بودند آوردند و آن را ساختند، هم بر این موجب که شرح داده شد. محقق بود و در آن اشتباهی نه. و فرمود در این وقت تا دیگر بار بسازند.

و این چانه را در اکثر ولایات تُرکستان و مُغولستان دانند و بر آن واقف باشند، خصوصاً در ولایت بَرَقُوجِن تُوکُوم و قُورِی و قِرَقِیز و اُوراسُوت و تَنلُگُوت و تُوَمات که در آن ولایات این شیوه می‌ورزند، و آن جماعت مذکور بر آن رسم و عادت ثابت و راسخ اند و پیوسته در بیشه می‌باشند. لیکن در عهد همایون چپَنگِگِزخان و اُروغ یزرگوار او، آن حدود یُورْت دیگر اقوام مغول شده با مُغولان آمیخته گشته‌اند. قوم سُولدُوش را در ایسن وقت یُورْت در حوالی آن بیشه‌ها است و از آن قوم کسی که معروف باشد در این ۲۵ ملک نیست.

لیکن در عهد چینگگیزخان امیری از امرای هزار دست چپ اوداچی نام از آن قوم بوده، و بعد از آن او را معین گردانیده اند تا با هزاره خود غروق بزرگ چینگگیزخان، که در موضع بُورْقَان قالدون است نگاه می دارند و هرگز به کزیک نمی روند. و تولوئی خان و اُزروغ او و قوبیلای قساآن و مُنگکه قَاآن و اُزروغ ایشان ۵ جمله در آن غروق مدفون اند؛ و دیگر اُزروغ چینگگیزخان را غروق در موضع دیگر است. والسلام.

قوم قورقان

پیش از این در آن زمان که چینگگیزخان را با قوم تایچیوت جنگ بود و لشکر جمع می کرده، این قوم با چینگگیزخان متفق ۱۰ بوده اند و ذکر ایشان در تاریخ آمده، لیکن معلوم نیست که در آن عهد و این زمان کدام امیر بزرگ از این قوم بوده. والسلام.

قوم سقایت

در آن زمان که چینگگیزخان را با اقوام تایچیوت مخالفت و منازعت بود، این قوم با چینگگیزخان متفق بوده اند و اضافت لشکر ۱۵ او شده، و ذکر ایشان [نیز] در تاریخ آمده، لیکن در آن زمان و این زمان کسی که معروف و معتبر باشد از این قوم معلوم نشده. والسلام.

قوم کرایت

و قبایل و شعب ایشان و بعضی حکایات که به ایشان منسوب است غیر حکایاتی که در تاریخ چینگیزخان و دیگر تواریخ بیاید بعد از این ان شاء الله تعالی.

تفصیل

۵

48/

مواضع یوزتهای یایلاق و قشلاق اقوام کرایت /

یایلاق

خاصه اونگ خان:

طالان دبان، گوساؤز ناؤور

۱۰ یوزت چریک او:

دست راست: تولسوتان جالسوتان

دست چپ: ئیلات ثرات، اُبیجه، کُوتگر، اوروت، اوکورت،

ییلت، ترتت

قشلاق

۱۵ اوتکپسن، مُوران، اوروئن، توش بر اوو، کورکین، شیره
قولوسون، اوتکو قولان، جلور قولان.

تقریر احوال ایشان

ایشان را پادشاهان معتبر از اقوام خود بوده اند، و در آن زمان از اقوام دیگر در آن حدود قوت و شوکت بیشتر داشته اند، و دعوت عیسی علیه السلام به ایشان رسیده و به دین وی درآمده اند؛ و نوعی از مغول اند. و مقام ایشان اوتن و کلوران است زمین مغولستان و آن نواحی به حدود ولایت ختائی نزدیک. و با گروهی

انبوه خصوصاً با اقوام نائیمان مخالفت بسیار کرده‌اند. و در زمان پیسوکائی بهادر و چینگگیزخان، پادشاه ایشان اُونگخان بوده، و با همدیگر دوستی داشته‌اند، و به کرات اُونگخان را معاونت و یاری کرده‌اند، چنانکه در تاریخ مشروح آمده. و در آخر الامر میان ایشان به فساد انجامیده و حربها کرده‌اند، و بدان سبب اسیر ۵ و بنده چینگگیزخان گشته. و شرح آن احوال در این تاریخ خواهد آمد.

و مقدم این قوم چُرَقین در عهد اُونگخان، گُیوک بهادر نامی بوده حاکم گورانی یك تومن، و یوزت او در موضع قراون چیدون و چینگز چلغر. و چون چینگگیزخان اُونگخان را بشکست و اقوام ۱۰ او منہزم شدند، گُیوک بهادر را چهار پسر بوده: مویُنوق، سرتاؤو، ایلوگمان، سائقان کورکچو. ایشان در آن هزیمت پت رسیدند و متفق شدند که کُوج چینگگیزخان دهند. با صد نفر مرد به خدمت او آمدند، و به وقت جنگ او با اقوام تاییچیوت و قنچین و سالیچیوت ملازم بودند و سعیها نمودند، و در خدمت او از امرای ۱۵ معتبر شدند و اوروغ ایشان بسیار شد. و این زمان در بندگی قازان و دیگر اولوسها از ایشان اقوام بسیار هستند. و مویُنوق را پسری بوده مونگکا تام. و دُوربائی بن بوقوزبوقا بن مونگکا بن مویُنوق. و در صحبت کیوجی نام از قوم پیسوت از پیش منگقان کون پسر ملکتیمور به ایلچی به بندگی حضرت آمده بودند. ۲۰ و این کرایت اقوام و قبایل بسیاراند و جمله متابع و بنده اُونگخان بوده‌اند بدین تفصیل:

کرایت

نقل می‌کنند که در قدیم الایام پادشاهی بسوده و هفت پسر

داشته تمامت سیاه چَرده. بدان سبب ایشان را کِرَایت گفته‌اند. بعد از آن به مرور ایام هر یک از شعب و فرزندان آن پسران اسمی و لقبی مخصوص می‌افتد، و یک شعبه را که پادشاهی در ایشان بوده تا این غایت مطلق کِرَایت می‌گویند. و باقی پسران بنده آن برادر شدند که پادشاه بود و از ایشان پادشاه نبوده. واللّٰه اعلم. ۵

چَرَقین

یک قوم معتبر بهادر بوده‌اند از اقوام اُونْگْ‌خان. نَجْوَدَسِر و چِرْقودای شحنة شیراز، و برادران او قاقچه‌طغنائی و قتلغ بوقا بیتیچی، و پسرانش پیسودز و دوزبائی از ایشان‌اند. و آچیق شِرون نام که امیر بزرگ اُونْگْ‌خان بود، [و] چینگگیزخان التماس کرد تا او را به ایلچی پیش او فرستد /، [هم از ایشان 49/ بود.]

تُونْگْ‌قایت

نُیسپل نویان و پسر او طوغلوُق قوشچی از این استخوان بودند ۱۵ و تَایچو بهادر که با آلپنایق بهم نام برآورده بود، و غازان پسر تَایچو بهادر که در وقت سُوکه دل دگرگون کرد همچنین.

ساقیات

ایشان هم قومی‌اند.

توباووت

۲۰ آلپنایق بهادر و آلچی تَطْناوُل و پسرش ساتی از این قوم بودند، و در این عهد اَبوگَنان بیتیچی از ایشان است.

آلات

از اِیوَاغْلانانِ خاتونِ بزرگِ چینگِگیزخانِ بُوَرْتَه فوجِیْن ایلنگِگیز
باوُرچی، که از جمله هزاره چینگِگیزخان یک امیر صدّه او بوده
است، از این قوم بود.

- ۵ و جد اُونگْخان را نام مُرْغوز بوده، و او را بُویروق خان
گفتندی. و در آن وقت اقوامِ تاتارِ عظیم بسیار و قوی حال
بوده اند، اما همواره متابعت پادشاهانِ ختائی و جُورْچه نمودندی.
و در آن عهد سرورِ پادشاهانِ تاتارِ شخصی بود که او را ناوُور
بُویروق خان می گفتند. و یُورْت در حدود موضعی داشتند که آن را
بُویرُ ناوُور گویند. وقتی فرصت یافته و پادشاهِ کِرایتِ مُرْغوز
بُویروق را گرفته و پیش پادشاهِ جُورْچه فرستاده و شاهِ جُورْچه
او را بر درازگوشِ چوبینِ دوخته و کشته.

- چون مدتی گذشته، خاتونِ مُرْغوز که او را قُوتوقْتی هریکجی
گفته اند، و هریکجی بَرّاق و موج زنده باشد، از آن جهت که
روی او از خوبی بَرّاق و موج بوده است او را بدین اسم
می خوانده اند و چون یُورْت های ایشان به اقوامِ تاتارِ نزدیک بود
فرستاده و گفته می خواهم که پادشاهِ تاتارِ ناوُور بُویروق را کاسه
گیرم. به صد گوسپند و ده مادیان و صد اُوندورِ قِمیز. و معنی
اُوندور یعنی کاکاؤزهای بنایتِ بزرگ است که از پوست می دوزند
و بر گردون بار کنند، چنانکه در هریک پانصد من قِمیز گنجد.
۲۰ خواسته که کینه شوهر کشد. صد مرد بَهادرِ تمامِ سلاح را در آن
اُنْدورها پنهان کرده و بر گردون نهاده. چون رسیده است و
گوسپند تسلیم باوُرچیان کرده تا به طبع مشغول شده اند و گفته
که به وقتِ طوی قِمیز را بر گردون می آوریم. چون به طوی

بنشستند، آن صد گردون با او دُورُها برابرِ خانهٔ ایشان آورده‌اند و باز کرده، و بپاداران بیرون آمده و با دیگر نوکرانِ خساتون، پادشاه تاتار را گرفته و کشته؛ و اکثر اقوام تاتار را که آنجا بودند همچنین. و این معنی مشهور است که خاتون مُرغوز خون شوهر خویش بدین طریق بازخواست.

۵ و در کتابی دیگر مُغولی چنان یافته شد که قُوزچاقُوس بُویزوقُخان در موضع اوزتا بالغاُسُون مقام داشت و گُورخان و اُوَنگُخان را در یاغ یابغان نام یُوزت داده بود، و تایتُمُور تایشی را و یولاماغوس را در موضع قاراغاس بُوزوغُوس، و می گفت:

۱۰ اگر باهم باشند سازگاری نکنند و بعد از مردن من اُولُوسِ کِزایت را از شب تا بامداد و از بامداد تا شب نگذارند. بدان سبب ایشان را از هم جدا می‌داشت. و خاتون او تُوُرَاغایمِش جادوی کردی و هرگاه که او به شکار برمی‌نشست، در حال او را فرو می‌آورد. چون از دست او در زحمت بود دو قُوما را که داشت فرمود تا او را هلاک

۱۵ گردانند. چنان کردند.

بعد از آن از فرزندان اندیشید. خواست تا آن حال پنهان ماند. بر هر دو قُوما بهانه نهاد و ایشان را بکشت. و بعد از مدتی بُویزوقُخان نیز نماند. اُوَنگُخان با تایتُمُور تایشی و یولاماغوس گفت که چون پدر زنده بود تیر می‌انداختیم به شرط. آنکه خطا نکنیم. این زمان اَلِجیتائی را چرا سروری اُلُوس رسد، و بطریق ایشان را از موضع خود نزد خویش می‌کشید. چون فرصت یافت هر دو را تاختن کرد. ایشان به تُوَقُتا درآمدند. تُوَقُتا گفت:

چرا بواسطهٔ ایشان خود را در معرض جنگ و تاختن آوریم؟ هر دو را بگرفت و پیش اُوَنگُخان فرستاد و او هم آنجا هر دو را نیست گردانید. بعد از آن گُورخان گفت: آقای مرا آب چشم خشک نشده

۲۵

و نرمه پشت او هنوز سخت نگشته، تو برادر بزرگین را می‌کشی و کوچکین را هلاک می‌کنی، اولوس چگونه ماند؟ و بدان علت اونگخان را بدوانید و غارت کرد.

اونگخان با صد نفر گریخته می‌رفت. پیسوکائی قساآن از

- کناره درآمد و او را بگرفت، و بعد از آن گفت ما را با این مرد دوستی می‌باید کرد و با او آندا شد. در آن حال قوتولاقآن گفت دوستی با او مصلحت نیست، چه او را شناخته‌ایم. آندا شدن با گورخان اولی که مردی نرم نیک ذات است. و این مرد برادران خود را کشت و به خون ایشان نیزه علم را آلوده کرد، و این زمان

- به گاوی کوهی/ تیرخورده و گورخری آغروق در گردن انداخته ۵۰ می‌ماند، از آن جهت به حمایت ما درآمد. پیسوکائی بهادر قبول نکرد و با او دوست و آندا شد، و گورخان را تاختن کرد و بدوانید و اولوس او را به اونگخان داد.

و این مرغوز را دو پسر بوده یکی را نام قورچاقوز بویروق و

- دیگر را گورخان. و گورخانانی که در ولایت ساوراءالنهر و ترکستان پادشاه بوده‌اند از قوم قراختائی‌اند، و این گورخان پسر مرغوز پادشاه کرایت بوده تا مشته به نگیرد. ۱۵

و پسران قورچاقوز بویروق یکی را نام طوغریل بود، و

پادشاهان ختائی نام او اونگخان کردند و معنی اونگخان پادشاه

- ولایت است؛ و دیگران را آرکه‌قرا و تایتیمورتاییشی و بوقایتیمور ۲۰ و ایلقه‌سنگون. ایلقه نام است، و سنگون خداوندزاده باشد و همچنین پیشتر نام جاءگمبوکرایدائی بوده. چون تنگقوت او را بگرفتند و مردی جلد با کفایت یافتند، نام او جاءگمبو کردند، یعنی امیر معظم ولایت. جاء ولایت و گمبو معظم.

- فی‌الجمله چون پدر ایشان نمانده اونگخان را که طفریل ۲۵

نام بوده به سرحد ولایتی فرستاده بودند و بدو توستامپشی کرده؛ و پسران دیگر تایتیمور تاپیشی و بوقاتیمور جای پدر دانسته‌اند. اُونگ خان آمده و آن برادران را کشته و جای پدر باز گرفته، و اَرکَه قَرَا گریخته و به قوم نایمان التجا کرده.

۵ قوم نایمان او را مدد نموده ولایت باز ستده‌اند و به وی داده، و اُونگ خان را گریزانیده. دیگر باره پدر چینگگیز خان اُونگ خان را مدد کرده و اَرکَه قَرَا را گریزانیده و جای اُونگ خان باز ستده و به او داده. و دیگر عم اُونگ خان، گورخان آمده و اُونگ خان را گریزانیده و جای او گرفته. دیگر باره چینگگیز خان مدد اُونگ خان داده، گورخان را دوانیده و جای او به اُونگ خان داده. ۱۰ و عاقبة الامر ملک بر او مقرر گشته. و جاء گمبو همواره با برادر خود اُونگ خان متفق بوده، و یک نوبت امیری را از آن بویروق خان پادشاه نایمان که برادر کوشلوك خان بوده با لشکر بهم آمده، نام او کوكسو سائراق و خان و مان برادران اُونگ خان ایلقه سنگون و جاء گمبو، و بعضی از اغزوقهای اُونگ خان غارت کرده. ۱۵

بعد از آن اُونگ خان پسر خود سنگون را لشکر داده و بر عقب یاغی فرستاده و از چینگگیز خان مدد خواسته. و چینگگیز خان بوزچی نویان را و موقلی گویانگک و چلاوقان بهادر را فرستاده و این حکایت بشرح در تاریخ بیاید.

۲۰ و جاء گمبو چهار دختر داشته، یکی را چینگگیز خان جهت خود خواسته، نام او ایبقه بیکی؛ و یکی را جهت پسر بزرگتر جوچی، نام او بیکتوتمپش فوجین، و سیم جهت پسر کوچکین تولوئی خان، نام او سورققتنی بیکی، که مادر چهار فرزند بوده، و مونگکه قان و قوبیلای قان و هولانگوخان و آریق بوکا؛ و دختری دیگر به پسر ۲۵ پادشاه تنگقوت داده.

نقل می‌کنند که در وقتی که چینگگیزخان تنگقوت را بگرفت و ایشان ایل شدند، خواست که آن دختر را به دست آرد و بستاند. هرچند طلب داشت نیافت. و پسران او ننگ‌خان دو بوده‌اند، یکی را نام سَنگُون بوده، یعنی خداوندزاده؛ و دیگر را ابقر. و ابقر را دختری بود نام او دُوغوزخاتون، او را جهت تُولوی‌خان خواسته ۵ بود؛ و بعد از او هُولاگوخان او را بخواست، و خاتون بزرگترین هُولاگوخان او بوده. و برادران دُوغوزخاتون، سارپچه و... بودند. و تُوختی‌خاتون که به جای اُوزدوی دُوغوزخاتون بوده هم از خواهران او بود. و اُوزوڭخاتون دختر سارپچه، خاتون اَرغون‌خان شد، مادر شهزاده جهان خُربنده. و اِپَرُنچین، که اکنون هست ۱۰ برادر اُوزوڭخاتون است.

و از خویشان ایشان جماعتی در بندگی قوبیلای قان می‌بودند و این زمان فرزندان ایشان آنجا اند. تُوختیمور، اراقوریقه، قوبیلای این جماعت مذکور اُزوغ یک برادر اُو ننگ‌خان اند، که نام او پیدی‌قوریقه بوده. و دختر اُو ننگ‌خان که از مادر سَنگُون، ۱۵ زاده بود، و جهت چینگگیزخان می‌خواستند و اجابت نکرد، و بدان واسطه دلمانگی پیدا شد، نام او، چاؤوزبیکي بود. و دختر چینگگیزخان که جهت پسر سَنگُون می‌خواستند، نام او قوچین‌بیکي بود. بعد از آن او را به بُو تُوکوزگان از قوم قورُلَاس دادند، برادر ۲۰ مادر چینگگیزخان. و گوزخان چون اُو ننگ‌خان را دوانیده بود، و پیسُگای بَهاؤر پدر چینگگیزخان به مدد اُو ننگ‌خان رفت و او را بگریزانیدند. با قرب سی کس در ولایت تنگقوت رفت و دیگر بادید نیامد، و بدین سبب اُو ننگ‌خان و پیسُگای بَهاؤر اُنْدا شدند. و دیگر باره اُو ننگ‌خان را چنانکه یاد کرده شد در قضیه اَرکه‌قرا مدد کرد، و ملک از اَرکه‌قرا بازگرفته بدو داد. ۲۵

و اُونُگ خان چون نوبت آخِرین با چپَنگگیز خان جنگ کرد و شکسته شد و بگریخت، او را در راه به موضعی که نام آن نِکُون اوسُون است امرای تَایانُگ خان قُورِی سُو بَآ چو و تینگ شال بگرفتند، و چون دشمنی قدیم داشتند او را بکشتند و سرش پیش تَایانُگ خان بردند. او پسندیده نداشت و از ایشان بازخواست ۵ فرمود و گفت: چرا چنین پادشاهی بزرگ پیر را می کشتند، زنده می بایست آورد. و فرمود تا سر او را در نقره گرفتند و مدتی هم جهت عظمت و هم جهت حرمت داشت بر تخت خویش نهاده بود.

و یک سبب پراکندگی / اُونُگ خان آن بوده که تَب تَنگَرِی پسر 51/ مُنْگلیک ایچْگَه دختری از قوم چُرْقین از شعب کِزایت خواسته بود، نام او قَد آن بَهاؤُر. به وقت آنکه اُونُگ خان با چپَنگگیز خان بد اندیشید، پیغام پیش تَب تَنگَرِی فرستاد که من از اینجا و تو از آنجا باهم باشیم. تَب تَنگَرِی چپَنگگیز خان را خبر کرد و به دفع مشغول شد.

۱۵ القصه تَایانُگ خان روزی با آن سر گفته که سخن گوی. می گویند که در آن حالت چند نوبت زبان از دهن بیرون آورد. امراء تَایانُگ خان گفتند این معنی نامبارک است، عجب اگر مُلک ما را زوال نباشد، و همچنان بود. و از آنجا که او را بکشتند، پسرش سَنگُون بگریخت با چند کس، و به سرحد ولایت مُغول ۲۰ شهری است نام آن ایساق، آنجا بگذشت و به ولایت تبت رفت و خواست که آنجا باشد. مردم تبت او را بدوانیدند، و نُوکران او پراکنده شدند و از آنجا بگریخت، و به حدود خَتَن و کاشغر ولایتی است نام آن کُوسان، و در آنجا سلطانی بوده قَلِیچ قَرا نام، سَنگُون را در آن ولایت، به موضعی که آن را چهارگه گویند یافته و ۲۵ کشته، و زن و بچه او را گرفته. و بعد از مدتی به حضرت

چینگگیزخان فرستاده و ایل شده.

- و امرا از این قوم در زمان چینگگیزخان و اُونگخان بسیار بوده‌اند. يك امير را نام اُوچرپتی گُورپن بَهاؤر بوده، و معنی اُوچرپتی میوه سرخ است که در مُغولستان روی سرخ را بدان نسبت کنند؛ روی آن امیر چون میوه سرخ بوده، و این آن امیر ۵ است که چون چاُموقَه ساچان سخنان افسوس و استهزا در حق چینگگیزخان گفته او مانع شده. و امیری دیگر بوده، نام او قورپی شېلمون تاپیشی، و اُونگخان را امیری بزرگ بوده، نام او کُویتموز؛ در وقتی که چینگگیزخان را با اُونگخان دوستی و پدر فرزندی بوده، به راه پسران پیش اُونگخان نشست. این امیر ۱۰ مذکور بر بالای او می‌نشسته، و هر کاری و سخنی که میان چینگگیزخان و اُونگخان بودی او ساختی و گفتی؛ و با او دوستی داشت.

- چون چینگگیزخان، اُونگخان و سَنگُون پسرش و امرای ایشان را مقهور و مخدول گردانید، و آنچه کشته نگشته بودند به ۱۵ مطاوعت درآمدند، این کُویتموزنویان به اعتماد دوستی قدیم و استظهار اتحاد سابق به بندگی چینگگیزخان آمد. او را عزیز و موثر داشت. و تمام پیر و منحنی‌قامت بوده، و خواتین بسیار داشته و یکی را بغایت دوست می‌داشت. اتفاق چنان افتاد که آوازه رسید که سَنگُون در ولایت قیرقیز و آن نواحی باز قوت ۲۰ گرفته. او دل دگرگون کرده به هوای سَنگُون، خان و مان بگذاشت و برفت. و مدتها سرگردان گردید و سَنگُون را نیافت. و چون گریخته رفته بود، چینگگیزخان آن خاتون را که محبوبه او بود به تُولون چربی داد که امیری بزرگ بود از قوم قُونگقتان، و او نیز خواتین بسیار داشت. چون او را بستد دیگران را ترك گرفت و ۲۵

روزگار با او به سر می برد.

بعد از مدتی چون گویتنورنویان، سنگون را نیافت چاره ندانست با بندگی چینگگیزخان آمد. چون حقوق قدیمه ثابت داشت و بغایت پیر بود و چینگگیزخان با او به عنایت، از سر گناه او درگذشت و فرمود که چنین مرد پیر را چه جرم نهیم. آنگاه گویتنورنویان زانو زد و عرضه داشت که چون جانم ببخشیدی اگر خاتونی را که محبوبه من است به من شیورغامیشی فرمایی غایت عاطفت باشد.

چینگگیزخان با تُولون چیزبی گفت: چه می گویی باز می دهی یا نه؟ تُولون چیزبی چون اشارت چینگگیزخان احساس کرد گفت: هرچند من نیز او را دوست می دارم لیکن از فرمان چگونه تجاوز نسایم. و او را باز وی داد. از آن خاتون پرسیدند که این امیران را چندین خواتین هستند، چگونه است هریک که ترا می ستانند از همه دوستر می دارد. جواب داد که همه زنان را اندام به همدیگر نزدیک باشد، چون مرد قادر و حاکم است و زن محکوم، باید که تفحص نماید هرچه شوهر را رضا بدان باشد چنان کند و برخلاف رضای شوهر نرود و با میل خاطر او یکی باشد، و خانه او را بر وفق مراد او نگاه دارد. چون چنین باشد لا شک دوستی زیادت گردد.

امیری دیگر قویندو بوده و در وقتی که اُونگ خان عزیمت کرده بود تا چینگگیزخان را بگیرد، و بادائی و قشلیق که اُقتاچی اُونگ خان بوده اند، چینگگیزخان را خبر کردند. این قویندو از اُونگ خان جدا شد با خاتونی که داشت و پسری سه ساله و یک شتر و هُرُقُنْقَرِی که آن اسب قلّه باشد، و کُؤچ کرده به بندگی چینگگیزخان آمد. و چون چنین اخلاص نموده بود [چینگگیزخان] فرمود تا

قوم خود را کِزایت و تُونُگْقایِت جمع کند. يك هزار را گرد کرده بود پسر او قور تقه هزاره‌ای دانسته؛ و برادر او آبْشَقا در خدمت قان بېتْکْچي مقدم معتبر بوده.

و این قوئِدو بیست و چهار پسر داشته. کبتر را تُوکُور بېتْکْچي خوانده‌اند و امیر صده بود در خدمت هُولاگُوخان، به راه بېتْکْچي ۵ به ایران زمین / آمد و از بغداد خزانه و مال جهت او بیسرون آورد و بالش زر بسیار ریخته. و آلپنات پسر او بود و در ابتدا از هزاره قُوجَر بود از قوم تُوذاقْلین، که يك قوم‌اند از اقوام مِرْگیت. و در آن زمان پیش قُوجَر در هزاره جد آلپنات قوئِدو بوده، چون هزاره اصل قوئِدو و پسران او همه آنجا در هُجاوُور مانده بودند ۱۰ و از هزاره‌های لشکر قُوبُچُورِ بیرون می‌کرده، تا بدین مُلک آرد. این قُوجَر را از هزاره قوئِدو بیرون آورد، و چون مردی جلد بود از آن هزاره‌ها یکی بدو حواله فرمود.

و تُوکُر پسر قوئِدو که پدر آلپنات بود و امیر صد هم در هزاره او بوده، چون قُوجَر نماند و آلپنات بچه بود، هُولاگُوخان آن هزاره ۱۵ را به آلپنات تُوسامیشی فرمود. و پسران آلپنات قُورْمُشی کُورْگان قُوتُوله، بُوغْدائی، اَرْپه، چاؤدَر بودند؛ و طایفه‌ای امرا که اندیشه کرده‌اند و گفته که بعد از آنکه چینگِگِزخان در بَالْجُونَه رود، شبیخون بر سر او نَگْخان برند تا او را بدوانند و خویشتن پادشاه و حاکم شوند، اینها اند که مفصل می‌گردد. ۲۰

دارپتی اوتْچِگین، آلتان، جُبُوق، قُوجَر بیکي، جِساغُوقه ساچان، قوم بَارین، سُواگِی، تَقای طالو، قُوتُوقُوت، اَرْتا تار. چون او نَگْخان بدانست ایشان را غارت کرد و از آن جمله دارپتی اوتْچِگین و قوم بَارین، سَقایِت از قوم کِزایت و قُوجین از جمله کِلَنگُغُوت از اعمام قونُگْغُتان تمامت به چینگِگِزخان پیوستند؛ ۲۵

و اَلْتَان و قُوچَر و قُوْتُقوت پیش تاپانگ خان رفتند. هم ایشان که بر چینگگیزخان تهمت نهاده بودند که با تاپانگ خان یکی است این حرکت کردند. و چون چینگگیزخان تاپانگ خان را مقهور گردانید، ایشان را جمله به دست آورد و بکشت. و از امرای سَنگُون بِلگه بیکی و تُوْدان بودند. ایشان هردواند که چینگگیزخان ۵ گفته بوده تا ایشان را به رسالت پیش او فرستند، و همگی سَنگُون ایشان بوده اند الا بُوفا و طَلایر نیز دو امیر معتبر بودند از آن اُونگ خان. والسلام.

قوم

تایمان و ایشان چند شعبه اند

۱۰

پیش از عهد چینگگیزخان پادشاه تایمان نازقیش تاپانگ و انیات قآن بودند و وقتی که قوم قیزقیز را بزدند، انیات قآن آقای خود نازقیش تاپانگ را نه بار نه یگشیمپشی کرد. نازقیش او را پیش خواند و سر او در بغل گرفت، و چون از هم جدا شدند ۱۵ گفت: گویا ما را کسی که پیش کش کند نیست یا من شما را نمی خواهم. و فرزندان انیات قآن بویروق و تاپانگ بودند، و در حالتی که تاپانگ خان جدا بود بویروق کوچ کرد و بر خانه های او می گذشت چنان نزدیک که سر خرگاهها بر شتران بار کرده بودند از خانه های تاپانگ خان می نمود.

۲۰ در آن حال تاپانگ خان گفت: من نیز پادشاه ام؛ اگر بویروق بیاید و اینجا فرو آید او داند، و اگر نیاید او داند. بویروق فرو نیامد و برفت. تاپانگ گفت: ما استعدادی کرده بودیم تا ایشان را مهمانی کنیم، چون رفتند ما خود را مهمانی کنیم. در آن طوی

قوبادکین قور در میان سرود گفتن گفت: در وقتی که انبات قآن و نازقیش نایانگ باهم بودند، شما پنداری از اولوس نایمان هر مردی را امیر و هر زنی را خاتون نکرده اند و فرزندان بسیار نیز در وجود نیامده اند. شما هر دو همچو شاخ نر آهو و شاخ گاو یک جفت بودید. اکنون چون شما دو برادر یکدل نباشید، اولوس ۵ نایمان را که همچون دریا موج می زند ریخته و پراکنده کرده به که می سپارید؟

چون نایانگ خان این سخن بشنید گونه او سرخ شد و گفت: با بویروق بگوئید ما غلط کردیم. جایی که لایق باشد انتظار کن تا بیاییم، و اگر او استقبال ما کند یا نکند او داند. ۱۰ بویروق در جواب گفت: این مثل مشهور است که بسیار باشد که مردم به بزرگی رسند و فهم نداشته باشند و بسیار باشد که به نیکی رسند. بعد از این اگر تن درست باشیم باهم رسیم. و گئوچ کرده از راه بگشت و به طرفی دیگر رفت. چون برادران بودند و اتفاق داشتند حق تعالی احوال ایشان دگرگون کرد. و ۱۵ تفصیل یورتهای نایمان اینست:

یایلاق

تالاق:

یورت پادشاه ایشان.

۲۰

جاجیه ناوور:

موضع اوزدوی او.

قشلاق

ادری ابته. کوهی است. ریزش اولوم. اچیریق ناوور. / الایترینگک رودخانه ای است. / این اقوام صحرانشین

بوده‌اند. بعضی در کوه‌های سخت مقام داشته، و بعضی در صحراها و مواضعی که ایشان می‌نشسته‌اند این است که ذکر رفت. و یَکَه اَلْبَتَائِی است و قَرَاقُورُم که اَوِگَتَائِ قَاآن در صحرائِ آنجا سرایی عالی ساخته؛ و کوه‌های اَلسوی سِپَراس و کُوک اَزْدِیش. و در آن حدود قوم قَنقَلِی نیز می‌نشستند. و اَزْدِیش مُورَان که رودخانه اَزْدِیش است، و کوه‌هایی که میان آن رودخانه و ولایت قِیز قِیز است و به حدود آن ولایت پیوسته تا مواضع زمینهای مُغولستان و ولایتی که اَوُنْگ خان آنجا می‌نشسته؛ و بدین سبب همواره نایمان را با اَوُنْگ خان منازعت و خصومت بوده؛ و تا ولایت قِیز قِیز و تا سرحد بیابانها که به ولایت اَوِغور پیوسته است.

۱۰ و این اقوام نایمان و پادشاهان ایشان معتبر و قوی‌حال بوده‌اند و لشکر بسیار نیکو داشته، و رسوم و شیوه ایشان مانند مُغولان بوده. و پادشاهان ایشان را در قدیم الزمان نام کُوشلُوک خان یا بُویُزُوق خان بودی. و معنی کُوشلُوک خان پادشاه قوی و عظیم‌باشد؛ و می‌گویند سبب دیگر نهادن نام کُوشلُوک آن بوده که پادشاهی از آن قوم بر جن و انس حکم کرده، و تا حدی قدرت داشته که شیر جنیان می‌دوشیده و از آن ماست و دوغ و قِیمِز می‌ساخته و می‌خورده. بعد از آن امرا گفته‌اند بزه باشد و ترک گرفته. و این بر سبیل حکایت است و آن را که بُویُزُوق می‌گفته‌اند معنی آن است که فرمان دهند. و هرآینه هر پادشاهی را از ایشان نامی دیگر اصلی که مادر و پدر نهاده باشد بوده باشد.

و امرای تاپانگ خان از قوم نایمان که اَوُنْگ خان را به‌وقتی که از چپَنگُکُیز خان گریخته بود در موضع نِکُون اَوَسُون گرفته‌اند و کشته، و سر او پیش تاپانگ خان برده و او پسندیده نداشته، و آن را در نقره گرفته مدتی بر تخت خویش می‌نهاد، چنانکه در

شعبهٔ کِرایت مشروح گفته شد؛ نام ایشان قُور و سوباجو و تینک شال بوده.

و صورت حال جنگ میان تاپانگ خان و چینگگیزخان چنان بوده که تاپانگ خان پیش پادشاه اُونگوت آلاقوش تپکین پیغام فرستاد تا با وی متفق شود و باچینگگیزخان جنگ کنند. آلاقوش ۵ تیگین بر زبان ایلچی، نام او [توربیداش] پیغام به چینگگیزخان فرستاده و او عزم جنگ تاپانگ خان کرده. تاپانگ خان لشکری گران جمع گردانیده و امرای بسیار از دیگر اقوام با او متفق بوده اند بدین تفصیل:

۱۰. توتسای؛ پادشاه مرگیت، قوم تاتار؛
 آلین تاپیشی از امرای بزرگ کِرایت، قوم قَتَقین.
 قوتوقه بیکی پادشاه اویرات، قوم دُوربان.
 جاموقه ساچان از قوم جاجپرات، قوم سَالجیوت.
 جاموقه ساچان پیش از جنگ جدا شد و برفت، و قَساز قولِ
۱۵. لشکر چینگگیزخان یاسامپشی کرد و جنگ کردند و نایمان بشکستند و تاپانگ خان کشته شد؛ و در آن جنگ بود که لشکر نایمان از کوههای ناقوقون غلته اند؛ و خاتون تاپانگ خان را گُورباشو نام، که او را دوست می داشت، بعد از کشتن شوهرش پیش چینگگیزخان آورده اند و او را ستده.
۲۰. و چون چینگگیزخان لشکر نایمان را بشکست و تاپانگ را بکشت، در پارس پهل به سرحد رودخانه اوتن، توتقی سپید نه پایه بر پای کرد، و جمعیتی عظیم و طوی بزرگ ساخت و نام چینگگیز خانی بر وی نهادند. بعد از آن بر عزم گرفتن بویزوق خان برادر

تایانگ خان برنشست. و او به قوشلامپشی مشغول بود. ناگاه در شکارگاه او را بگرفت و بکشت، و گوشلوك و برادرش هر دو پیش او بودند. بگریختند و به رودخانه اردپش رفتند. گوشلوك در جنگ آخرین که با او و توقنائی بیکدیگر بود، چون توقنائی کشته شد ۵ بگریخت و پیش گورخان قراختائی رفت. و اسامی امرای بویروق بدین تفصیل است:

پیتی توبلوق

که در اول روز جنگ بر سر بالایی می رفت و تنگ اسب او باز شده و لشکر چینگگیزخان او را بگرفتند. ۱۰ کوکسائی سبراق

و معنی این نام درد سینه است و آواز گران داشته، و او بود که خانه برادران اوانگ خان غارت کرد. تولوی خان را خاتونی بوده لینگقوم خاتون نام، دختر گوشلوك خان بود که چون او را به غارت آورده بودند بنده شد. و از او پسری ۱۵ داشته قوتوقو نام، در جوانی نماند. و قُمایی داشته یگسارق نام از قوم نایمان، که مادر مگه بوده. و این یگسارق قوبیلای قان را شیر داده و پسر / خود مگه را به دیگری داده، و بدان سبب معتبر 54/ شده. و شرح آن حکایت در شعبه تولوی خان بیاید.

و پادشاهی که پیش از خصومت چینگگیزخان با نایمان پادشاه ایشان بوده او را اینانچ یلگه بوکوخان گفته اند؛ و معنی اینانچ باور داشتن است و یلگه لقبی معظم. و بوکوخان در قدیم الایام پادشاهی عظیم بوده که اویغوران و اقوام بسیار بدو اعتقاد تمام دارند و می گویند از درختی متولد گشته.

فی الجمله این اینانچ یلگا بوکوخان پادشاهی معتبر بود و

- فرزندان داشت. پسر بزرگترش را در اصل نام تَائِيُوقًا بوده است، پادشاهان خِتَائِي او را لقب تَائِي وَاُنْگ کردند به زبان خِتَائِي یعنی پسر خان. و این لقب پیش اهل خِتَائِي لقبی متوسط است و پادشاهان خِتَائِي القاب بی حساب و بگزاف به مردم ندادندی، و این زمان نیز همان عادت دارند. و القاب ایشان عظیم بسیار است ۵ و مراتب که مناسب هر قوم و هر ولایت باشد بغایت مجانس و ملایم. و القاب چنان به مردم دهند که هر کس مرتبه و حتر خود دانند به حسب آن لقب. چنانکه اگر در مجمعی صد کس حاضر شوند، از القابی که به ایشان داده باشند معین باشد که هر يك را منصب چگونه است و او را کجا باید نشستن. ۱۰
- و چون اصطلاح خِتَائِيان هر کس را معلوم نبوده، او را تَائِيَانْگ خان خوانده اند. و پسری دیگر داشت او را بُوِيُوقُ خان گفته اند. و ایشان، هر دو برادر، بعد از وفات پدر بواسطه قُمة پدری که او را دوست می داشتند و بر سر او منازعت و مناقشت کردند با یکدیگر یافی شدند و از هم جدا گشتند. و بعضی امرا و لشکر ۱۵ بدین برادر و بعضی بدان پیوستند. لیکن تختگاه اصل تَائِيَانْگ خان که پسر بزرگتر بود داشت، و مقام او بنزدیک صحراها بود؛ و از آن بُوِيُوقُ خان به کوهستانها که ذکر رفت. و با یکدیگر بغایت بد بوده اند، و پدرشان حَالَة الْحَيوة از مزاج و طبیعت ایشان آن مخالفت و سرکشی فهم کرده بود و گفته که مرا معلوم است که ۲۰ بُوِيُوق هرگز موافقت نکند، مگر تَائِيَانْگ روزی چند جای من نگاه دارد. و بُوِيُوق مانند شتری است که تا گرگ نیمه ران او نخورد حرکت نکند. و عاقبت حال آن چنان بود.
- و تَائِيَانْگ و بُوِيُوق جنگهای بسیار کردند و در جنگهای چپنْگْگِيَز خان با اُونْگ خان ایشان هر يك علی حده کوشیده اند و ۲۵

همدیگر را مدد و معاونت نکرده، چنانچه در تاریخ آمده. و مادام که میان چینگگیزخان و اُونگخان موافقت نبود، هرچند با اقوام نایمان جنگها کرده، ایشان مقهور نگشته‌اند. و بعد از آن که چینگگیزخان کار اُونگخان یکسو کرد، و با تایانگ و بویزوق و اقوام نایمان جنگ کرده چنانچه ذکر رفت، ایشان را شکسته و کشته و از جانب ایشان فارغ خاطر گشته.

و از اقوامی که به نایمان نزدیک بوده‌اند و یوزنهای ایشان به همدیگر متصل، قوم تیگین بوده‌اند، و پادشاه ایشان را نام قادربویزوقخان بوده. قادریعنی عظیم و قهار و مغولان چون آن نام نمی‌دانند قاچرخان می‌گویند؛ و بعضی از ادویه مغولی هست که این زمان آن را قاچر می‌خوانند و در قدیم نام آن قادری بوده، یعنی داروی قوی. و پادشاهی این قادربویزوقخان و پدران او بیشتر از پادشاهی اُونگخان و تایانگخان و دیگر پادشاهان کیرایت و نایمان بوده است، و از ایشان معظمتر و معتبرتر. بعد از مدتی پادشاهان مذکور از ایشان قوی‌تر شده‌اند.

و چینگگیزخان آن قوم تیگین را اضافت قوم اُنکوت کرده و با ایشان به هم گنوج می‌داده‌اند. و از دختران قوم تیگین جهت اُزوغ خود خواسته و به امرای اُنکوت نیز داده. دختران ایشان و از آن نایمان به حسن و جمال مشهور باشند. و پسران قادرخان آنند که در عهد چینگگیزخان به وقت... و در این ملک از قوم تیگین یک دو کس زیادت نیستند.

قوم اُونکوت

در زمان چینگگیزخان و پیشتر از آن این اقوام اُونکوت از

جمله لشکریان و متعلقان پادشاه خِتائی آلتان خان بوده‌اند؛ و قومی‌اند علی‌حده به مُغول ماننده. و چهار هزار خانه بوده‌اند. و پادشاهان خِتائی که ایشان را به لقب آلتان خان خواندندی، محافظت ولایت خود را از اقوام مُغول و کِرایت و نایمان و صحرا نشینان آن حوالی سدی کشیده بودند که آن را به مُغولی اُنْگور ۵ گویند و به ترکی یوقورقه، از ساحل دریای بخورچه تا کنار رودخانه قراموران که میان خِتائی و چین و ماچین است، و منابع آن در ولایت تَنگقوت و تبت و هیچ جایی گذر نمی‌دهد، و در پند آن سد بدین قوم اُونگوت سپرده و ایشان را جامگی و تعهد می‌داده‌اند تا محافظت آن نموده. ۱۰

و مقدم و امیر اُونگوت در عهد چینگگیزخان شخصی بود که او را اَلَقوش تیگین قورې گفتندی. / اَلَقوش نام است و تیگین قورې لقب؛ و او را در خفیه به جانب چینگگیزخان میل و هواداری بوده؛ و در وقتی که تایانگک خان نایمان با چینگگیزخان خصومت و منازعت ورزیده، پیش اَلَقوش تیگین فرستاد تا با او یکی شود و ۱۵ با چینگگیزخان محاربت کنند. اَلَقوش، چینگگیزخان را از آن حال آگاهی داد، چنانچه در شعبه نایمان شمه‌ای گفته شد و مشروح آن در تاریخ بیاید.

و بعد از آن چون چینگگیزخان قصد ممالك خِتائی کرد، اَلَقوش تیگین از آلتان خان دل‌ماندگی داشته است، از آن جهت در بند را به ۲۰ چینگگیزخان سپرده. بدان سبب او را بسیار سُیورغام‌پشی کرده و فرموده تا دختر بدو دهند. اَلَقوش گفته که من پیرم و برادری داشتم بیغوی نام که پادشاه بود و چون نماند، پسر او را چنگوی نام آلتان خان خِتائی به‌نوا به خِتائی برده، مگر این دختر را بدو ۲۵ هدید تا باشد که بیاید.

- چینگگیزخان فرموده که شاید، و آلاؤش تیگین پنهان پیش
برادرزاده فرستاده تا بیاید. آمده است و چون به دیه **گندوک** که
بدان نزدیکی است رسیده، امرای عم و پدرش پیش او فرستاده‌اند
و گفته که آمدن تو مصلحت نیست، چه عمت آلاؤش ترا بکشد،
توقف نمای تا ما او را هلاک کنیم. چنگوئی متوقف شده و آن امرا
آلاؤش تیگین را کشته‌اند. آنگاه چنگوئی درآمد و به بندگی
چینگگیزخان پیوست، و او دختر خویش آلاقائی بیکی را که از
اویگنائی قان کهتر و از یکاؤنیان مهتر بود بدو داد؛ و بعد از آن
او را آلاقائی بیکی می‌گفتند.
- ۱۰ آنگاه چینگگیزخان فرمود که این قداي ما را آلاؤش تیگین که
کشت، کشته او را بیارید تا قصاص فرموده شود. چنگوئی زانو
زده و عرضه داشته که تمامت اُنگوت با یکدیگر کینگاج کرده او را
کشته‌اند. اگر همه را بکشند او را چه فایده دهد. چینگگیزخان
فرمود که چون چنین است آنکس که تعرض رسانیده و کشته او
را بیارند. چون حاضر گردانیده‌اند فرموده تا او را با اُروغ به هم
کشته‌اند. و آلاقائی بیکی از چنگوئی یک پسر آورده نام او اُنگودائی،
و اُنگودائی را دختر تُولوئی خان داده‌اند که از مُنگکه قان کهتر و از
هُولاگوخان مهتر بود، لیکن او را فرزند نبوده. و از آن تاریخ باز
راه آنکه از اُروغ چینگگیزخان دختر به قوم اُونگوت می‌دهند و
۲۰ از ایشان ستانند با دید آمده. بدین وسیلت مادر ارغون خان قایمیش
خاتون از قوم اُونگوت بوده. و جماعت امرا و بزرگان که از این
قوم مشهورند در زمان چینگگیزخان امیری هزار از ایشان بوده
آئی بوقا نام و آنانکه بدین ملک آمده‌اند چینگتیمور است که پیش از
این با نئسل نویان بهم آمده بود.
- ۲۵ و پسران چینگتیمور در خوارزم بسیاراند و دختر به پادشاهان

- داده. [کُوجَتیمور حاکم خوارزم است و اُنکوتیمور و پسرانش یوسف و قورو بوقا] و پسر یوسف، ماقور نام پیش ثوقتائی است، و پسر قورتقا اینجا است. و حکایت چپنتیمور و فرزندان چنان بوده که پیش از آنکه هولاکوخان به ایران آمد، او گیتائی قان جهت امارت و حکومت امیری از استخوان ثوبایت که شعبه‌ای از کزایت‌اند به ۵ راه امیری لشکر فرستاده، نام او ئیسل نوبان، که این زمان از نسل او ثوقلوق قوشچی و برادران و خویشان او مانده‌اند. و چپنتیمور مذکور به راه نوکاری با وی آمده، و گلبلاد از قوم نایمان که پدر پیسودر باورچی و پیسور بوده، به راه یازغوچی؛ و گورگوز که او یغور بود به راه بپتکچی با هم آمده‌اند.
- ۱۰ و از فرزندان گورگوز قتلغوبوقا و یایلاق بوقا و دیگر برادران بودند و پسران قتلغوبوقا ایغور تائی و غازان بهادر اکنون هستند. و در وقتی که چپنتیمور نمانده ئیسل نوبان گورگوز را فرموده تا به بندگی قان رود و آن حال عرضه دارد. گلبلاد با ئیسل نوبان گفته که او را نباید فرستاد که او یغور است و این کار نسازد و ۱۵ جهت خود کارها پردازد. ئیسل نشنید و گورگوز را روانه داشت. چون به بندگی قان رسید منصب چپنتیمور باسقایی ایران زمین جهت خود بستد. چون پیامد پسر چپنتیمور اُنکوتیمور تماچامیشی کرده و به حضرت قان رفته و راه پدر خویش ستده، و امیر ارغون را به راه ایلیچگری با خود آورده. چون اینجا رسید گورگوز گفته ۲۰ که ما دو سر قوچیم و در یک قزغان نکنجیم. و در این گفت و گوی هر دو به بندگی قان رفته‌اند و اظهار عداوت کرده.
- و امیر ارغون که از برای اُنکوتیمور به ایلیچی آمده بود، او را نیز هوس ملک و سرداری در دماغ افتاد و منصب ایشان هر دو به وی دادند. بعد از آن روزی گورگوز بر سر پولی می‌گذشت. ۲۵ شخصی از ایروغلانان خاتون چغتائی آنجا رسیده، نام او سرتاق

كِچَاوُ و باهم گفت و گوی کرده اند. كُورْگُوز گفته تو کیستی؟ جواب داده که من سَرْتاقِ كِچَاوُ و. و كُورْگُوز گفته که من كُورْگُوزِ كِچَاوُ و. و در میانه لفظی شنیع گفته. سَرْتاق گفته است که اگر من ترا عرضه ندارم. كُورْگُوز گفته که مرا پیش که عرضه خواهی داشت؟ ۵ و چَفْتائِ در آن نزدیکی وفات یافته بود. سَرْتاقِ كِچَاوُ و آن سخن پیش خاتونِ چَفْتائِ باز گفته، و او بغایت رنجیده و پیش اُوکِتائِ قَاآن فرستاده و عرضه داشته. حکم یَزلیغ فرمود که او را بگیرند و دهان پر خاک کنند. تا آن حکم رسیدن كُورْگُوز به خراسان رسیده بود و شنیده که ایلچې به گرفتن او می رسد. / به طوس در قلعه ای خراب 56/ گریخت. ۱۰

اِیلچې یَزلیغ آورده بود که تُوپادائِ، پسر نِیْسَل، كُورْگُوز را بگیرد. سه روز حصار داد و از جانبین جنگ کردند و او را بگرفت و زنجیر کرده به اِیلچیان سپرد. او را ببرند و محبوس گردانیده خاک در دهان آکنندند و هلاک کرد. بعد از آن شحنگی و ۱۵ حکومت ایران بر امیر آرغون مقرر شد. والسلام.

قوم تَنگَقُوت

این قوم بیشتر در شهر و دیه می نشستند، لیکن لشکری عظیم و بغایت جنگی بوده اند و با چینگگیزخان و اوروغ او جنگ بسیار کرده. و سرور و پادشاه ایشان را لَوْنُکْ شَاذَرغُو خوانده اند. و ۲۰ ولایت تَنگَقُوت ملکی بسیار است از شهرها و قصبه ها و قلعه ها و کوه های بسیار از جوانب دارد، و جمله آن ولایت به کوهی بزرگ قایم است که در پیش آن افتاده و آن را اَلْشَّان گویند؛ و از جوانب آن ولایت خِتائِ است و نَنگِیاس و مَنزِی. و چینگیتیمور نزدیک آن

ولایت می‌نشیند و در چاغ اُوگیتای قان لشکر آنجا می‌بوده. و در زمان قوبیلای قان... را فرستاده بود.

و پیش از این مغولان آن ولایت را قاشین می‌گفتند. چون قاشین پسر اُوگیتای قان پدر قایدو وفات کرد، نام قاشین قوریق شد؛ و از آن وقت باز این ولایت را تنگقوت می‌گویند، و این زمان ۵ نیز بدین اسم موسوم است. و در چاغ چینگگیزخان و اُوگیتای قان چند نوبت بدان ولایت رفته‌اند و لشکرها فرستاده؛ و چون قومی جنگی و قوی حال بوده‌اند فتنه‌ها انگیزته‌اند و جنگها کرده، و عاقبة الامر اهل گشتند و باز یاغی شدند.

و نوبت اول چون چینگگیزخان اکثر اقوام یزگیت را بگرفت، ۱۰ در سال گاو موافق شهر سنه احدى و ستمائه به جنگ آن ولایت رفت. و در آن حدود قلعه‌ای معظم محکم بوده نام آن لیکې؛ و شهری بزرگ نام آن آساکینگلوس، آنرا سته‌اند و خراب کرده، و ولایت تاخته و شتر بسیار که در آن حدود بود رانده. بعد از آن در سال سوم که سال خرگوش بوده و آنرا تُولئی پیل گویند چینگگیزخان با ۱۵ لشکری گران و سپاهی فراوان در پاییز و زمستان به جنگ آن ولایت و استخلاص آن مشغول بوده و اکثر را مستخر گردانیده. و چهارم سال که مورپن پیل بوده، یعنی سال اسب، چینگگیزخان تابستان در اوردو بوده، و پاییز به عزم آنجا برنشته. و شهری بزرگتر که آن را اریقئی می‌گویند گرفته و به هر موضع که ۲۰ متمردی و قلعه‌ای بوده جمله مطیع و مستخر کرده و ملک را استقامت داده؛ و دختر پادشاه ایشان، لُونگ شادزغو، بخواست. و جهت محافظت ملک او شهنه و لشکر آنجا بگذاشت.

و چون به عزم ولایت تازیك برنشت، در تقیقو پیل، که سال مرغ باشد با اوردوی خود آمد. مدتی بر آن گذشته بود شنید که ۲۵

پادشاه تَنگقوت باز یاغی شده است. و غیرت در او کار کرد. و چون پیر شده بود و او را معلوم و محقق که هنگام رحیل نزدیک آمده، فرزندان و امرا و مقربان را حاضر گردانید و وصیتی و بعضی که در باب مملکت و پادشاهی و تاج و تخت و نصب فرزندان داشت تمام کرد؛ و پاییز آن سال به قصد کَاشپین به لشکر برنشست. ۵ و پادشاه آنجا لَوُونُک شَاذَرُغُو عذر آورد که ترسیده بودم و بد کردم. اگر مرا مهلت دهد و به فرزندی قبول کند و بر آن سوگند خورد بیرون آیم.

چپَنگگیزخان سوگند خورد و او را مهلت داد مدتی معین. و در ۱۰ آن میانه رنجور شد. وصیت کرد که چون وفات کند حادثه او را ظاهر نکنند و جزع و فغان برنیارند تا یاغی واقف نگردد؛ و به موعد معین بیرون آیند و تمامت را بگیرند و قتل عام کنند. و در بهار نُوفاً پیل، که سال سگ باشد، لَوُونُک شَاذَرُغُو بیرون آمد، و او را با تمامت اهل شهر به شمشیر کین بگذرانیدند و مُلک ۱۵ بگرفتند. و صندوق چپَنگگیزخان در اوایل سال خوک به اُوزدو آوردند و تعزیت داشتند و واقعه ظاهر شد.

و از این قوم تَنگقوت امرای بسیار بوده‌اند، از آن جمله اُوچُغان نُویان که چون یازده ساله بود چپَنگگیزخان او را آورده و به راه فرزندی پرورده؛ چنانکه او را پسر پنجم خوانده و هزاره ۲۰ بزرگ چپَنگگیزخان او دانسته. و در آن عهد معبود و معتاد چنان بوده که هزاره هرچند بزرگ باشد زیادت از هزار نبوده. [و آن هزاره] تمامت کسانی بودند که به اُوزدوها و حضرت چپَنگگیزخان تعلق داشتند. و هر قِلان و اُولاغ و شوسون و اِنغزچاغ و اَرغَمچی و غیره که [به] تمامت لشکرها دهند، هزاره چپَنگگیزخان و آنچه ۲۵ بغاصه نفس او تعلق داشته همه به راستی ادا می‌کرده، و آنها

جمله به سخن اوچغان نویان دادندی. / ۱۵۷

و در روزگار اوختای قآن این اوچغان نویان را بر سر تمامت لشکرها که به سرحد ختائی می بودند نصب فرمود، و حکومت ختائی با آن منضم گردانید تا بعدی که شهزادگان و امرا که در آن حدود می نشستند تمامت در حکم او می بودند. و امیری دیگر بوده نویان ۵ نام، که هم چینگگیزخان او را از تنگقوت آورده بود، صده خاصه او می دانسته. و چون اوچغان نویان به کار بزرگ منصوب شده، هزاره او این بوده نویان دانسته، و امیر بزرگ اوردوی بزرگ بورتیه فوجین بود؛ و سه اوردوی دیگر همو می دانسته. و در این ۱۰ ملک آجوشکورچی و پسرش طغرلچه از این قوم بوده اند. و اصل قضیه و حکایت این بوده چنان بوده که او را به سیزده سالگی از تنگقوت اسیر آورده بودند؛ و در اوردو گاو و گله چرانیدی. روزی چینگگیزخان جانور می انداخت. او را دید. کلاه خود بر سر چوبی نهاده و در خدمتش ایستاده کاسه می گرفت. چینگگیزخان پرسید که چه می کنی و این چیست. جواب داد که ۱۵ پسر غارت آورده تنگقوتام و از تنهایی ملول می شوم؛ کلاه بر سر چوب نهاده ام و می گویم از مادو یکی بزرگ باشد، و کلاه به بزرگی اولی تا من خدمت کنم.

چینگگیزخان را آن سخن خوش آمد و چون آثار کفایت و رشد در وی دید، او را به اوردوی بزرگ خود پیش بورتیه اوجین آورد و ۲۰ به ترتیب آش آن مطبخ مشغول گردانید. و چون او را سعادت مساعد بود بتدریج امیر صد شد. بعد از آن امیر هزاره خاص گشت، و در زمان اوختای قآن چون ممالک ختائی تمامی اپل و مسخر شد، آن دیار و لشکری که در آن ملک بود بیکبارگی به او

قوم اویغور

به موجبی که در مقدمه کتاب یاد کرده شد، چون اُوغوز پسر قَراخان پسر دِهپَ یا قوئی پسر اَبُولجَه خان یافث پسر نوح علیه السلام بواسطه آنکه موحد بود با اعمام و برادران و عمزادگان مصاف و محاربت کرد، و بعضی از ایشان یارمندی او کردند، و ۵ دیگران را مقهور گردانید و ممالک را مستخر کرد. جمعیتی عظیم ساخت و خویشان و امرا و لشکریان را بنواخت، و طایفه خویشاوندان را که موافقت او کرده بودند اَویغور نام نهاد. و معنی این لفظ به لغت ترك بهم پیوستن و مدد کردن است؛ و این اسم بر تمام آن طایفه و شعب فرزندان و اُزوغِ ایشان اطلاق ۱۰ می‌کردند.

و چون بعضی از آن اقوام هریک به سببی مخصوص اسمی دیگر یافتند، مثل قارلوق و قَلِج و قِیچاق، اَویغور بر باقیان مقرر گشت. و بر این تقدیر تمام اَویغوران از نسل ایشان باشند. بلی ۱۵ بواسطه طول مدت کیفیت انشعاب قبایل و شعب ایشان بر وجهی که اصل هر یکی مستمی و مفصل باشد معلوم نشده؛ و بدان سبب ایشان را مطلقا بی تعرض این مقدمات شعبه‌ای از اتراك می‌نهند. از این جهت هرچند ذکر ایشان داخل شعبه اُوغوز کرده شد، در این فصل اقوام مانده اتراك مکرر گردانیدن لازم آمد بر نمطی که ۲۰ اَویغوران تقریر می‌کنند. و چون قصص و احوال ایشان بسطی تمام دارد، ذکر حوادث و معتقدات ایشان چنانکه در کتب ایشان مسطور و مذکور یافته شد، تاریخی علی‌حده ذیل این تاریخ مبارک گردانیده آمد، و در این موضع شمه‌ای از آن که مناسب شعبه باشد ایراد می‌رود.

چنان آورده اند که در ولایت اویغورستان دو کوه [بنایت بزرگ هست نام یکی بوقرا توبولوق، و از آن دیگر اوشقون لوق تَنگَریم، و کوه قَرا قورم در میان آن دو کوه] افتاده؛ و شهری که قان بنا کرده به نام آن کوه باز می خوانند. و در جنب آن دو کوه کوهی است که قوت طاق خوانند، و در حوالی آن کوهها در موضعی ۵ ده رودخانه هست، و در موضعی نه رودخانه. و در قدیم الایام مقام اقوام اویغور در آن رودخانه ها و کوهها و صحراها بوده. آنچه در آن ده رودخانه بودند، ایشان را اُون اویغور خوانند. و آنچه در نه رودخانه توغوز اویغور. و آن ده رودخانه را اُون اَرغون می خوانند، و نامهای آن بدین تفصیل است:

۱۰ اییشلک، اوتنکر، بوقیز، اوزقندر، تولار، تاردار، ادر اوج، تاپین، قملانجو، اوتیگان.

و در سه رودخانه اولین نه قوم ساکن بوده اند؛ و در چهارم پنج قوم. و آنان را که در قملانجو که نهم است بوده اند قوم اُونگ گویند. و آنانکه در اوتیگان که دهم است قوم قمع آتی کوز، و بیرون ۱۵ از این اقوام که در این رودخانه ها نشسته اند صد و بیست و دو قوم بوده اند در آن حوالی، لکن اسامی ایشان معلوم نیست، و سالها و قرنهای گذشته که آن اقوام اویغور را پادشاهی و سروری معین نبوده، به هر وقت از هر طایفه ای یکی به تغلب امیر قوم خود شدی.

۲۰ بعد از آن عموم آن اقوام جهت ضبط مصالح کلی کنگاچ کردند که ما را از پادشاهی مطلق امر که بر همگنان نافذ فرمان باشد ناگزیر است؛ و تمامت باتفاق و به رضای خویش شخصی مَنگوبائی نام را از قوم اییشلک که اعقل اقوام بود اختیار کردند، و او را ۲۵ ایل ایلَتَبَر لقب نهادند؛ و یکی دیگر به کفایت موصوف از قوم

۵/ او ز قند و او را گول ایرکین لقب نهادند/ و هردو را پادشاه جمهور و اقوام گردانیدند. و اوروغ ایشان مدت صد سال پادشاهی کردند: و عجایب احوال و نوادر حوادث که نقل می کنند و بعضی از معتقدات که دارند بر حسب روایت ایشان در تاریخی علی حده در باب او یغور پرداخته، ذیل این تاریخ مبارک ساخته شده، به شرحی مستوفی مسطور و مذکور است.

و مصطلح او یغور در این آخرها چنان بوده که پادشاه خویش را اپدی قوت خوانده اند، یعنی خداوند دولت. و در عهد چینگگیز خان اپدی قوت بازچوق بود. و چون گورخان بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان غالب شد، اپدی قوت در ربقه طاعت او آمد و او را شهنه ای فرستاد نام او شاوگم. چون متمکن شد دست قطاوُل بر اپدی قوت و امرا و اقوام او یغور دراز کرد، و مالهای ناموجه مطالبت می نمود. و ایشان از او متنفر شدند. در آن حال خبر رسید که چینگگیزخان بر بلاد ختائی مستولی گشته؛ و آوازه قوت و شوکت او متعاقب می رسید. اپدی قوت اشارت کرد تا آن شهنه را در دیهی قراخوچه نام هلاک گردانیدند؛ و به اعلام یاغی شدن او با قراختائی و اظهار اپلی و مطاوعت چینگگیزخان قالمیش قتا و عمر اوغول و تازبائی نام را به ایلیچی به بندگی او فرستاد.

چینگگیزخان ایلیچیان را نواخت فرمود و به آمدن اپدی قوت به حضرت فرمان داد. او امتثال فرمان نمود و به انواع عاطفت و سیورغامپشی مخصوص گشته بازگشت. و به وقت حرکت لشکر منصور به جانب گوشلوك خان بر وفق فرمان با سیصد مرد روان شد و مردیها نمود؛ و بعد از مراجعت به حکم اجازت ملازم اهل و حشم خویش گشت. و چون چینگگیزخان متوجه بلاد تازیك شد، ۲۵ به موجب فرموده با لشکر خویش برنشست و ملازم شمهزادگان

جَعَتَائِی و اَوِکَتَائِی گشته، در باب استخلاص اُترار سعیها نمود. و بعد از آن در صحبت امرا تازبائی و پیسور و علاف متوجه حضرت و آن حدود شد.

- و چون چینگگیزخان در یسورت اصلی خویش به اوردوی
 بزرگ فرو آمد و عزیمت تَنگُقُوت فرمود، اپدی قوت از ۵
 پیش بالیغ به حکم فرمان با لشکر به بندگی چینگگیزخان روان شد؛
 و به وسيلت آن خدمات پسندیده به مزید نوازش اختصاص یافت؛
 و دختری از آن خود نامزد او فرمود و اتمام آن جهت واقعه
 چینگگیزخان در توقف ماند؛ و او با پیش بالیغ آمد. و بعد از جلوس
 او گیتائی قاآن بر تخت خانی التزام اشارت پدر را، [آل] آلتون بیکی ۱۰
 بدو شیورغامیشی فرمود. پیش از وصول او [آل] آلتون بیکی
 درگذشت. بعد از چند گاه آلاچی بیکی را نامزد او فرمود پیش از
 تسلیم، اپدی قوت نماند. پسر او کُشماش به بندگی قاآن رفت و
 اپدی قوت گشت، و آلاچی بیکی را بستد و عن قریب نماند برادر
 او سالتیدی به حکم اشارت توراگینه خاتون جای برادر بستد، و ۱۵
 اپدی قوت را کشت، و بغایت ممکن و محترم شد. و سایر احوال
 ایشان که در این عهدها واقع شده هر یک در موضع خویش مشروح
 گفته آید، ان شاء الله العزیز. و اما خواتین و امرا از این قوم که
 بوده اند و هست آنچه معتبر و مشهوراند اینها اند که ذکر می رود.
 والسلام ۲۰

قوم بکرین

و ایشان را مکرین نیز گویند

و مقام ایشان در ولایت اوینورستان در کوههای سخت می باشد.

نه مُغول‌اند و نه اَوِیغور. و جهت آنکه در کوه‌های سخت وطن دارند در کوه نیکوروند، و همه قباچې باشند. و ایشان یک هزاره بوده‌اند و ایل چینگگیزخان شدند و مطاوعت نموده؛ و امیر و سرور ایشان در بندگی چینگگیزخان می‌بوده. و چون ولایت ایشان به حدود اَلوس قایم و نزدیک است قایم و ایشان را گرفته و ملازم خود گردانیده. و امیر ایشان را در آن زمان چپانچ نام بوده، و در عهد چینگگیزخان مقدم ایشان دختری را آورده و بدو داده. چینگگیزخان او را پسندیده است و عظیم دوست داشته، نام او مَوگائی خاتون، لیکن از او هیچ فرزند نداشته و حکم چینگگیزخان چنان بوده که قوم یگرین دختران خود عرضه کنند تا هرکدام که پسند افتد جهت خود یا فرزندان بستانند.

و بعد از وفات چینگگیزخان این خاتون را اَوِگتائی قآن سته، و از دیگر خواتین دوستر داشته، چنانکه ایشان بر او رشک می‌برده‌اند. و چغتائی نیز این مَوگائی خاتون را دوست داشته و پیش از آنکه او را معلوم شد که اَوِگتائی قآن سته، پیغام فرستاد که از مادران و باریگانان پدر این مَوگائی خاتون را به من دهید. اَوِگتائی قآن جواب داده که او را من ستدم. اگر پیشتر پیغام می‌رسید می‌فرستادم؛ و اگر به دیگری راغب است تا بدهم. / چغتائی گفته 59/ که مطلوب من او بود، چون نیست دیگری را نمی‌خواهم. و قآن نیز از این خاتون فرزند نداشته. و خاتون قاشپن که مادر قایم و بود از قوم یگرین بوده، نام او سیپکینه. و از این قوم طایفه‌ای با هولاغوخان آمده بودند و در این مُلک به قباچې و کوه‌روی منسوب بودند.

قوم قیرقیز

قیرقیز و کیمکچیوْت دو ولایت اند به یکدیگر پیوسته، و هر دو یک مملکت است. و کیمکچیوْت رودخانه ای عظیم است، و یک طرف آن با ولایت مغولستان دارد، و حدی با رودخانه سِلَنگَه که اقوام تایچیوْت آنجا می نشستند؛ و یک جهت با رودخانه بزرگ که آن را آنگقرَه مُورَان می گویند به حدود ولایت اِبر، سیبیر، و طرفی با مواضع و کوههایی که اقوام نایمان می نشینند.

و اقوام قُورِی بَرَقُو و تومَات و بایلوک، که بعضی اقوام مغولاند و در موضع بَرَقُوچین تُوکُوم می نشینند، هم بدین ولایت نزدیک اند. و در این ولایات شهرها و دیه های بسیار است و صحرا ۱۰ نشینان بسیاراند؛ و پادشاهان ایشان را لقب اپنال می باشد؛ و اگرچه نامی دیگر داشته باشند. و از آن ولایت آنچه معتبر و مشهور است اسم جنس آن پیدی است، و پادشاه آن... بوده.

و اسم ولایت دیگر پیدی اُزُون و پادشاه آنجا را اُزوس اپنال گفته اند. و چینگگیزخان در تُولُی پیل، که سال خرگوش باشد، ۱۵ موافق شهر سنه ثَلَث و سِتْمِائِه اَلثَّانِ نام و بُوَقَرَه نام را به ایلچی پیش این دو پادشاه فرستاده و به ایلچی خوانده. ایشان سه امیر را از آن خود نام ایشان: اوروت او توجو و اِلِگْ تِیمُور و اَتَقِیراق با ایشان بهم با سُنْقُور سپید جهت اُولجَامِیشی فرستاده اند و به ایلچی درآمده. ۲۰

و بعد از دوازده سال در پارس پیل چون یک قوم تومَات که در بَرَقُوچین تُوکُوم و بایلوک می نشستند یاغی شده بودند. به جهت آنکه به قیرقیز نزدیک بودند مسخر گردانیدن ایشان را از قیرقیز چَرِیک خواستند. ندادند و یاغی شدند.

چینگگیزخان پسر خود جُوچی را با لشکر به جانب ایشان ۲۵

فرستاد و قَرَاوُل مقدّم ایشان نُوقا نام در مقدّمه برفت و قِیْرِقِیز را بدوانید، و از رودخانه هشتم بازگشت. و چون جُوجی برسید رودخانه کِمِکِمِچِیوت یخ گرفته بود، بر سر یخ بگذشت و ایشان را مطیع و اِپل گردانیده مراجعت نمود. والسلام.

قوم قازُلوق

۵

هرچند ذکر این قوم در شعبه اُوغوز آمده، چون در زمان چینگگیزخان به حضرت او رفته اند حکایت ایشان در داستان او آمده، اینجا نیز شعبه ای از شعبه ایشان ذکر می رود. و در عهد چینگگیزخان حاکم و پادشاه قازُلوق را نام اَرسلان خان بوده. چون چینگگیزخان قوبیلا نویان را از قوم بَرولاس بدان حدود فرستاده بود، اَرسلان خان اِپل شده و پیش قوبیلا آمده، و چینگگیزخان دختری از اُوَرُوغ بدو داده و فرموده که او را اَرسلان سَرناقشای گویند یعنی تاجیک. و فرموده که او را چگونه اَرسلان خان توان گفتن.

قوم قِیچاق

۱۵

سبب ذکر قِیچاق در این موضع با آنکه در شعبه اُوغوز مذکور اند همان است که در قازُلوق یاد کرده شد. مقدّم قِیچاقان در زمان چینگگیزخان امیری از قوم قِیچاق کُونچَک نام مهتر سُکورچیان او بوده و پسری داشته نام او قوموریش قونچی و بایان می بود. ۲۰ نوبتی او را به رسالت به بندگی پادشاه اسلام خُلد مُلکه فرستاده بودند، و ایشان از نسل شاهان قِیچاق اند، واللّه اعلم و احکم.

فصل چهارم

در ذکر اقوامی از اتراک که در زمان قدیم لقب ایشان مُغول بوده و از ایشان اقوام بسیار با دید آمده‌اند چنانچه مشروح بیاید./

/60

- ۵ بعضی حکایات ایشان در تاریخ دُوبُونْ بایان و آلانْ قُوا خواهد آمد؛ و این اقوام مُغول بر دو قسم‌اند: مُغولِ دُزْ لُکین و مُغولِ نِپْرُونْ. و مراد از مُغولِ دُزْ لُکین مُغولِ عام است، و مراد از نِپْرُونْ آنکه از صُلبِ طاهر باشد یعنی از نسل و صُلبِ آلانْ قُوا، که آن حکایت پیش مُغول معروف و مشهور است.

۱۰

قسم اول

که ایشان را مُغولِ دُزْ لُکین گویند

ایشان شعب و اقوامی باشند که از نسل بقیه قوم مُغول نُگوز و قِیان که در اِزْگَنه قُون رفته بودند متولد گشته‌اند و پیش از زمان دُوبُونْ بایان و آلانْ قُوا بوده‌اند.

۱۵

قسم دوم

که ایشان را مُغولِ نِپْرُونْ گویند.

ایشان اقوامی‌اند که از نسل آلانْ قُوا بعد از وفات شوهرش دُوبُونْ بایان بادید آمده‌اند. و آلانْ قُوا از قوم قورْ لاش بوده که یک

شعبه است از مغول دُرُلکین و او بزعم و تقریر مغول بعد از وفات شوهر از نور آبستن شده و سه پسر از او در وجود آمده. و آنانکه از نسل آن پسران باشند ایشان را نیرُون گویند. و معنی نیرُون صُلب باشد، اشارت به آن صُلب طاهر است که از نور بادید آمده. ۵ و این اقوام که از نسل آلان قُوا و پسر او اند بر سه قسم اند بدین تفصیل:

اول

آنکه از نسل آلان قُوا باشند تا بطن ششم او که قَبْل خان بوده، و تمامت این جماعت را از پسران و پسرزادگان و اُوروغ ایشان ۱۰ مطلقاً نیرُون گویند؛ و برادران قَبْل خان و اُوروغ ایشان را همچنین نیرُون گویند.

دوم

آنکه هرچند نیرُون باشند ایشان را قِیات گویند و ایشان طایفه ای اند که از بطن ششم آلان قُوا از نسل قَبْل خان بادید آمده ۱۵ باشند.

سوم

آنکه هرچند از قوم نیرُون و قِیات و نسل پاك آلان قُوا باشند و از فرزند ششم او قَبْل خان در وجود آمده، ایشان را قِیات بُرچقین گویند؛ و نسب ایشان چنان است که از پسرزاده قَبْل خان پیسُوگائی ۲۰ بَهاذر پدر چپَنگیز خان در وجود آمده باشند.

قسم اول

از فصل چهارم

در ذکر اقوام اترک مغول که ایشان را دُزَلْکَین گویند؛ و ایشان شعبه و اقوامی باشند که از نسل نُکُوز و قِیان که در اِرْگَنه قُون رفته بودند متولد گشته‌اند، و پیش از زمان ۵ دُو بُون بایان و آلان قُوا بوده‌اند.

به موجبی که در مقدمه این کتاب مبارک شرح داده شد، اقوام مغول صنفی از عموم اقوام اترک بوده‌اند و شکل و لغت ایشان به یکدیگر ماننده و نزدیک. و مجموع آن اقوام از نسل یافت پسر نوح پیغامبر علیه السلام اند که او را اَبُولْجَه خان خوانده‌اند و جد ۱۰ عموم ملوایف اترک بوده، لیکن چون عهدی بعید و روزکاری مدید گذشته و امتداد ایام سبب نسیان احوال می‌باشد، و اترک را کتابی و خطی نبوده و تواریخ چهار پنج هزار سال را ضبط نتوانسته‌اند، و تاریخی معین مصحح قدیم ندارند، مگر بعضی حوادث که به زمان حال نزدیکتر است، به طریق تواتر به ایشان ۱۵ رسیده و فرزندان را آن معانی تلقین کرده‌اند.

و این اقوام را یُورْت و مواضع به همدیگر پیوسته و معین که هر قومی را یُورْت از کجا تا کجا بوده. و مجموع یُورْت‌های ایشان از حدود ولایت اُویغور است تا حدود خِتائی و جُورْچِه در ولایاتی که اکنون مغولستان می‌گویند و ذکر اسامی آن مواضع و شرح آن ۲۰ از پیش رفته و قوم را که در قدیم ایشان را مغول گفته‌اند به کما

بیش دو هزار سال پیش از این با دیگر اقوام اتراک مخاصمتی و معاندتی افتاده، و به مکااحت و محاربت انجامیده.

روایتی است از معتبران معتمدالقول که دیگر اقوام بر اقوام مغول غالب آمدند و ایشان را چنان به قتل آورده‌اند که دو مرد و دو زن زیادت نماندند. و آن دو خانه از بیم خصم گریخته به

- ۵ موضعی صعب رفتند که پیرامن آن همه / کوهها و بیشه بود و از همه جوانب جز يك راه باریك صعب که به دشواری و مشقت تمام در آنجا توان رفت نبوده. و در میان آن کوهها صحرایی نزه پر علف بود نام آن موضع اِزْگَنه_قُون. معنی قُون کمر کوه باشد و اِزْگَنه_تند، یعنی کمری تند.

۱۰ و نام آن دو کس نُگوز و قِیان بوده سالها ایشان و ذریت ایشان در آنجا مانده‌اند؛ و بواسطه امتزاج و ازدواج بسیار شده، و هر شعبه‌ای از ایشان به نامی و لقبی معین مشهور گشته و اُوباقی شده. و اُوباق آنست که از استخوان و نسلی معین باشد. و آن اُوباقها دیگر باره منشعب گشته. و این زمان پیش اقوام مغول چنان مقَرّر است که آنچه از این شعبه‌ها پدید آمده‌اند، ایشان به یکدیگر نسبت خویشی بیشتر دارند، و مغول دُرْلکین ایشان‌اند.

و لفظ مغول در اصل مُونْگ_اُول بود، یعنی فرومانده و ساده دل. و در لغت مغول قِیان سیل قوی باشد که از بالای کوه به نشیب زمین روان شود و تند و تیز و قوی باشد. و چون قِیان، بَهادر و شجاع و بغایت دلاور بوده، این لفظ نام وی نهاده‌اند. و قِیات جمع قِیان است. آنچه از آن نسل به اصل او نزدیکتراند ایشان را در قدیم قِیات گفته‌اند. و چون در میان آن کوه و بیشه آن گروه انبوه شده‌اند و فسحت عرصه بر ایشان تنگ و دشوار گشته، با یکدیگر کِنْگَاج کرده‌اند که به حسن تدبیر و رای مشکل‌گشای از

آن دربند سخت و درغاله تنگ چون بیرون آیند.

- موضعی را در آن یافته‌اند که کان آهن بود و همواره از آنجا آهن می‌گداخته‌اند. باتفاق جمع شده‌اند و از بیشه هیمه بسیار و انگشت بخروار گرد کرده، و هفتاد سر گاو و اسب کشته و پوست درست از آن کشیده و دمهای آهنگران ساخته، و هیمه و انگشت ۵ فراوان در آن بُن کمر نهاده و موضع چنان ترتیب کرده که بدان هفتاد دم بزرگ بیکبار می‌دمیده‌اند، تا آن کمر گداخته گشته و آهن بی‌اندازه از آن حاصل شده و راهی بادید آمده، و ایشان به جمعیت گُوچ کرده‌اند و از آن تنگنای به فراخ‌جای صحرا آمده. و می‌گویند که آن دمها را شعبه‌ای اصل که به قِیان منسوب‌اند می ۱۰
- دمیده‌اند، و همچنین آن قوم که به نَگوز معروف‌اند و قوم اُوریا نَگت که از شعبه‌های ایشان‌اند هم دمیده‌اند. و چند قوم دیگر دعوی دمیدن کنند، لکن این اقوام مذکور ایشان را مصدق نمی‌دارند، و چنان تقریر می‌کنند که اقوام قُنقِرَات که چندین شعبه‌اند و شرح آن من بعد می‌آید و هم از این نَگوز و قِیان در ۱۵
- اِرْگَنَه قُون بادید آمده، پیش از دیگران بی‌کِنگَچ و مشورت بیرون آمده‌اند، چنانکه آتشدانهای دیگر اقوام به پای فرو گرفته‌اند. و آن اقوام اعتقاد دارند که درد پای قُنقِرَات که معبود است بدین سبب است که موافقت دیگران ناکرده، پیشتر بیرون آمدند و بی‌باك آتشها و آتشدانهای ایشان در زیر پای آوردند / . و از ۲۰
- این جهت اقوام قُنقِرَات دلمان‌دگی نمایند.

162

- و جمعی مُغولان که در این وقت اینجا مقیم‌اند و اِرْگَنَه قُون را دیده، تقریر می‌کنند که موضعی سخت است لیکن تا این غایت نه. و مقصود ایشان از کمر گداختن آن بوده تا نام را راهی دیگر بگشایند. و چون دُوبُون بایان که شوهر آلان قُوا بود از نسل قِیان ۲۵

بوده، و آلان قُوا از قوم قورلاس، نسب چینگگیزخان با ایشان می‌رود چنانکه تقریر رفت. بدان سبب آن کوه و آهن گداختن و آهنگری را فراموش نمی‌کنند.

۵ و در آن شب که سر سال نو باشد رسم و عادت اوروغ چینگگیزخان است که دم آهنگران و کوره و فحم ترتیب کنند، و قدری آهن را بتابند و بر سندان نهاده به‌مطرکه بزنند و دراز کنند و شکرانه گزارند. و هرچند به‌موجبی که شرح داده شد، در قدیم‌العهد آن اقوام را قیات می‌گفته‌اند، لیکن بعد از دُوبون بایان چون اقوام و شعب و قبایل بسیار از ایشان بادید آمده هر قبیله به نامی و لقبی مخصوص گشته‌اند، و لقب قیات از ایشان مرتفع شده.

۱۰ و بعد از آن فرزند ششم آلان قُوا که نام او قَبَلخان بوده، شش پسر آورده. چون ایشان جمله بَهادر و معظم و معتبر و پادشاه‌زاده بودند بتازگی لقب ایشان قیات شده. و از آن تاریخ بعضی فرزندان و نسل او را قیات می‌گفته‌اند؛ و بتخصیص فرزندان يك پسر او را بَرْتَان بَهادر که جد چینگگیزخان بوده قیات گفته‌اند. ۱۵ و این زمان بَرْتَان بَهادر را پسری بزرگتر بوده، نام او مُونگدوقیان؛ و مُونگتو یعنی کسی که بر او خال بسیار باشد، و بر گردن خالی بزرگ داشته و بَهادر عظیم بوده. و قیات بسیار که اکنون در ولایت دشت قِیچاق‌اند از نسل او و عم‌زادگان و خویشان او‌اند. ۲۰

و چینگگیزخان و پدران و برادران او هرچند بدین اعتبار مذکور از قوم قیات‌اند، لیکن پیسوتگای بَهادر که پدر چینگگیزخان بود، فرزندان او را قیات بشورچقین لقب شده، و ایشان هم قیات‌اند و هم بُورچقین. و بُورچقین در لغت تُرک کسی است که چشم او اشهل باشد و رنگ ایشان به صفرت گراید. و ایشان

- عظیم شجاع و بغایت بَیْلاؤر بوده‌اند، چنانکه در مردانگی مثل به ایشان زده‌اند. و چون اقوام دیگر را با یکدیگر محاربه افتاده، به ایشان تمسک جسته‌اند و التجا نموده و پیشکش و هدایا مبذول می‌داشته، و استمداد قوت و شوکت ایشان کرد، و به مظاهر و تناصر ایشان خصمان قوی را مقهور و مخدول گردانیده حال اقوام ۵ مغول آنچه پیش ایشان مشهور است این است که شمه‌ای نموده شد. و اقوام بسیار به موجبی که مفصل خواهد آمد از ایشان بادید آمده‌اند، و غرض از اطناب و تطویل در ذکر آن اقوام، اقوام نپزُون و پدران چینگگیزخان‌اند که تمامت از یک شعبه‌اند، و از نسل آن دو کس که در اِرگَنه قون رفته بودند و آنجا مدتها تناسل ۱۰ و توالد کرده، و شعبه‌ها و قبایل از ایشان بادید آمده که آن زمره را مغول دُرُلکین می‌گویند، و از اعقاب و اصلاّب ایشان اقوام بسیار ظاهر شده. و بعضی اقوام آنند که از نسل دُوبُون بایان و اَلان قُوا پدید آمده‌اند و به اقسام بسیار منشعب گشته، چنانکه در قسم دوم و سیم شرح آن بیاید.
- ۱۵ و پیش از این در زمان چینگگیزخان و اوروغ نامدار او از این دو قوم نُگوز و قِیان امرا بوده‌اند. و این زمان در ملک ایران جاؤزچی امیر هزار که پسرانش قرا و سوبتائی امیر هزاراند از قوم نُگوز بود، و در هزاره‌ای که پیش از این در چاغ آباقاخان جاؤقور از قوم جَلایر می‌دانست که از نسل مُوقلّی گویانگت بود، از ۲۰ این قوم نُگوز بسیار هستند، لکن مشهور و معتبر نه. و شعبه‌ای از قوم نپزُون هستند، که ایشان را نُگوز گویند و از گندوچینه و اَلکچین چینه در وجود آمده‌اند که ایشان هردو پسران چَرَقَه لینگتوم اند که زن برادر خود خاتون تومینه‌خان را خواسته بود، و آن دو ۲۵ فرزند از او آورده. نسل و اوروغ ایشان را چینه گویند، و نُگوز

نیز گویند.

و کسانی که آن اقوام و شعب ایشان را نیکو شناسند، فرق و تمیز میان هردو نُگوز توانند. و آن نُگوز که از فرزندان گُندوچینه و اَلْکَچِن چینه و دیگر اُزوغ چَرَقَه لِسَنگُوم که از خواتین دیگر آمده اند جمله پدران اقوام تاپچپوت اند؛ و شرح آن در آن شعبه تاپچپوت بیاید. و چون قوم نُگوز و قِیان بعد از استیصال قوم مغول قدیم از ایشان هر دو منشعب گشته اند، حال ایشان علی حده مبدا تاریخ است و محتاج ذکر آن متقدمان که مفصل معلوم نشده نیست. و شرح و تفصیل نسل و شعب و ذریتی که از ایشان بادید آمده تا وقتی که اَلان قُوا و فرزندان او ظاهر شدند و ایشان را مغول دُرلکپن گویند، هریک علی حده با شطری از حکایات ایشان که مناسب ذکر شعبه باشد متوالی و متعاقب در موقع خود خواهیم گفت بدین تفصیل:

قوم اُوریا ننگت

۱۵ این قوم از نسل قِیان و نُگوز مذکور منشعب شده اند، و گروهی دیگر هستند که ایشان را اُوریا ننگت می گویند لیکن اینها از ایشان جدا و ممتاز اند. آن قوم بیشه در حدود بَر قُوجِن تُوکوم آنجا که قوم قُورِی و بَر قُوت و تومات می نشینند به یکدیگر نزدیک اند، و قبایل و شعب ایشان مغول اصلی نیستند، چنانکه در ۲۰ فصل سابق یاد کرده شد. و این اُوریا ننگت دعوی می کنند که در دمیدن هفتاد دم اِرگنه قون ممد و معاون و متفق بوده اند.

و عادت ایشان چنان است که به وقتی که برق و صاعقه بسیار افتد، آسمان و ابر و صاعقه را دشنام دهند و بانگ بر آن زنند،

و اگر صاعقه بر چهارپای افتد و بمیرد گوشت آن نخورند و از آن تحاشی و تجنّب نمایند. و زعم ایشان آن است که چون چنین کنند صاعقه منقطع و ناچیز گردد. و دیگر مُغولان خلاف این کنند. به وقت صاعقه از خانه بیرون نیایند و هراسان بنشینند. روایت است که در ولایت مُغولستان برق بسیار می افتد، و پیش مُغولان ۵ چنان است که صاعقه از حیوانی مانند اژدهایی پدید می آید. و در آن دیار مشاهده می کنند که از هوا به زمین می افتد و دم بر زمین می زند و بر خود می پیچد و از دهان او آتش می ریزد. همانا شاعر از نظم این ابیات در وصف ابر و برق این معنی خواسته است.

شعر

۱۰

نهنگی را همی ماند که گردون را بیوبارد
چو از دریا برآید جرم تیره رنگ غضبانش
بغرد همچو اژدرها چو بر عالم بپاشود
ببارد آتش و دود از میان کام و دندانش
و در این باب مُغولان معتبر صادق القول به مبالغت می گویند ۱۵
که بکرات این حال دیده ایم. و چون در ولایت مُغولستان سرما بافراط می باشد، و خصوصاً در ولایتی که آن را بَرَقُوجِینُ تُوکُوم می گویند، متواتر و متوالی صاعقه می افتد. و همچنین نقل می کنند که اگر شراب یا قِیمِز و شیر و ماست بر زمین ریزد بخاصیت برق و صاعقه بر چهارپای افتد خاصه در اسب. و اگر ۲۰ شراب ریخته شود مؤثرتر باشد. و البته برق در چهارپای و خانه ایشان افتد بدان سبب عظیم احتراز کنند. و اگر کسی اَوُغ از پای بیرون کند و خواهد که در آفتاب خشک گردد، همین قضیّه مذکور واقع شود، از آن جهت چون اَوُغ خشک کنند سر خرگاه بپوشانند و در خرگاه خشک کنند. نزد ایشان این تفاوّل مجرّب ۲۵

است و بدان ولایت مخصوص. و چون در آن حدود صاعقه بسیار می افتد و ایشان را آفتی عظیم است، وقوع آن به هر علت از علل نسبت کرده اند. و نیز می گویند که به هر سببی از اسباب جنیان بر ایشان ظاهر می شده اند و سخن می کرده. و در آن ملک این شیوه خیالات و تسویلات بسیار است. و قلمان بی اندازه و مشهور ۵ که جنیان با ایشان سخن می گویند خصوصاً در ولایتی که به سرحد اقصی عمارت نزدیک است، و آن ولایت را بَرُقو می گویند، و بَرُقوچین تُوگوم نیز می گویند، و آنجا قلمان بیشتر می باشد.

و از این قوم اوریانگقت در عهد چینگگیزخان از امرای بزرگ جمله اوهه بوده. و معنی اوهه عیار و راهزن و بهادر است. چون او این صفت داشته بدین اسم موسوم شده. و در آن عهد از جمله امراء کزیک بوده، و زیادت از دو سه امیر برتر از او نبوده اند؛ و هم در زمان چینگگیزخان وفات کرده. و او را دو پسر بوده: یکی پیسوبوقا تایشی نام، و جای پدر او دانسته و از ۱۵ جمله امراء دست چپ بوده؛ و دیگر پیسون بوقا طرقتی و او هزاره ای می دانسته و از امرای دست راست بوده؛ و مقدم قورچیان چینگگیزخان بوده و جد بوقا و اوزوغ اوگلئی قوزچی از جمله ملازمان او بوده، و بواسطه تربیت او معتبر و مشهور گشته.

و پیسوبوقا که او را تایشی می گفتند و تایشی به زبان ختایی بخشی و استاد بزرگ باشد، در زمان اوگتای قآن عظیم پیر شده و به گردون تردد می کرده، و آواز نرم داشته. اوگتای قآن بدان سبب او را پیسوبوقا تایشی می گفته و لقب او شده. و قراؤته چوبان که این زمان امیر هزار است از برادرزادگان او است، و سوبتای بهادر هم از این قوم بوده. و از فرزندان او تیموربوقا ۲۵ بلورچی و فرزندان تیموربوقا بایتمیش و گنچک و قتلغ خواجه

بودند؛ و خویشان ایشان باینچار و بایدار و گُوکا ایلگا و پسر او هَرَقاسون امیر تومان. و هَرَقاسون را پسری نبوده. برادرزاده‌ای داشته آشپبوقه نام، و از نسل چلمه‌اوه، سازبان امیر هزار است. و نارپن احمد که پیش از این امیر هزار بوده و پسران او حسن و آقنجی، و برادرزاده او ملایدو، اوزونگ تیمور پسر خواجه نولیان ۵ هم از خویشان او باشند. و اوزونگ از تومان هندو قور و پسر او چینگیمور هم از نسل ایشان اند، و در عهد چینگیزخان از قوم اوریانتگت بیشه امیر هزار بوده.

از امرای دست چپ نام او اوداچی و بعد از چینگیزخان فرزندان او با هزاره خود غزوقی یوسون بزرگ چینگیزخان به ۱۰ موضعی که آن را بورقان قالدون گویند نگاه می‌دارند و به چریک نمی‌روند، و تا غایت بر همان یوسون مقرر و ثابت‌اند. و از فرزندان چینگیزخان یوسون بزرگ تولوئی خان و منگک‌قسان و ۱۶۴ فرزندان و قوبلائ قسان و اوزوغ او هم بدان / موضع مذکور نهاده‌اند و تقریر می‌کنند که چینگیزخان وقتی در آن موضع ۱۵ برسد و درختی بغایت شاداب در آن صحرا رسته بود، او را خضارت و نصارت آن درخت بغایت خوش آمد، و ساعتی در زیر آن نزو لکرد. و او را ذوقی اندرونی ظاهر شده بود. در آن حالت با امرا و نزدیکان گفت می‌باید که جای آخرت ما اینجا باشد. بعد از آنکه وفات کرد، چون این سخن از وی شنیده بودند، قزوق ۲۰ بزرگ او در آن موضع در زیر آن درخت ساختند. و می‌گویند که هم آن سال آن صحرا از بسیاری درخت که برآمده بیشه‌ای عظیم گشته، چنانکه قطعاً آن درخت اولین را باز نمی‌توان شناخت، و هیچ آفریده نمی‌داند که کدام است. و یوسون بزرگ دیگر ۲۵ فرزندان در مواضع دیگر است، و این اوزوغ اوداچی بواسطه آنکه

اوتکوبوغولاند، از قدیم باز دختر نمی‌دهند و نمی‌ستانند. و پسری دیگر داشته، اوریانگقتائی نام.

در عهد مُنگگه‌قآن لشکرکشی بزرگ بود؛ و در آن وقت برادر خود قوبیلای قآن را به جانب ولایت قراجانگ فرستاد با ده تومن لشکر. ۵ مقدم آن لشکر اوریانگقتائی بود و حکم کرد که قوبیلای قآن و لشکر جمله در حکم اوریانگقتائی باشد. و آن ولایت از تختگاه قآن بغایت دور بود. چنانکه قرب یکساله راه بود. و هوای آنجا عظیم غن و بد. و تمامت لشکر رنجور شده‌اند. و نیز آن ولایت بغایت معمور بوده و لشکرهای ایشان وافر. ضرورت بود هر روز ۱۰ در هر منزلی جنگی کردن. بدین دو سبب از آن ده تومن لشکر زیادت از دو تومن باز نیامدند.

و این اوریانگقتائی عظیم معتبر بوده و کارهای بزرگ بسیار کرده. و امیر سوبادای بَهاؤر که با جبه‌تویان بهم به ایران زمین آمده بود، هم از اوریانگقت بوده و او را پسری بوده امیر هزار ۱۵ از دست چپ، گوگچو نام، و بعد از سوبادای جای پدر گرفته. و فرزندان ایشان این زمان در بندگی قآن‌اند. و سوبادای بَهاؤر را برادرزاده‌ای بود نام او آجوقان. او را با بایان بهم به امیری لشکر به فتح بلاد چین و ماچین که مغولان آن را ننگیاش می‌گویند، فرستاده و آن مملکت را در مدت هفت سال مسخر کرده.

۲۰ و در عهد چینگگیزخان از این قوم شخصی بوده ملازم جوچی قسار برادر چینگگیزخان، نام او چاؤرغا ابلاغان؛ و او آن است که چینگگیزخان او را با قالیودر از قوم جوریات بهم از زبان جوچی قسار به ایلچی پیش اوتکخان فرستاده، و او را غافل گردانیده و بر سر او رفته. و آن حکایت مشروح در شعبه جوریات ۲۵ آمده. و حکایت این اقوام اوریانگقت و امرای ایشان بسیار است.

حالی این مقدار نبشته شد. واللّه الموفق.

قوم قنقرات

- این قوم از نسل آن دو شخصاند که در اِرْگَنَه قُون رفته اند. و چنانچه ذکر رفت نقل می کنند که این قوم قُنْقِرَات پیش از دیگران بی کِنْگَاج بیرون آمده اند. ناگاه چنانکه آتشدا نهای دیگر اقوام در ۵ زیر پای آورده اند؛ و معتقد مَنول آن است که درد پای قُنْقِرَات که بسیار اتفاق می افتد به سبب آن حرکت است که بزه آن تعدی به پای تعدی کرده. و دیگر مَنولان در قدیم الاِیام از قُنْقِرَات بواسطه آنکه پیشتر بیرون آمدند، دلمانگی نموده اند و با ایشان مخالفت کرده. و نزد ایشان این معنی شهرتی دارد.
- ۱۰ و از قوم قُنْقِرَات اقوام منشعب گشته اند و هریک علی حده نامی و لقبی یافته. بدان سبب در فهرست نام هریک جداگانه اثبات رفت. و چون در اصل شعب این قوم اند و یُورْت های ایشان، از آن جانب قَرَاوُونْ چپْدُون بوده با اقوام اِپْکیراس و قُورْلَاس بهم. و شرح تفصیل احوال و اسامی آن اقوام هم در این شعبه اصل یاد کرده می شود چنانچه منقول است بر وجهی قریب الفهم. روایت می کنند که نسب ایشان چنان است که از بستوی زرین سه پسر در وجود آمده اند. و این سخن همانا رمز و اشارات باشد. و مراد آن بود که شخصی که آن پسران از او در وجود آمده اند، ذاتی عاقل و کامل و بسیار آداب و فرهنگ بوده، و او را به بستوی زرین ۲۰ نسبت کرده اند، خصوصاً که این عبارت نزد مَنولان مستعمل است. چه عادت دارند که پادشاه را دیدن، می گویند روی زرین پادشاه دیدیم، و بدرون زرین فهم کرد.

و در میان دیگر اقوام همین استعارت و عبارت هست. چه زر جوهری شریف و محتاج الیه و عظیم صافی و پاک است. ظاهر آنکه این معنی خواسته باشند، و الا زادن آدمی از بستوی زرین دور از عقل و بغایت مبتدع است. فی الجمله نام آن سه پسر و شعبی که از هر یک از ایشان بادید آمده بدین تفصیل است:

پسر اول چورلوق میرگان

جدّ اقوامی است که این زمان به قُنقِرَات منسوب اند

پسر دوم قبائی شیره؛

و او را دو پسر بوده: ایکیراس، اولقونوت

پسر سوم توشنوداؤو؛

و دو پسر داشته: قرانوت، قونکلیوت /

65/

پسر اول چورلوق میرگان

چون چند شعبه از اصل قوم قُنقِرَات بادید آمده اند و هر یک علی حده اسمی و لقبی مخصوص یافته و بدان مشهور، چنانکه متعاقب ذکر آن خواهد آمد. اسم قُنقِرَات بر بعضی باقی و مقرر مانده، و این زمان بدان اسم معروف و مشهور اند.

این چورلوق میرگان جد این طایفه است. و معنی میرگان آن است که تیر راست اندازد. و او با برادر خود قبائی شیره بد بوده. روزی از او خشم گرفته و خواسته تا او را تیر زند. قبائی شیره ترسیده و بر پشت اسب دو توشده و سر بر پهلوی اسب فرو برده و بدو نگاه می کرده، تا تیر خواهد انداخت یا نه! برادرش روی او را دیده و ترحم آورده و خشم فرو خورده و اندیشه کرده که

برادر را چگونه کشم. و چون تیر در کمان نهادم چگونه نیندازم و او را ادبى نکنم. و چنان حکم انداز بوده که گوش و حلقه او را به تیر زده چنانکه به روی او نرسیده. بدان سبب صفت او میزنان شده.

- ۵ و موضع قنقرات حدود اُونگو است که بر مثال ستر اسکندر میان ممالك ختائی و ولایات مغول کشیده اند، جایی که ابجیه خوانند و در آنجا نشسته اند. و امرا و خواتین در هر عهده از نسل این قنقرات بسیار بوده اند. آنچه معلوم شده تقریر می رود. در عهد چینگگیزخان از جمله امرای بزرگ از قوم قنقرات یکی تیزگه امیل بوده مقدم گروهی از ایشان، و ایل چینگگیزخان شده و ۱۰ موافقت او نموده؛ و چینگگیزخان دختری به وی می داده نام او... در آن وقت که خواست داد، گفته است دختر تو بزغ و سنگ پشت باشد، او را چگونه ستانم؟ بدان سبب رنجیده و او را به یاسا رسانیده.

- ۱۵ و يك گروه دیگر از قنقرات بوده اند سرور و مقدم ایشان دئی نویان. و او دو پسر داشته: آلچی نویان و هوقونویان، و دختری نام او بورتیه اوچین. و چینگگیزخان در اوایل جوانی او را می خواسته و پدرش مضایقه بسیار می کرده. آلچی نویان چون با چینگگیزخان دوستی داشت جهد کرده تا آن خواهر را به وی داده اند؛ و به سال از آلچی نویان بزرگتر بوده. و دئی نویان برادری ۲۰ داشته دارپتائی نام و او را چهار پسر بوده: قطا و بویور و تاگودار و جونقور. و اغلب ایشان و فرزندان ایشان دختر از اوروغ چینگگیزخان سته اند و بدیشان داده. و منصب ایشان آن بودی که بالای پسران می نشستند. و جمله امیران دست چپ بوده اند، و در این وقت نیز در بندگی قاآن و اولوس اوگتائی و چغتائی و ۲۵

جُوچی از فرزندان ایشان دامادان بسیار هستند. و سَالْجُوئائی
گُورْگَن، که پدر او را بُلْغَان نوین گفته‌اند، که کَالْمِشْ آغا دختر
قُوتُوقْتُو را خواسته بود، و اِبُوگَان کُورْگَن که از اُولوسِ تُوختائِ
به ایلچی آمده بود هم از این استخوان‌اند. و در ایران زمین
آباتای تُوپان و فرزندان او ناربور و اَوِیمان و قُتلَغْتِیمُور و دیگر
فرزندان ایشان هم از قوم قُنقِرَات‌اند. و بُولْغَان خاتون و
کِرَامُون خاتون هر دو از نسل آباتای‌اند و بُولْغَان خاتون دختر
اَوِیمان است؛ و کِرَامُون خاتون دختر قُتلَغْتِیمُور.

و در عهد چینگْگِیزخان امیری معتبر بوده که او را آلْجِی تُوپان
می‌گفته‌اند، و نام او دَارْجِه کُورْگَن بود، و پسری داشته چینگُو
گُورْگَن نام. چینگْگِیزخان چهار هزار مرد از دیگر اقوام قُنقِرَات
جدا کرده و به وی تُولْسانِشِی کرده، و دختر خود تُولْمالُون را که
از تُولوئی‌خان مهتر بوده به وی داده و او را به ولایت تُولْما
فرستاده. و تا این غایت فرزندان ایشان آنجا‌اند. و بایُودای
هَرَبَاتان بدیشان تعلق داشته و از آنجا آمده است. و بایُودای از
اُولُوقُوت‌اند که شعبه‌ای است از قُنقِرَات؛ و شرح آن بیاید.

و امیری دیگر در زمان چینگْگِیزخان بوده، نام او تُووقُچار،
و او را دالان تُووقُفُتُو تُووقُچار گفته‌اند، سبب آنکه یَنگْ تَرَفُاق و
کِشِکُتُو او آغاز کرده بود. و در این ملک نینگْجِی بَهاؤر امیر هزار
قَرَاوُتاس، که در حدود بادغیس می‌نشست پسرزاده او بود، و او
ملازم بندگی چینگْگِیزخان بوده؛ و به وقتی که به لشکر خِتائی
برنشته، او را با دو هزار سوار به قَرَاوُلی پس پشت خود رها
کرده؛ احتراز از اقوام مَغول و کِرَایت و تَائِیمان و غیرهم، که
ایشان را در تحت تصرّف آورده بود که مبادا که دل دیگرگون‌کنند
و از پس درآیند. و امیری بزرگ دیگر هم ملازم چینگْگِیزخان

بوده، نام او قِتا ئی نویان. و در اینجا ملک که پیش تودائی خساتون است از فرزندان او است، و قوئوئی خاتون و مِرتائی خاتون، که خاتونان هولاگو خان بودند، و موسی گورگسان عم زاده ملک مذکور بودند.

- ۵ و چورپکه پسر تولوئی خان را خاتونی بوده، نام او بولغئی، پسرزاده آلچی نویان بوده، لیکن در شعبه آلچی نویان نیست. و قوبیلای قآن را خاتونی بود نام او جابون خاتون، دختر آلچی نویان. بغایت پاکیزه و صاحب جمال، و او را عظیم دوست داشته. و از او چهار پسر و پنج دختر آورده، چنانکه در شعبه او خواهد آمد. و لقب این خاتون به زبان ختایی قونقو بوده، یعنی خاتون بزرگ. ۱۰ و چون نماند قوبیلای قآن به جای او برادرزاده او را خواسته، نام او نمبوی خاتون. دختر ناچین گورگسان. و از او پسرری دارد نام او آغزو غچی. و خاتون گوجو پسر او کتائی قآن قتا قاش نام، پسرزاده آلچی نویان بوده و شیرامون از این خاتون آمده. و آلچی نویان بعد از ناچین پسرری داشته، نام او چپگو گورگان و دارگه ۱۵ گورگان که دختر چپنگگیز خان تومالون نام داشت، از قنقرات بوده. / واللّه اعلم. ۱۶۶

پسر دوم قبائی شیره

- ۲۰ و او را دو پسر بوده است: اپکیراس و اولقونوت.

اپکیراس

تمامت اقوام اپکیراس از نسل و ذریت او اند، و خاتون بزرگ منگکه قآن، قوئو قتائی خاتون از این قوم بوده، دختر هولوئدای

گوزگان، که او پسر بُوتو گوزگان بوده، که دختر بزرگین چینگگیز خان فوجین بیکي را داشته است.

اُولقونوت

اقوام اَلقونوت جمله از استخوان وی اند. طایچوگوزگان که دختر کبتر چینگگیز خان، اَلتالون نام را ستده از این قوم بود؛ و حکایت او مطول است و علی حده نوشته شده. و او را پسر ی بود نام او جوجینبای دختر مُنگگه خان، شیرین نام را او دانسته، و چون نمانده خواهرش را، بیجیقه نام به وی داده اند. و خاتون ییسوگانی بهادر، مادر چینگگیز خان، اَوالون فوجین از این قوم بود. و طایچو گوزگان پسر اولاز گوزگان که دختر کوچکین چینگگیز خان اَلتالوفان را خواسته، هم از این قوم بود و او برادر اَوالون فوجین، مادر چینگگیز خان، بوده.

پسر سوم توسبو داوو

۱۵ و او را دو پسر بوده: قَرانوت و قونکلیوت. و این قونکلیوت زن پدر را خواسته و از او پسر ی آورده، نام او میسر اولوک. و او نیز زن پدر را خواسته و پسر ی از او آورده قورلاس نام، که تمامت اقوام قورلاس از نسل وی اند و زنی ختایی خواسته و از او پسر ی آورده، نام او ایلجیگین، [که] جمله [قوم ایلجیگین] از استخوان او اند؛ و شرح هر یک متعاقب مفصل خواهد آمد. و سه شعبه که سه قوم علی حده اند از این پسران توسبوداوو بدین تفصیل است:

قَرانُوت

این قَرانُوت پسر بزرگین تُوَسبُوداؤو بوده، و تمامت قومی که ایشان را قَرانُوت می خوانند از نسل وی اند.

فُونکلیُوت

- این فُونکلیُوت پسری داشته مِیسَر اُولوک نام، و معنی اُولوک ۵ کسی باشد که از چیزی باک ندارد؛ و گوشت مرده را نیز همین نام گویند. و عادت او چنان بوده که چون بغوفتی سه روز بیدار نشدی؛ و بغایت باقوت بوده، چنانکه می گویند که ستون خیمه در دست او مانند تازیانه ای بودی. و می گویند به وقت بهار صدف بر کنار ناؤور گرد کردی و در توبره ای نهادی تا بریان کرده ۱۰ بخورد. یک ثوبت توبره پر از صدف می آورده، در راه در زیر توبره خفته و سه روز بیدار نشده. و مرغی که آن را اِپزو گویند، چون او حرکت نکرده، پنداشته که توده ای است. بر پشت او خایه نهاده. این مِیسَر اُولوک زن پدر را خواسته و از او پسری آورده نام او قُورولاس، تمامت اقوام [قُورولاس] از نسل او ی اند. ۱۵ و هر چند اصل قُورولاس آن است که از اَلتان قُودوقه یعنی بستوی زرین زاده اند؛ و با قُنُقَرات و اِپکیراس از یک اصل منشعب گشته، و آقا و اپنی همدیگر بوده اند؛ به هر وقت با یکدیگر خصومت و جنگ می کرده اند. و در وقتی که چینگگیزخان در بالجوته بود [جاموقه] قوم قُورولاس و اِپکیراس را که مقدم ایشان بوتوک ۲۰ خان بود دوانیده و تاختن کرده. اِپکیراس از ایشان گریخته، پیش چینگگیزخان رفته اند به بالجوته و با او متفق شده. و از این قُورولاس سه هزار نفر لشکر پیش او تَچي نُو یان بوده اند. دُورائو

گورگان از این قوم است.

- بوتوگورگان برادر مادر چینگگیزخان بوده و چینگگیزخان دختری که مهین فرزندان او بود به وی داده. فوجین بیک نام، و از او پسری آورده نام او داریگی گورگان. و دختری دیگر هم از آن خویش، جابون نام، بدین داریگی گورگان داده. و بوتوگورگان را پدر نکور بوده. و در آن وقت که نکور پیش قوم تایچیوت بود پیغام مخالفت ایشان پیش پسر خود بوتو فرستاده و اعلام کرده چاؤرقه مقدم قوم قورولاس با چینگگیزخان در جنگ تایچیوت متفق بوده. امیری از قوم قورولاس بوده نام او مرگیتائی و به وقتی که اقوام قنقرات سبب آنکه جوجی قسار به سخن جبه ایشان را دوانیده، و چینگگیزخان از او بازخواست کرده دلمانگی کردند و پیش جاموقه رفتند. و اقوام اپکیراس و قورولاس و تاتار و قنقین و سالیجیوت اتفاق کردند و جاموقه را به گورخان بر گرفتند و قصد جنگ چینگگیزخان کردند. این مرگیتائی شخصی قورپدای نام را که به مهتی پیش او رفته بود پنهان بفرستاد تا چینگگیزخان را اعلام کند. و اسب خاصه به وی نداده اسبی خنک که بر بالای گوش او کنده ای برآمده بود داده و در راه به گوران و هزاره قولان بهادر از قوم هویین رسیده، و شخصی که نام او [قرا مرگیتائی] بوده در شب ییسؤل می گردیده او را دیده و شناخته، و آئیری نیکو قالیون بدو داده تا زود برود.

- ۲۰ و آمده و خبر کرده و چینگگیزخان برنشسته و ایشان را شکسته و میسر اولوک زنی ختایی خواسته. و حال آن زن/چنان بوده 671 که بر درازگوشی نشسته و از ختائی بیرون آمده بر عزم آنکه شوهری کند، و نام او داؤقائی یا بوداق بوده. و داؤقائی به زبان ختایی گل بود، و یا بوداق کسی که بر درازگوش نشسته باشد. و ۲۵

مِيسَرُ اُولُوک از او پسری آورده، نام او ایلچپگین نهاد، سبب آنکه درازگوش را ایلچپگه گویند؛ و آن زن به درازگوش آمده بود. و تمامت قوم ایلچپگین از نسل آن پسرانند، و از آن قوم امرا و خواتین بزرگت معروف و مشهور در هر عهدهی بوده‌اند.

- در این ملک غَرَقَتِ نُویان و فرزندان او جایتمور و امیرعلی و ۵
تِسو و اَبَاجی از ایشان‌اند. از فرزندان امیرتِسو توروقجر بَهادر
و سَرَتاق و خَرَبنده و بُولُغان خاتون که معروف است به بُلُغان
خراسان خاتون پادشاه اسلام خَلَدَالله مُلکه است، دختر امیرتِسو
است. و امیرتِسو از قبل قَاآن به نُوکاری اَزْغُون آقا آمده بود تا
ولایتی که مخصوص به قَاآن است بدانند. و پسران تِسو خَرَبنده ۱۰
و هَرَباتای‌اند. و مسلمان شوستچی هم از ایلچپگین است.

- این چند شعبه اقوام که ذکر رفت از آن بستوی زرین در وجود
آمده‌اند و همه از یک قوم منشعب گشته. و به موجب مذکور جمله
عم زاده همدیگراند و به یکدیگر نزدیک؛ لیکن هریک قومی علی‌حده
شده‌اند و مقسّم لشکری گشته، و به عدد عظیم بسیار شده. و ۱۵
توروقجر بَهادر و سَرَتاق بَهادر که ذکر ایشان رفت در عهده
چینگگیزخان برادران بوده‌اند؛ هنگام قسمت به تُولوی‌خان رسیده.
در هزاره جدی‌نویان و با قوم مَنگقوت آنداقدّا گشته، و به حکم
یَزْلِیع چینگگیزخان رفته‌اند و قوم تَرَقُوت را درآورده. و مقسّم
تَرَقُوت را قَدّان دالوزقان گفته‌اند. در آن وقت سوگند خورده‌اند و ۲۰
درآمده و عهد کرده که مانند اُوروغ و برادر یکدیگر باشیم. و
چنانکه مُغولان دختران یکدیگر نخواهند ما نیز نخواهیم و هریک از
ما که دختری از قومی دیگر بخواهد همدیگر را به راه عروسی و
دامادی ادب نگاه داریم. و تا این زمان به همان شیوه زندگانی
می‌کنند؛ و بُورالغی کُؤکلتاش و باربا و باربان از نسل این قَدّان ۲۵
بوده‌اند.

قوم اُورُناوُت

از این اُورُناوُت سه شعبه بادید آمده: قُونُگُتُتَان، اَرُلات، و اُورُناوُوتِ کِلُنُگُفوت و این اسامی در اصل نام سه برادر بوده، و از هر یک شعبه ای بادید آمده، و اُورُوغ ایشان بسیار شده و علی ۵ حده قومی گشته اند، و به حسب نام آن شخص که اصل ایشان بوده، هر یک شعبه لقب و اسم یافته.

پسر اول قُونُگُتُتَان

معنی این لفظ بزرگ بینی باشد، و او چنان بود؛ بدان سبب این نام یافته. و از نسل او امرای بزرگ بوده اند. و در عهد ۱۰ چینگُگیزخان مُنْگُلِیکِ اِیچْگَه از نسل او بوده، و به وقتی که اُونُگ خان حیلت کرده و چینگُگیزخان را به بهانه آنکه دختر به پسر او می دهد طلب داشته تا او را بگیرد؛ و او می رفته. در راه به خانه مُنْگُلِیکِ اِیچْگَه فرو آمد و با او مشورت کرد. او مانع شد و نگذاشت که برود. و همواره در احوال شدت و رخا و خوف و رجا با ۱۵ چینگُگیزخان متفق بوده. و چینگُگیزخان مادر خود اُولُونِ اِیکَه را بدو داده؛ و بر بالای همه امرا در پهلوی چینگُگیزخان می نشست به دست راست.

و پسری داشته کُوکُچُو نام که مُغولان او را تَبِ تَنُگِرِی می گفته اند. و عادت او آن بوده که از مغیبات و احوال مستقبل خبر ۲۰ می کرده و می گفته که خدای با من سخن می گوید و به آسمان می روم. و به هر وقت پیش چینگُگیزخان آمدی و گفתי خدا فرموده است که تو پادشاه عالم باشی؛ و او را لقب چینگُگیزخانی او داده و گفته به فرمان خدا نام تو چنین می باید.

و به مُغولی چپَنگِکِ مستحکم بود، و چپَنگِکِز جمع آن است. و سبب آن بوده که پادشاهان بزرگ قَراخَتائی را در آن زمان لقب گُورخان می‌بود، و معنی گُور هم مستحکم است. و تا وقتی که پادشاه بغایت بزرگ نبود او را گُورخان نگفتندی. و به لفظ مُغولی چپَنگِکِز همان معنی دارد لیکن به مبالغت‌تر؛ به جهت آنکه ۵ جمع است. و اطلاق این لفظ چنان است که مثلاً در لغت فارسی شهنشاه.

و تَبِ تَنگَرِی را معتاد شده بود که در قلب زمستان به موضع اَوْتَانُ کَلُورَان، که سردترین آن ولایات است، برهنه در میان / آب ۱۶۸ یخ نشستی، و از حرارت او آب بسته بگداختی و از آب بخار ۱۰ انگیزته شدی. و عوام و آحاد مُغول گویند و مشهور گردانیده که او بر اسبی خنگ بر آسمان می‌رفت. این معنی مبالغه و دروغ عوام است لیکن شیدی و تزویری داشته، و با چپَنگِکِزخان سخن گستاخ می‌گفته. و چون بعضی ملایم طبع و مدد چپَنگِکِزخان بوده او را خوش می‌آمده. بعد از آن چون زیادت می‌گفت و خوضی در هر باب ۱۵ و تَکَبُّر و تجبّر می‌نمود، چپَنگِکِزخان به کمال عقل و کیاست دانسته که او مزوّر و مموّه است.

روزی با برادر خود جُوجی قَسار قرار کرده و فرموده که تا چون او به اُورْدُو درآید و فضول آغاز کند، او را بکشند. و جُوجی قَسار بغایت با قُوّت و دلاور بوده، تا به حدّی که آدمی را به دو ۲۰ دست می‌گرفته و پشت او را مانند چوبی باریک می‌شکسته. فی الجمله چون تَبِ تَنگَرِی در آمده و آغاز فضول کرده، او را دو سه پای زده‌اند و از اُورْدُو بیرون انداخته و کشته. و پدرش به جای خود نشسته بوده و کلاه او برگرفته، و تصوّر نکرده که او را بکشد. ۲۵ چون کشته‌اند خاموش مانده و برقرار معتبر و موَقّر بوده،

و هزاره‌ای از دست چپ داشته.

و او را سه پسر دیگر بودند همه امرای بزرگ و معتبر و هر یک هزاره‌ای دانسته، یکی را نام *تولون‌چربی* و دیگر را *سوکوتو* چربی. و ایشان هر دو از جمله امرای هزاره دست راست بوده‌اند. ۵ و نام پسر دیگر *سوتو*، و او از امرای دست چپ بوده. و از نسل ایشان در این ولایت شوهر جنکان خاتون است، تونسه نام، و *آبشقا* که به رسالت به بندگی قآن رفته بودند، و *توراجو* *یازغوچی*.

و پسران او *ایمکچین* و *توقلوق* هم از این قوم و *اوروغ* اند. ۱۰ و *بزرگوت قورچی* که در زمان *آباقاخان* بود و در عهد *چینگگیزخان* امیری بوده است، او را به *اوگتای قآن* داد بالشرک بهم نام او *دایر* و ملازم *جغتای* بوده. و امیری دیگر از آن *چینگگیزخان* بوده نام او *پیشورقورچی*. بعد از *چینگگیزخان* و *تولویخان* ملازم فرزندان *تولویخان* و *سزققتی بیکی* بوده. و از جمله امرای ۱۵ بزرگ معتبر دیگر هم در اوایل جوانی *چینگگیزخان*، شخصی از این قوم بوده *چرقه‌ابوگان* نام، و حکایت او در تاریخ آمده. و از فرزندان او در این ملک *النتمور* و *بایجو* امیر هزار، و برادر او *مسعود* که *شحنه شیراز* بود؛ و امرای *قورچی* که در زمان *آباقاخان* بودند نام ایشان *ایتلگو* و *بزرگوت*، و فرزندان ایشان از این قوم ۲۰ بودند. والسلام.

پسر دوم آرلات

معنی این لفظ آن است که این شخص پیش پدر و مادر نازنین بود و تمامت قوم *آرلات* از نسل این پسراند و امرای بزرگ و خواتین از نسل او در هر عهدی بوده‌اند. در عهد *چینگگیزخان*

بُوقُورچې نُویان از این قوم بوده، و درین ملک بُکْلاُمیش و اُوْجان و پسر او ساو و که در این وقت هست از نسل وی اند. و امیری دیگر بزرگست هم در آن عهد بوده بُوقُورچېن نُویان نام، و احوال او چنان است که از کودکی ملازمت چپنگگیزخان کرده و هرگز مخالفتی ننموده، و گُوچهای پسندیده داده؛ و در دست راست بالای ۵ امرا می نشست.

و می گویند که در وقتی که چپنگگیزخان در سن جوانی و کودکی بوده و به جنگ بعضی تاییچووت رفته، و آنجا زخم تیر بر دهان و گلوئی او آمده بازگشته و بی طاقت بوده، بُوقُورچېن نُویان و بُورغول نُویان با او بهم برده اند. در راه او را فرو آوردند، ۱۰ و برف عظیم می باریده. بُورغول نُویان اسبش را بر دست گرفته، و در آن حالت سنگ گرم کرد و آب بر او ریخته تا بخار آن برخاسته و دهان او را بر آن بخار داشته تا خون مرده پاره پاره از گلوئی او بیرون آمده و قدری نفس زدن برو آسان گشته. و چون برف سخت می آمد بُوقُورچېن نُویان یاغوی خود را به دو دست ۱۵ بر بالای / سر چپنگگیزخان داشته تا برف بر او نبارد، و تا بامداد چنان ایستاده و برف تا کمرگاه او نشست و پای از جای نجنبانیده. و بامداد او را بر نشانده و به اُزْدوهای خود رسانیده، و دیگر کارهای بزرگ کرده، چنانکه شرح آن بیاید.

و چون چپنگگیزخان را رمقی پیدا شد و از لشکر و دیگر ۲۰ مقرّبان جدا ماند، و یاغی در تفحص و تفتیش حال او بود، با بُوقُورچېن نُویان و بُورغول نُویان در صحراها و کوهها می گشتند و در طلب ماکول و مطعوم می پویدند و چیزی حاصل نمی شد. دام ماهی داشتند در رودخانه انداختند و ماهی بزرگ درافتاد. و بُوقُورچېن نُویان بیرون می کشید، و از غایت گرسنگی و ضعف ۲۵

طاقت برکشیدن نداشت و بیفتاد. چینگگیزخان بر آنکه بوقورچی
نویان ضعیف و مضطر شده بود و بر ران او گوشت نموده تأسف
خورد و بوزغول را گفت: غم مخور و پریشان مباش تو تبر شو و
من اسکنه تا ران او را پر گوشت کنیم. بدین اندیشه عالی و عزم
قوی و قوت نفس دیگر باره کار چینگگیزخان و ایشان، چنانکه در
تاریخ آمده، بالا گرفت و عالم را مطیع و مسخر کرد.

و بوقورچی نویان و بوزغول نویان و اوتی کوچو، از شعبه
جلایر، نوکران قدیم چینگگیزخان بودند و همواره ملازم او؛ و
به وقتی که پادشاه شد تمامت امر را یزلیغ داد، بوقورچی و بوزغول
را نداد. زانو زدند که چگونه است که ما را یزلیغ نمی فرماید.
فرمود که مرتبه شما از آن بیشتر است که شما را یزلیغ معین دهم.
و در زمان اویختائی قآن تومن او را برادرزاده او بورالتائی دانست؛
و در زمان مینگگه قآن پسر بورالتائی بالجیق؛ و در عهد قوبیلای
قآن پسر بوزچی نویان آن تومن را دانست؛ و بعد از آن هم در
زمان قوبیلای قآن پسر بورالتائی چیرقامیش دانست.

و این بوزالتائی پسران بسیار داشته و همه امرای بزرگ
بوده اند، و از آن جمله یکی اوزتیمور باوزچی امیری بزرگ و
ایناق بوده و معروف و مشهور است. و در این ملک از نسل
بوقورچی نویان بکلامیش و پسر او اوجان که یاد کرده شد، و
تولک که او را به علت آنکه با سوکا دل دگرگون کرده بود به یاسا
رسانیدند. و توقولقوچربی که امیر هزار دست چپ بوده برادر
بوقورچی نویان بود. و در این وقت از نسل ایشان یایاس تورقاقون
نام در بندگی قآن امیر بزرگ است. و یاپاس به زبان ختایی مقدم
باشد، و تورقاقون نام است و چینگگیزخان در حق بوقورچی نویان
گفته که مرتبه او از خانان فروتر و از امرا و قراچو بالاتر است.

و بوقورچی نویان به مغولی گفته است که به وقتی که کلاغ زبان غلط کرد من نکردم. و به وقتی که مرغ کور را سر گرد برآید سر و دماغ من گرد بر نیامد و غلط نکرد؛ و به وقتی که خاک زمین بر آسمان رود و به وقتی که خاک آسمان بر زمین آمد من راه غلط نکردم: بدان سبب بدین مرتبه رسیدم که مرا بوقورچی ۵ می گویند.

و حال و قضیه او در اول با چینگگیزخان چنان بوده که در وقتی که چینگگیزخان هنوز جوان بود و اتباع و لشکر او برگشته و ضعیف حال شده، روزی از اقوام مغول دزدان آمده اند و اسبان او را دزدیده. در حال واقف گشته و صبر نتوانسته تا نوگران ۱۰ جمع شوند. بر فور تنها بر عقب دزدان روان شده. بر سر راه خنک سوارى را دیده ایستاده، و بوقورچی بوده. چون رسیده پرسیده که کیستی و موجب ایستادن چیست؟ گفته است منتظر ایستاده ام تا با تو سخن کنم. چینگگیزخان گفته که من تنها ام با من می آیی؟ جواب داد که برای آن ایستادم تا با تو بهم باشم. و ۱۵ در صحبت او روان شد.

و چون به دزدان رسیده اند، چینگگیزخان گفته است که من منگقله باشم و تو گجیگه من باش، بوقورچی گفته که اسبان از آن تواند بر من چه اعتماد می کنی. ممکن که چون تو بدوانی من بگریزم. من به منگقله بدوانم و تو گجیگه من باش تا نتوانم گریخت ۲۰ و بضرورت مقاومت نمایم. در این باب بسیار گفت و شنید کرده اند و مبالغت نموده. عاقبة الامر چینگگیزخان گجیگه و بوقورچی منگقله شده و دزدان را / گریزانیده اند و اسبان را باز گرفته. چینگگیزخان این معنی را بغایت پسندیده داشته و بر وی ۱۷۰ اعتماد تمام کرده ملازم گردانیده و معتبر داشته. والسلام. ۲۵

بسر سوم اُورناؤت كِلنگُوت

جهت آنكه او كِلنگي بوده بدین اسم موسوم شده. و تمامت شعب و اقوام كِلنگُوت از نسل وی اند و ایشان بسیار اند. باذای و قِشَلِق از این قوم اند، و ایشان را كِلنگُوت تَرخان گویند. چپنگگیز خان ایشان را تَرخان کرده؛ و هر چند كه از قوم كِلنگُوت اند تَرخان اسم غلم ایشان شده. و از فرزندان آن قوم بسیار هستند. از فرزندان باذای تَرخان خوارزمی و سادات تَرخان اند؛ و از فرزندان قِشَلِق اقوتای است امیر هزاره. و این باذای و قِشَلِق مقدم اَقتاچیان یا كَاچاران بوده اند كه امیری بزرگ از آن اُونگ خان بود. و سبب تَرخان گردانیدن ایشان در تاریخ به داستان چپنگگیز خان مشروح خواهد آمد.

و قوم قونجین يك شعبه اند از كِلنگُوت از جمله عمزادگان قُونگُتَان قَبچاقَتای كه در خراسان بود و عظیم فربه از این قوم بود. ۱۵ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَ اَحْكَمُ.

قوم هوشین

از امرای بزرگ این قوم [در عهد چپنگگیز خان یکی بُورغول نولان بوده و] در بندگی چپنگگیز خان اول بُوكاؤل و باؤزچی بوده، و بعد از آن كِرپكتو شده، و از آن پس امیر كِرپك گشته، و آنگاه امیر تومان، و من بعد امیر بزرگ معتبر دست راست. به مرتبه دوم بُوقوزچی نولان شده و كُوجهای بسیار داده. و چپنگگیز خان ایشان را عظیم عزیز و محترم داشته، تا به حدی كه گفته است كه دریغ نباشد كه بُوقوزچی بمیرد و دریغ نباشد و نشاید بُورغول

۲۰

ہمیرد. و خدمتہا کہ بُورُغُول بہ ہر وقت کردہ مشروح در تاریخ چینگگیزخان' خواند آمد. و او در جنگ لشکر تومات، کہ قومی از مغولان اند، ہرچند ایشان را مقہور گردانیدہ بود کشتہ شدہ. و در زمان اُوگتائی قاآن پسر او چوبوگور قوبیلای قایم مقام او بودہ، و بعد از او در زمان قوبیلای قاآن توجی کورگان بودہ ہم از ۵ اُروغ او. و راہ کورگانی او چنان بودہ کہ دختر قوتوق تو کہ برادرزادہ ہولاگوخان بود، شیرین نام، خواہر کالمیش آغا و از قولان خاتون زادہ بدو دادہ بودند.

و امیری دیگر بزرگ بودہ نام او ہوشیدائی بایقو. چینگگیزخان او را بال لشکر بہم بہ جوچی دادہ بود، و دست راست لشکر باتواو ۱۰ می دانستہ در آخر عمر عرضہ داشتہ کہ پیر و ضعیفم و این کار نمی توانم. و از قوم جوریات پلنگہ نامی را کہ مادر او را خواستہ بود آوردہ و نایب خود گردانیدہ؛ بعد از آن قایم مقام او شدہ. و این زمان امرای بزرگ از نسل او آنجا بہ همان کار مشغول اند. و در این ملک عربتائی کورگان است. و فرزندان او بکلامیش بیتکیچی ۱۵ کہ اکنون ہستند. و قوبیلای قاآن خاتونی داشتہ دختر بُورُغُول نویان، اوشچین نام، و از وی پسری آوردہ، نام او آباجی. والسلام.

قوم سولدوس

از این قوم ہرچند امرای بسیار بودہ اند لیکن کسانی را کہ ۲۰ مشہور و معتبر اند و بہ ہندگی چینگگیزخان منسوب، و حکایات / 71 ایشان روشن تر مقدم داریم، و قضایا کہ معظم ترست بیشتر شرح دہیم.

در زمانی کہ چینگگیزخان جوان بود و قوم تاپچیوت با او سر

مخالفت داشتند و لشکر و اتباع از او برگشته، و هنوز پادشاهی او را قوتی تمام پیدا نشده، روزی برنشسته به مهمی می‌رفته. در راه سنگی را دید که می‌گردید بی‌آنکه او را محرکی باشد، و برابر او می‌آمد. با خود اندیشید که این معنی بغایت غریب و عجیب است، همانا مرا در این راه نمی‌باید رفت. و در رفتن ساعتی متردد شد. اما بدان التفات ناکرده بر هوای دل روان گشته. اتفاق چنان افتاد که تَرَقُوتَائِی قِرِیْلُتُوق پادشاه قوم تَائِیچِیُوت، که خصم او بود، به وی رسید و او را بگرفت و دو شاخه کرده نگاه می‌داشت. و در آن زمان عادت نبود که گرفتگان را زود کشتند. پیرزنی بود تَائِیچُواپِگَاجِی نام، و او را جهت آن تَائِیچُو می‌گفتند که از آن قوم بود، و شوهری داشت از قوم مِرْگِیْت نام او معلوم نیست. و در این عهد اُوْجاوُزْغَائِی نام اِلِیچِی قَائِن که با ایکتای اِلِیچِی بهم آمده بود از نسل او است.

فی الجمله آن پیرزن پیوسته موی چینگگیزخان را به‌شانه کردی و ۱۵ شرایط خدمت به‌جای آوردی، و به هر وقت که گردن او به واسطه دو شاخ مجروح گشتی، قدری نمد بر آنجا نهادی و همواره شفقت نمودی. بعد از مدتی چینگگیزخان روزی فرصت یافت و با دو شاخ بهم بگریخت. و در آن حدود ناوُری بزرگ بود در آنجا رفت و دو شاخ را با خود به آب فرو برد، چنانکه از تن او بیرون از بینی بیرون نبود. از قوم تَائِیچِیُوت جمعی بر عقب او برفتند و طلب او می‌کردند. سُوْرْغَانْ شِیْرَه از قوم سُولْدُوس که پسر چِیلاوْغُونْ بَهَادُر بود، و او با پدر سُوْدُونْ نُوْلیان در میان آن قوم بود، و خانه او نیز در آن نزدیکی بوده، ناگاه نظر او بر بینی مبارک چینگگیزخان افتاد. دریافت که او است. پنهانی اشارت کرد تا سر بیشتر ۲۵ به آب فرو برد. و آن جماعت را گفت که شما در دیگر حوالی و

اطراف طلب می‌کنید تا من اینجا احتیاط کنم. ایشان را متفرق گردانید.

- چون شب شد چیئنگگپزخان را از آب بیرون آورد و دو شاخه از گردن او برداشت و به خانه برد، و بالای گردونی در زیر پشم بسیار پنهان کرد. بعد از آن جماعت طلب‌کاران پی او را تا آن موضع یافته بودند. گمان بردند که در خانه سوزغان‌شیره باشد. و در آنجا بسیار طلب و تجسس کردند تا به حدی که بارها آن پشم را به سیخ زدند و از میان آن پیدا نشد. چون حق تعالی دولت او خواسته بود، هیچ نوبت المی و رنجی به تن مبارک او نرسید، و او را نیافتند و برفتند.

- بعد از آن سوزغان‌شیره او را مادیانی کورنگ بداد و قدری گوشت و سیخ کباب، و از تیر و کمان و هر آلتی که در سفر به کار آید بعضی بداد و بعضی نه. و می‌گویند آتش‌زنه نیز نداد و او را روانه گردانید. و بدان سبب هنوز هرچند مدتی عظیم دارند لیکن سبب آنکه بعضی از این آلات و آتش‌زنه نداده، اندک تقصیری حواله کنند. و او را همانا در آن عذری بوده باشد تا قضیه فاش نگردد.

لَعَلَّ لَهُ عُدْرًا وَ أَنْتَ تَلُومُ

- و در آن مدت مادر و خواتین و قوم چیئنگگپزخان طمع از او منقطع گردانیده بودند. پسر چهارم او تولوی‌خان طفل بود، و در آن چند روز آخر هر لحظه می‌گفته است که پدر من به مادیانی برنشسته می‌آید. و مادرش او را جفا گفته و گوش مالیده که این چه هذیان است که این پسر می‌گوید و مردم او را به یاد ما می‌دهد و دل ما افکار می‌شود. و او ترك نمی‌گرفته و برقرار می‌گفته. تا آن روز که چیئنگگپزخان خواست رسید تولوی‌خان گفته است که اینک پدرم می‌رسد بر مادیانی کورنگ نشسته. و دو قورپقان بر

فترک بسته و مادرش برقرار می‌گفته که این چه وسواس است که این پسر را زحمت می‌دهد. و او به مبالغت مکرر می‌گفته که اینک می‌رسد.

بعد از ساعتی چینگگیزخان برسد بر مادیانی گورنگ سوار،
 ۵ و دو قورپقان بر قنجه بسته، جماعت به وصول او بغایت شادمان گشتند و خرّمی فراوان کردند؛ و از سخن تولوی/عظیم متعجب ماندند. و آن قضیه در خدمت چینگگیزخان باز راندند و صدقات و نذور به وفا رسانیدند. و سورغان شیرّه چون دانسته که این معنی که او چینگگیزخان را پنهان داشت پنهان نماند، از میان قوم ۱۰ تایچیوت بیرون آمدن لازم دانست. با خانه و اتباع کوچ کرده و به بندگی چینگگیزخان آمده. و چینگگیزخان او را و فرزندان و اشیاع او را بغایت نیکو داشتی و تعظیم و تمکین و اکرام تمام کردی.

و چیلانغون بهادر پسر سورغان شیرّه بغایت بهادر و مردانه
 ۱۵ بود و یک نوبت در رزمگاه ناکاه از اسب بیفتاد، و یاغی برو دوانیده تا بکشد. او برجسته و پیاده با نیزه برابر سوار آمده و قصد سوار کرده و گریزانیده و تا یک فرسنگ دوانیده. چینگگیزخان معجبها نموده و گفته که یکی که از اسب بیفتد چگونه طاقت برخاستن و جنگ کردن داشته باشد، و اگر نیز بود پیاده چگونه ۲۰ برابر سوار رود و مظفر بازگردد! پیاده ندیدم که جنگ آورد

سر سرکشان زیر چنگ آورد
 مثل این بهادر ندیده‌ام. و چون چینگگیزخان بکرات با تایچیوت جنگ کرد و مصافها داد، عاقبه الامر در جنگ آخرین چیلانغون ۲۵ بهادر با تازقوتای قیرپلنوق که پادشاه تایچیوت بود جنگ کرد [و

مصافها داد. و او عظیم بهادر و بلند بالا و با ضخامت بوده، و
چپلاؤغون بهادر بالای کوتاه داشته نیزه را بر زهار قیر پلئوق
زده و خواسته که او را بجنباند و از اسب بیندازد. نتوانسته نیزه
را رها کرده و بُن آن بر زمین زده و قوت کرده تا از زهار او
بگذشته به شکمش فرو رفته و از اسب بیفتاده. و در آن حالت گفته
۵ که اندیشه من آن بود که اگر دلم را به شمشیر پاره کنند نمیرم.
چنین شخصی حقیر و مختصر که پسر سوزغان شیر است مثل دسته
کنگر گن قاشان که چون تازیانه ای کوچک باشد نیزه بزند و نتواند
و رها کند تا من چنین کشته شوم.

۱۰

شعر

ز بیژن فزون بود هومان به زور

هنر عیب گردد چو برگشت هور

عاقبت تازقوتائی بدان زخم برد و جان را به مالک سپرد. و پسر
چپلاؤغون بهادر، سُدون نویان بوده که در زمان چینگگیزخان از
امرای دست راست بود و بغایت معتبر و معظم شد، و در زمان
۱۵ اویگتائی قان به حیات بود و ملازمت فرزندان تولوئی خان و
سُرُققتنی بیکی کرده، و در عهد قوبیلای قان پسرش قاچودر، جای
او دانسته، و قرب صد سال عمر یافته و خرف شده، چنانکه عروس
خود را نمی شناخته و می گفته او را به من دهید.

و از جمله خویشان او يك امیر دست راست بوده طغر پل نام، و
۲۰ هم از خویشان او امیری بزرگ بوده باؤزچی مُنگگه قان، نام او
چاران. و چون بعد از آن آرپق بؤگا را بدآموزی کرد، قوبیلای قان
او را به یاسا رسانید. و از پسران سُدون نویان که با هولاکوخان
به ایران زمین آمدند، سونجاق نویان بود. به راه یازغوچی و امیر
دست راست و امیر کزپک، و زیر دست گوکا ایلگائی نشست. و
۲۵

برادران او کِپْتی نُویان و آراتمُور ایداجی و تودان و تِمُور بُوقا و پسران سُونَجاق بایندو و عرب و آرغون بودند. و پسر بایندو بایان، و پسر عرب یمن، و پسر کِپْتی جیتائی، و پسران جیتائی قزان و زکی، و پسر تودان ملک و پسر ملک چوبان و پسران تِمُور بُوقا، تابیُوقا و شیخُتور و مبارک. ۵

و از جمله فرزندان سُدُون نُویان که در بندگی قوبیلای قساآن بودند، یک پسر، سَرَتاق نام، را به اسم ایلچی پیش هولاکوخان فرستاد. و عبدالرحمن با او بهم جهت محاسبه و بایان پسرزاده آلاق نُویان از قوم بَارین که اینجا بود و تعلق به قوبیلای قساآن داشت طلب داشته، او را اجازت مراجعت دادند، و در سال وفات هولاکو خان بازگشتند. و بایان آن است که ولایت ننگیلاس بگرفت. ۱۰

والسلام. /

73/

قوم ابلدورکین

این قوم شعبه‌ای اند از قوم سولدوس. در زمان چینگگیزخان به ۱۵ وقتی که با اوئنگخان مصاف داده بود و بازگشته، و به جانب بالجوته رفته، و ایلچی پیش اوئنگخان فرستاده و پیغامهای بسیار داده. چنانکه در تاریخ مذکور است آن ایلچی از این قوم بوده و نام او هَرَقْتی جیوُن. هَرَقْتی نام است و جیوُن چپ بود؛ و در این ملک هِنْدُو بیتِکچِی که در ولایت بادغیس خراسان امیرتومان قراوُناس ۲۰ بود، از او زوغ و عمزادگان او بوده. و هَرَقْتی جیوُن عظیم پیر و خرف شده و تا زمان مُنْگکَه قساآن در حیات بوده است. والسلام.

قوم بایاوت

- این قوم چند شعبه‌اند لیکن دو شعبه معروف‌اند، یکی را جدی‌اپن بایاوت گویند و دیگر را کِهَرُن بایاوت. و جدی‌رودخانه‌ای است در مغولستان. چون مقام ایشان آنجا بوده، بدان موضع منسوب گشته‌اند و اسم عَلم ایشان شده. و آنچه در صحرا می‌نشینند ایشان را کِهَرُون بایاوت گویند. یورت ایشان سِلَنگَه مُورَان است. ۵
دوسر آن قُوزْبَان کِهَت و بُورَه اُنْدور، که غُرُوق بزرگ است در آن حدود موضعی است؛ و دورترین که آن آب آنجا به سه شاخ می‌شود، آن را به یُورَت به سُدُون تُولیان داده بوده. و این زمان نیز اقوام سُولْدوس آنجا می‌نشستند و به ایشان تعلق دارند؛ و امرای ۱۰
ایشان قَاجیوُدَر است، و برادرش تَمَاجِی که به ایلچی آمده بود. و رودخانه‌ها که از بُورَه اُنْدور فرو می‌آید بدین تفصیل است:

از پیش کوه

شیره شِبَاوُتو کیبان تَلْدو

۱۵

از پس کوه

اینکه جوبقره بُورَان قُورَقِی سمرقوبقاتو توای

این آبهای نه گانه در سِلَنگَه می‌ریزد، و یک هزاره اُویرات از

نسل اوقای کرجو آنجا نشسته‌اند و محافظت آن مقام می‌کنند.

و در اوایل جوانی چپَنگِگِزخان که او را با قوم تَایچیُوت آغاز

۲۰ جنگ شده بود و لشکر جمع می‌کرد، اکثر قوم بایاوت با او متفق

بوده‌اند، و از جمله سیزده گُورَان لشکر او یک گُورَان ایشان

بودند. و آن قوم را نام اُوتگو فرموده. و این بایاوت راه آن

داشته‌اند که اُزوغ دختر به ایشان دهند.

و در زمان چپَنگِگِزخان امیری از امرای دست چپ بوده، نام

۲۵ او بُوقاگُورگان، دختر بدو داده و او از بایاوت جدی بوده، و

هُونْكَانْ كُورْكَانْ كه اينجا است از نسل او است. و امير هزارى ديگر هم از دست چپ بوده، نام او اُنْگور، بفايت معتبر، و چون پيشتر گُوجُورْ نُويان از قوم بيسوت بُوْكاوُل و باوُرْچي بوده و پير و ضعيف شده، بُوْرْغُولْ نُويان به جاى او بُوْكاوُل و باوُرْچي شده. ۵ و چون بُوْرْغُولْ نُويان امير تُوْمَانْ گشته و به كار لشكر مشغول بوده، به جاى او اين اُونْگور، بُوْكاوُل و باوُرْچي شده؛ و او را اُونْگور قيسات گفته اند.

و به زبان تايْمان بُوْكاوُل را قيسات گویند يعنى قيسمپشي كردن. و اين اُونْگور از قوم كَبَرْنْ باياوُت بوده و به وقتى كه شهر ۱۰ جُوْگْدو را، كه مسكن اَلْتَانْ خان بود. و او از آنجا رفته و خزايين و امراء او آنجا مانده، محاصره داده بودند و ستده. و قُوْتُقُو نُويان / و اين اُونْگور باوُرْچي را با نُوكران بهم فرستاده تا خزانه 74/ بيارند. نواب اَلْتَانْ خان از خزانه خدمتى داده اند، و قُوْتُقُو نُويان نسته و اُونْگور باوُرْچي ستده. و چينْگيْزْخان پُرسیده نپسندیده، ۱۵ و اُونْگور و نُوكران او را قاقمپشي کرده، چنانكه در تاريخ مسطور است. و نُوقائى يازْغُوچي و پدران و خويشان او از قوم چِدِيْ اَيْنْ باياوُت اند، و ذكر نسب او و اجداد بدین موجب است. در زمان چينْگيْزْخان سُوْرْقان نامى اُوْگچي چينْگيْزْخان بوده و چون مردى عاقل گربز بود و به اوقات فرصت سخنان نيكو ايراد مى کرده ۲۰ و با ياد مى داده، او را بزرگ و معتبر گردانیده، و از جمله اُوْتْگو بُغُول گشته.

در آن زمان كه چينْگيْزْخان هنوز پادشاه نشده بود و هر گردن كشى از اقوام سرورى و پادشاهى داشته اند، اين سُوْرْقان گفته است كسانى كه ايشان را هوس پادشاهى است، يكى اَلانْ اُوْدور ۲۵ است از قوم تاتار؛ و ديگرى سَچَه ييكي از قوم قِيَاثْ يَسُوْرْ كين؛ و

جائوقه ساچان از قوم جاجپرات. اینها دعوی بزرگی می کنند و هوس پادشاهی دارند، لیکن عاقبت تموجین بر سر آید و پادشاهی به اتفاق اقوام بر او مقرر گردد. چه استعداد و استحقاق آن کار او دارد و تأیید آسمانی و فرّ شاهی بر جبین او ظاهر و لایح است. آخر الامر چنان بود که او گفت.

۵

و این سورقان پسری داشته کُوکچو نام، و کُوکچو را پسران بوده اند از آن جمله یکی ئوقائی یارغوجی و پسران او ئوقتمور و آلفو و اِسن بوقا بودند؛ و پسران دیگر کُوکچو، جولجی باؤزچی و مصطفی بپتکچی ئویان در حیات قان یارغوجی بوده. و قدان پسر اورغتمو هم خویش ایشان بوده، و ئودائی یارغوجی همچنین. و کُوک ۱۰ بپتکچی که با هولاگوخان آمده بود و مقدم بپتکچیان مغول عمزاده ایشان است و پسران او کُوک بُوری؛ و پسر کُوک بُوری، رمضان و ئوقبا و بُلغان خاتون، که خاتون آباقاخان بود از جمله عمزادگان و برادرزادگان ئوقائی باؤزچی بودند. و امیری بزرگ در عهد چپنگگیزخان بوده او را قوبیلای قورچی گفته اند و بعد از چپنگگیز ۱۵ خان در حیات بوده، و بعد از ئولوی خان در خدمت فرزندان او و سزققتنی بیکی ملازم بوده. و قوبیلای قان خاتونی داشته با یاؤجین نام، از این قوم بود و از او پسری آورد نام او طوغان. و شیرکی پسر منگکخان [را] مادر هم از این قوم بوده با یاؤجین نام.

قوم گنجیت

۲۰

از این قوم امرا و مردم بسیار معلوم نشده، لیکن در زمان چپنگگیزخان چون امرا را با لشکر بهم بر فرزندان بخش می کرد، چند امیر با چهار هزار لشکر به پسر بزرگین خود جوجی خان داده،

از آن جمله يك امير، نام او قُونَن نُوِيَان از اين شعبه بوده. و در
 اُولوسِ قُونچې که از فرزندان اُورْدَه از اُورُوغِ جُوچې است. هُورَان
 نام که معروف و بزرگت امراي آن اُولوس بوده، از نسل او است:
 و اين زمان فرزندان و آقا و اپني او آنجا اند. والسلام.

قسم دوم از فصل چهارم در ذکر اقوامی از اتراك كه ايشان را نيرُون گويند.

- و ايشان قومی از اقوام مُغول اند از نسل آلان قُواً به تجديد در وجود آمده كه آلان قُواً از نسل قورُلَاس بوده كه قورُلَاس شعبه‌ای است از مُغول دُرُلُكپن و آلان قُواً به زعم و تقرير ايشان بی‌شهر ۵ از نور آيستن شده، و سه پسر از او در وجود آمده. و كسانی كه از نسل و ذريت اين سه پسر باشند ايشان را نيرُون گويند، يعنی صلب. و اشارت به صلب طاهر است كه/ از نور در وجود آمده. و ۱۷۵ اين اقوام كه از نسل آلان قُواً و اين سه پسراند بر سه قسم اند:
- اول آنانكه از نسل آلان قُواً باشند تا بطن ششمين او. قَبُلُ خان ۱۰ و ايشان را جمله نيرُون گويند به سبب مذکور. و همچنين برادران قَبُلُ خان را و فرزندان و اعقاب ايشان را تمامت اقوام نيرُون گويند، و تفصيل شعب اقوام ايشان بدین موجب است كه مثبت می‌شود.

قوم قَتَقَيَن

این قوم از نيرُون اند، از پسر بزرگتر آلان قُواً منشعب گشته كه نام او بُوَقُون قَتَقَي است و در زمان چپنگگيز خان با او مخالفتها

نموده‌اند؛ از آن سبب در هر اُولوسِ بسیار باشند، لیکن چنان معروف و مشهور نیستند. و از آنچه معتبران در عهد چینگِ گِزْخان هاقوچو بَهاؤر امیری بزرگ و مقدّم بوده که با بُو یَزو وُ خان نایمان یکی شده. و دیگر امرای بزرگ که در این عهد بوده‌اند بدین ۵ تفصیل‌اند.

قوم سالجیوُت

این اقوام از پسر میانگین اَلانْ قُوا منشعب گشته‌اند که نام او بُو اَتو سَالجی بوده. و امرای بسیار از نسل ایشان‌اند، لیکن سبب آنکه در زمان چینگِ گِزْخان با او مخالفت بسیار کرده‌اند بسیاری از ایشان کشته شده‌اند. و در آن عهد از این قوم امیری بوده ۱۰ سَامُوَقَه نام. هر چند مقدم لشکر نبوده، چینگِ گِزْخان چند نوبت او را لشکر داده و به مہمّات بزرگ فرستاده، از آن جمله یکی آنکه یکی از امرای اَلْتانْ خان با لشکر بہم از وی برگشته بود و میل به جانب چینگِ گِزْخان کرده، و این سَامُوَقَه را با لشکری نامزد فرمود تا برفت و آن امیر را با لشکر به بندگی آورد. ۱۵

و بعد از آن شهر جُونْگْدو را که اکنون ذایِرُرو می‌گویند با آن لشکر ختای بہم که اہل شده بودند محاصرت کرد تا بستند؛ و مال و خزاین و امرای اَلْتانْ خان که در آنجا بودند به دست آوردند، و چند نوبت دیگر او را به مہمّات بزرگ فرستاده. و این سَامُوَقَه ۲۰ از آنکه کسی نام بز بردی طیرہ کردی و در خشم رفتی، سبب آنکه در کودکی با بز جمع شده بود. و ہر آینه ہر کہ بز بازی کند مردم او را بز گیرند. و بدین سبب با شیکِی قُو تُو قُو نُو یان جنگ کرده و میانشان به وحشت انجامیده، بعد از آن آشتی کرده‌اند و قرار

داده که من بعد از آن لفظ نگویند. شخصی دیگر با او گفته که اگر نام بز بگویی چیزی به تو دهم. او به زبان خود بز گفته. قُوتو قُوتو یان از آن معنی واقف شده و گفته که با من آن همه دلماندگی و خصومت کردی و عهد کردیم که من بعد لفظ بز نگوییم، تو به جهت محقر چیزی به زبان خود می‌گویی و تحمّل می‌توانی! و ۵ قُوتو قُوتو شمشیر برکشیده و رانده تا بر وی زند، بر پسِ زین کوه آمده و به وی نرسیده. مردم در میان آمده‌اند و مانع شده.

و در ولایات ایران زمین از این قوم شیخ سیوینچی است و برادر او بالثو سیوینچی. و چون چینگگپزخان از پدر کوچک باز مانده بود، دو شخص از خویشان او که ملازم پدرش پیسوکائی بهادر بودند از ۱۰ او برگشتند؛ و بعد از آن چند قوم از مُغول دُرُلکپن با وی متفق شدند و مسخر او گشتند. با جَامُوقَه سَاجَان کِنگَاج کرده، ایلچی [که نام او... بود] پیش قوم قَتَقین و سَالجیوت فرستاده. و عادت ایشان در آن عهد چنان بوده که سخن مسجع مغل و معنی گویند. ۱۵ سخنانی که بر زبان ایلچی فرستاده‌اند / از آن طرز بوده و ایشان فهم نمی‌کردند و در آن فرو ماندند.

جوانی در میان ایشان [بود]... نام گفته است که معنی این سخن آن است که اقوام بسیار مانند قُنقِرَات و ثَاثَار و دُرُلکپن که به ما هیچ تعلق نداشتند جمله با ما متفق و دوست شدند. ما که آقا و ۲۰ اپنی و خون یکدیگریم متفق گردیم و دوست شویم. ایشان قبول نکرده‌اند و شوقثویی که مُغولان از شکنجه و خون می‌پختند از دیگ برآورده و بر روی آن ایلچی زده‌اند، و به استخفاف و استهزای تمام او را بازگردانیده. بدان سبب عداوت و کینه زیادت شده و جنگ و فتنه میان ایشان قائم گشته، و بکرات مصافها داده‌اند و جنگها کرده.

عاقبة الامر چینگگیزخان غالب آمده و از ایشان بی اندازه به قتل آورده. و هرچند بسیار بودند اندك باز ماندند، و آن بقیه چون خویش بودند. جمله منقاد و بنده شده اند، و بعضی مطیع دیگر اقوام مغول گشته. و این قوم را از خویشاوندی چینگگیزخان هیچ مرتبه نمانده الا آنکه چینگگیزخان فرموده که دختران ایشان ۵ نخواهند و ندهند، چه راه خویشی دارند تا از دیگر اقوام مغول ممتاز و پیدا باشند. والسلام.

قوم تاییچپوت

در بعضی نسخه های تواریخ مغولان چنان آورده اند که قوم ۱۰ تاییچپوت از پسر دوم دوتوسومن تاییچپوت نام در وجود آمده اند و منشعب شده، و دفتر آلتان دفتر که در خزانه خانان همواره به دست امرای بزرگ محفوظ بوده مطالعه رفت. و روشن و معین نبشته است که تاییچپوت از چرقه لپنقوم پسر قایدو خان پدید آمده اند؛ و هیچ جا ذکر نسل تاییچپوت نیست. این قدر هست که او برادرزاده ۱۵ خود قایدو را از جلاپیر نگاه داشت، و با او بهم بیرون آمدند و در رودخانه اوتن مقام ساخت. بدین سبب همانا روایت متن درست تر باشد.

و چون اقوام تاییچپوت بسیار بوده اند ممکن که فرزندان تاییچپوت با ایشان مختلط شده باشند و آن نام یافته. و غالب آنکه چنین است ۲۰ و الا ذکر فرزندان و نسل او جایی آمده بودی. این اقوام تاییچپوت شعب و قبایل بسیار شده اند و اصل نسب ایشان چنان است که قایدو خان را سه پسر بوده، نام بزرگتر بای سنگگور که شعبه پدران چینگگیزخان از او است، و سوم را نام چاوجین که دو قوم

اُرَیْگَن و سِپچپُوت از نسل او ی‌اند، و پسر میانه رانام چَرَقَه لِنُقُوم بوده؛ و تمامت اقوام تاپچپُوت از او منشعب شده‌اند. و چَرَقَه لِنُقُوم اسم [و] لقب خِتایی است. معنی لِنُقُوم امیر بزرگ باشد. و مُنولان چون لِنُگوم نمی‌دانند لِنُقُوم می‌گویند. و چَرَقَه لِنُقُوم به وقتی که بانی سِنُگُفور برادر او نمانده، خاتون او را که مادر ۵
تُومینه‌خان بود به یَنگه ستده، و از او دو پسر آورده: یکی کِنْدُوچینه، و از آن دیگر اُولُکچین چینه. و آن خاتونی که خود خواسته پسران داشته: یکی قایم مقام پدر و مشهور بوده، نام او سُوَرَقْدوچینه بود، و قعدود تُومینه‌خان بوده. و پسر او که قایم مقام شد هَمَبَقای قان بود که قعدود قَبِل خان بوده. و پسر هَمَبَقای قان ۱۰
قایم مقام او تائیشی که قعدود بَرَتان بَهادر بود و در آن وقت آقا و اپنی جمله با همدیگر موافق بوده‌اند. و چون قوم تاتار متابع پادشاه خِتائی بوده‌اند و هَمَبَقای قان را ناگاه بگرفتند و پیش اَلَتان خان فرستاد، تا او را بر درازگوش چوبین دوخته هلاک گردانند.

۱۵

از فرزندان قَبِل خان قُوتله قان به مکافات آن به جنگ خِتائی رفته و بسیاری از ایشان کشته. بعد از آن تا به روزگار پیسُوگای بَهادر آن اقوام تاپچپُوت از فرزندان و عمزادگان بسیار که در وجود آمده بودند و نام ایشان معلوم نه (مگر از آن جمعی که پادشاه و پیشوای قوم بوده اند) جمله با پیسُوگای بَهادر موافق و ۲
مُتفق و دوست / بوده‌اند. و در زمان چینگگیزخان به موجبی که در تاریخ او آمده مناقشت و منازعت آغاز نهادند. لیکن فرزندان گِنْدوچینه و اُولُکچین چینه جانب چینگگیزخان گرفته‌اند و در زمان او از فرزندان و فرزندزادگان هَمَبَقای قان و قَدان تاپیشی آنچه مشهوراند و مقدّم و پیشوای آن قوم بوده و با چینگگیزخان مقاومت ۲۵

کرده بدین تفصیل اند:

تودای

پسر قَدَان تاپیشی بوده و او را پسری بوده جُوچی خان نام او
و این غیر آن جُوچی خان است که پسر قُوتُلْقَان بوده و با چینگگیز
خان متفق و آقای التان خان بوده. پدر شُودُون نوین از شلدوس و ۵
چبه از بیشوت بدو تعلق داشته. و حکایت ایشان در شعبه ایشان
آمده از او گریخته اند و به بندگی چینگگیز خان آمده. چبه از آن
تودای بوده و نام او چیر قُواتائی بوده است. چینگگیز خان او را چبه
نام نهاد، سبب آنکه چون پیش وی آمد از او پرسید که اسب دهن
سپید من که چپلاو غُون بَهَادُر برنشسته بود که کشت؟ گفت من.
چینگگیز خان فرمود که این مرد لایق جَبَلَمِشِی است یعنی جنگ.
بدان سبب نام او چبه شد.

و می گویند در زمان ییسوگائی بَهَادُر يك نوبت به جنگ
تایچیوت رفته اند و با اقوام قُنْتُقْتَان وعده کرده، و ایشان پیشتر
به جنگ رسیده اند، و قوم تایچیوت بسیاری از ایشان کشته اند. ۱۵
ناگاه ییسوگائی بَهَادُر رسیده و قوم قُونْگُقْتَان را از دست اقوام
تایچیوت خلاص داده. و تایچیوت از آن قوم چندان کشته بودند که
هفتاد گردون از استخوان ایشان بار کرده اند و آورده. و این حال
مثلی مشهور شدم.

آدال خان

از نسل هَمْبَقَائِ قَان بوده و در عهد ییسوگائی بَهَادُر بوده است
و مناقشتی و مخالفتی ننموده. و در آخر عهد او و زمان چینگگیز

- خان تَرَقُو تَائِ قِير پِلْتُوق بوده و معنی قِر پِلْتُوق بغیل و حسود باشد. چون آن صفت داشته بدان اسم مُتسم شده. با یِیسوگائی بهادر فتنه آغاز نهاده، و با چینگگیزخان خصومت و حربها کرد. اقوام تَائِچِیُوت تا آخر عهد قَدَّان تَائِیشی همواره پادشاهی و سروری معتبر داشته اند و جمله در تحت فرمان او می بوده و تمامت یکدل. ۵
- بدان سبب مهین ایشان تودای که در زمان چینگگیزخان بوده و خویشان و عمزادگان ایشان تَرَقُو تَائِ قِير پِلْتُوق و بَغَاچِی و قُورپِل بَهَادُر خواسته اند که از برادران یکی را به پادشاهی بنشانند. به جهت منازعت و اختلاف با همدیگر نساخته اند و میسر نشده. و تَرَقُو تَائِ با بَغَاچِی مصاف داده، و بَغَاچِی يك نوبت اپل چینگگیز ۱۰
- خان شده، و دیگر باره با پیش اقوام تَائِچِیُوت رفته. و در آن وقت که چینگگیزخان را با ایشان منازعت و محاربت افتاد، مخالفت میان ایشان با همدیگر برقرار بود، و بدان سبب بر ایشان غالب شد. چه عم زادگان هریک سرکشی می کردند و بواسطه منازعت یکی را به پادشاهی معین نگردانیدند. و چندانکه پیران روزگار ۱۵
- دیده مثل کُوکْدَائِ از اقوام اُوزْناوُت و مِثوکان و تِیمُوزْیُوزْکِی ایشان را نصیحت کردند نشنیدند. و هر یلون نام خاتون طُغْرِپِل پسر تُوْدَائِ به خانه این کُوکْدَائِ او را نصایح نیکو کرده و گفته که هَمْبَقَائِ قَاآن را ده پسر بودند و به وجود ایشان تمامت دوستان ۷۸
- شاپه شدند و گفتند پادشاهی در خاندان / ایشان نماند. این زمان ۲۰
- سبب اختلاف و ناموافقی پادشاهی از دست شما بخواهد رفت.
- خاتون چون با خانه آمده، این نصایح را با شوهر خود طُغْرِپِل گفته. و او نزد پدر خود تُوْدَائِ رفته و تقریر کرده. درو مؤثر آمده، و دیگر بار جمع شده اند تا سازگاری کنند. در اثنای آن میان تَرَقُو تَائِ و بَغَاچِی مصاف افتاده. جماعت در میان آمده اند و پرسیده ۲۵

که موجب نزاع چیست. بَغاچِی گفته که او مال و گله و رَمه مرا و آقا واپنی ستده. و تَرَقُو تائی گفته که بَغاچِی مرا تَرَعُون اِمه گرفته یعنی زن و فرزندی می خواهم که مردی و قدرت خود به او باز نمایم. و بواسطه آن منازعت بَغاچِی اپل شده بعد از آن پشیمان شده و برگشته. ۵ و تودائی اگرچه به پادشاهی ننشست، لیکن پادشاه زاده بود و معتبر و پسران داشته. مهتر ایشان طُفرِیل، که چینگِگِزخان او را طُفرِیل دُوو می گفته؛ و پیغامها که میان چینگِگِزخان و او نگ خان بود او ادا می کرده، چه ملازم او نگ خان می بود. و عاقبه الامر چون چینگِگِزخان بر تائیچِپوُت غالب شد بیشتر را بکشت و بقیه ۱۰ السیف بنده او شدند. والسلام.

قوریل بَهاُدر

از جمله عمزادگان تَرَقُو تائی قیرپَلتوق بوده و با وی متفق.

اَنگَمُو هُو قوچُو

او نیز هم از عمزادگان ایشان است. والسلام.

۱۵ جدول شعبه و اسامی ایشان داخل جدول شعبه قایدو خان آمده، از آنجا مطالعه باید کرد تا کیفیت شعبه ایشان نیکو معلوم و مفهوم گردد. و اقوامی از نِپُرُون و غیرهم که با تائیچِپوُت متفق بوده اند این جماعت اند. بعضی از قوم اُورُوت مَنگُکُوت مقدم ایشان اُورُوت بُرُوت و بعضی از قوم جُوزیات مقدم ایشان اُلُوگ بَهاُدر و طُغائی

دالو و ماغوی یاداقایا. و به هر وقت جائوقه نیز متفق می‌شده و باز برمی‌گشته. و قوم اپکیراس و قوم نوباقین و قوم قوزلاس و قوم بآرپن و قوم قتقین و قوم سالبیوت بعد از آن اقوام دیگر به ایشان پیوسته‌اند و دیگر باره برگشته. جوله و قاپیان یکی هم از امرای قوم تاییچپوت بوده‌اند و با جاگمبو برادر اونگ خان دوست و متفق و بدو پیوستند. و به وقتی که اونگ خان با چینگیزخان مخالفت کرد موافقت او نمودند؛ و این قوم در هر الوسی امرا و قبایل بسیار هستند. و در این ولایات پسران کلتگای اوداچی، سرکیس، قبا، سمغار، موراغان از این قوم‌اند.

۱۰

قوم هرنگان و سیچپوت

دو قوم‌اند و ایشان از چاوجین در وجود آمده‌اند که پسر کوچکین قایدو خان بوده، برادر کوچکین بای سینگفور / و ۱۷۹ چرقه‌لینقووم چنانکه در شعبه تاییچپوت شرح بعضی داده شد، و تفصیل این دو شعبه و بعضی احوال ایشان بدین موجب است: ۱۵

شعبه اول قوم اریگان

از این قوم در ولایات ایران زمین کسی که از اهل اعتبار باشد و معروف و مشهور بود نیست، لیکن در ولایت مغولستان از استخوان ایشان بسیار هستند مردم بزرگ از این قوم. ۲۰

شعبه دوم سِچِیُوت

بسیاری مردم بزرگ از این قوم بوده‌اند و هستند، لیکن در این ملک کسی که معتبر و مشهور باشد علی‌الیقین معلوم نشد. و ۵ در زمان چینگگیزخان به وقتی که امرا و لشکر را بر شمهزادگان قسمت می‌کرد مונگدو نویان را از این قوم به جوچی‌خان داد، و در عهد پاتو لشکر را او دانسته. و این زمان امیری بزرگ که پیش توتائی است نام او چَرَکَس از نسل او است. والسلام.

قوم چیتس

۱۰ ایشان هرچند از قوم تاپچیوت بوده‌اند لیکن در وقت جنگ چینگگیزخان و تاپچیوت با چینگگیزخان متفق بودند. و این شعبه از دو پسر چَرَقه‌لینقُوم‌اند، چنانکه در شعبه او شرح داده شد که زن برادر خود را بغواست، و دو پسر از او در وجود آورد: یکی را نام گُند و چینه، و دیگر را اولگچین کرده. و چیتس جمع چینه ۱۵ باشد. و معنی این دو نام مذکور گرگ نر و گرگ ماده باشد. و کسانی که از شعبه آن فرزندان باشند ایشان را چیتس گویند. و بعضی آن قوم را نُگوز نیز گویند و قومی دیگر را دُرلکین مغول خاص هم نُگوز می‌گویند. و آن قوم شعبه‌ای از آنان‌اند که از ارگنه‌قون بیرون آمده‌اند و به هفتاد دم آهنگران کوه‌آهن گداخته، ۲۰ چنانکه در فصول سابق یاد کرده شد. و جاوَرچی امیر هزار در این ملک از نسل ایشان بوده و در این ملک از این شعبه چیتس کسی که معتبر باشد معلوم نشد. والسلام.

قوم نوباقین و اورۇت و منگقوت

- از نه فرزند تومېته خان پسر بزرگتر را نام چاقسو بوده؛ و از فرزندان او سه شعبه برمی‌خیزد: یکی را قوم نوباقین گویند، و دیگر را قوم اورۇت، و سوم را قوم منگقوت. اقوام نوباقین و اورۇت در زمان چینگگېز خان با قوم تايچيوت یکی شدند و دشمنی و مخالفت بسیار با چینگگېز خان کرده‌اند. و از آن اقوام این زمان در این ملك کسی نیست. در عهد چینگگېز خان مقدم قوم اورۇت آنچه معلوم است اورۇت بُرۇت بوده که مخالفت کرده‌اند. و به روایتی چنین می‌گویند که اقوامی که از قدیم باز خویش یکدیگر دارند و از يك اصل این جماعت‌اند که مفصل می‌شود قونگقتان، سونیت، قرقیز، بَرۇلاس، تارین ایلینکت، ایلجت، ککومان، اورۇت، منگقوت، اورۇتاوت، آزلات، بېشوت / و از امرای معتبر که در بندگی چینگگېز خان بوده جدی نوبان [بوده]؛ و تاریخ او در این فصل بگوییم؛ و از آن قوم نوباقین معلوم نیست. و از قوم منگقوت نیز اکثر اقوام اورۇت بهم میل به جانب تايچيوت کردند، مگر قویلدازساچان که با اتباع و اشیاع خود با چینگگېز خان موافقت نمود و کوچ بسیار داد، چنانکه شرح آن علی‌حده بیاید. و چینگگېز خان او را آندا می‌گفته.
- دیگر از قوم منگقوت در آن زمان سه برادر بوده‌اند، و دو عزم کرده تا به قوم تايچيوت پیوندند. برادر کوچکین با ایشان گفته که ما از چینگگېز خان چه بد دیده‌ایم که از او جدا شویم و به خصمان او پیوندیم. ایشان از او در تاب رفته‌اند و خشمناک گشته. برادر بزرگین تیر کبیتر بر میان او زده؛ و دیگر برادر و تمامت نوگران او را به تیر زده‌اند و کشته، و خان‌ومان و

فرزندان و خیل‌خانه و مواشی او را جمله غارت کرده. پسر کوچک شیرخواره داشت از زنی که از قوم بَرَقُوت خواسته بود، و آن قوم بدان حدود نزدیک بوده‌اند، خویشان آن زن آن کودک را به خیل خانه خود برده‌اند، و اعمام او قصد کرده تا او را [نیز] هلاک کنند.

۵ ایشان کودک را در میان پشم پنهان گردانیده‌اند. و اعمام طلب او می‌کرده تا غایت که پشم را سیح می‌زدند. حق تعالی او را نگاه داشت و آسیبی به وی نرسید. بعد از مدتی گمان بردند که آن بچه پیش ایشان است. دیگر بار به قصد او برخاستند. و ایشان او را در زیر دیگی پنهان داشتند. چون بقای عمر او مقدر بود او را نیافتند. بعد از چند سال که حق تعالی چینگگیزخان را قوت داد تا قوم تاییچپوت را و دیگر اقوام که متابع و مطیع ایشان بودند ضعیف حال گردانید. قوم بَرَقُوت آن بچه را نگاه داشته بودند و جدی نام کرده. به بندگی چینگگیزخان آوردند [و بدو سپردند. و او ایشان را نواخت و دلداری فرمود، و آن کودک را غمخورگی نمود. چون بزرگ شد امیری بزرگ گشت و نام او جدی‌نویان شد].

۱۵

و چون چینگگیزخان قوم تاییچپوت را بکلی مقهور گردانید، و قوم اُورُوت و مَنگُتوت از راه عجز و اضطراب ایل شدند، اکثر ایشان را به قتل آوردند، و باقیان را تمامت به بندگی به جدی نویان داد. اگرچه خویش او بودند به حکم فرمان بنده او شدند. و تا این زمان لشکر اُورُوت و مَنگُتوت برقرار بنده اُورُوغ جدی نویان‌اند. و او از جمله امرای بزرگ دست راست بود و همواره ملازمت بندگی چینگگیزخان نموده، و به زمان اوجتای در حیات بود و ملازم سُرُقُتئی بیکی و فرزندان تُولُئی‌خان. و بعد از آن در زمان قوبیلای قاآن پسرزاده او مَنگُتودای جای او می‌دانست.

۲۵

و در این ولایت از اوروغ او مَنگُودای پدر قُتلُغ شاه نُوپان
 امیر هزار قوم مَنگُوت بود. برادرش هُلقو تُو قورچی امیر کِزپک
 بود، و امیر تومان قرا اُناس نیز شد. و پسران هُلقو تُو چابئی و
 برادرش جلال الدین و پسران مَنگُودای قُتلُغ شاه نُوپان که امیر
 بزرگ پادشاه اسلام است، و تیمور بوقا که امیر هزار است. و
 ایشان را دو سه برادر دیگر بود وفات یافتند. و مرتد نیز از جمله
 عمزادگان ایشان است و در عهد هُولاکُو خان قودوسون نُوپان از
 این قوم مَنگُوت بود امیری بزرگ از امرای کِزپک و هُولاکُو خان
 او را از امیری کِزپک معزول کرد و خویشاوند او تیمور نام را به
 جای او نصب فرمود. و او تا چاغ آرزون خان زنده بود. ۵

و هوشیدای نام شهنه بغداد هم از این قوم بود. و حکایت
 قویلداز ساچان چنان بوده که در عموم اوقات با چینگگیزخان موافقت
 نموده و کوچ بسیار داده، و او را آندا می گفته. و در وقتی که از
 جنگ اوئنگ خان بازگشته به بالجونه می رفت و از آنجا برون آمد،
 لشکر او چهار هزار و شصت نفر بودند و بلوک شده به راه
 می آمدند. از آن جمله دو هزار و سیصد نفر از قوم اوزوت و
 مَنگُوت بودند و هزار و سیصد نفر چینگگیزخان با دیگران. و
 از لشکر اوزوت و مَنگُوت هرچه اوزوت بودند امیر ایشان کِشتی
 نُوپان بوده. هرچه مَنگُوت قویلداز ساچان. و از جمله / کوچها
 که او را داده یکی آن است که در وقتی که چینگگیزخان [با اوئنگ
 خان] به موضع قلاجهت ایت مصاف می داد اتباع او اندک بودند و
 از آن اوئنگ خان بسیار. چینگگیزخان از امرا پرسیده که چگونه
 کنیم. کِشتی نُوپان مقدم اوزوت مترد مانده تازیانه بر یال اسب
 می مالید و سخن نمی گفت.

قویلداز ساچان گفته است که پادشاه و آندای من نگاه کند بدان ۲۵

پشته که از پس پشت یساغی است و نام آن کُویْدان است، من بدوانم. اگر خدای تعالی راه دهد و از یاغی بگذرم، تُوَقِ خود بر آن پشته به زمین فرو برم. لشکر چون آن را ببینند میل بدان جانب کنند تا یاغی را بزنیم؛ و اگر خدا راه ندهد و بمیرم فرزندان مرا نگاه داشتن چپَنگُگِزخان داند. بر آن موجب بدوانید و راه برو گشاده شد و لشکر کِرَایَت را بزد. و این حکایت مشروح در تاریخ نوشته است.

و بعد از و پسرش مُونُگْکَا قَلْجَا جای او دانسته، و مولقِر قَلْجَا که با چُورْمَاغُون نُوْیان آمده بود، از نسل ایشان بود. و از اُورُوغ او در بندگی قَاآن بسیاراند و در این مُلک خلیفه و مِگِر پَتَی از فرزندان او بودند. و نُوْر پَکِی یَا زَغُوجِی که در عهد اَبَا قَاخان بود و بعد از آن در چَاغ گِیْخَا تُو نیز امیر و ملازم بود، هم از نسل ایشان است. و از قوم مَنگْغُوت امیری بوده که با اُونُگْخان متفق گشته، مَطْغای قُولْغای نام، و مَطْغای کِهَر پِن نیز گفته اند. و معنی کِهَر پِن دزد و ۱۵ دروغگوی است. و در میان مَغُول هر که را بدین صفت موسوم گردانند بغایت برنجند. و چون او به چنین نام مشهور گشت دایم غمگین بودی. و از قوم اُورُوت در زمان چپَنگُگِزخان امیری معتبر کِهَتَی نُوْیان بوده، و برادری داشت امیری بزرگ، بُوچُز نام. و این کِهَتَی نُوْیان بغایت بزرگ گشته و از امرای دست چپ بوده. ۲۰ و از حکایات او یکی آن است که شبی در اُورْدوی چپَنگُگِزخان کِز پَک بَشْلا مِیْشِی کرده. چپَنگُگِزخان خوابی هولناک دیده بیدار شده و روشنائی خواسته. و در اُورْدو خاتونی بوده اَبَقَا بیکِی نام دختر جَاگْمَبُو. و با آن خاتون گفته که من پیوسته با تو نیک بوده ام و از تو هیچ بدی و خیانتی ندیده ام. این دم خوابی دیدم و خدای ۲۵ تعالی فرمود که ترا ببخشم؛ باید که دل بد نکنی. و آواز داده که

در بیرون کیست؟ کِهتې نُوپان که در کِزیک بود، جواب داده که منم. او را به اندرون خوانده و گفته که این خاتون را به تو بخشیدم، او را بستان. کِهتې از آن قضیه بغایت ترسیده است. چینگگپزخان او را تسلی داده و گفته که مترس که این سخن راست می گویم. و با خاتون گفته که یک باؤزچی نام او [آشیق تیمور ۵ است] و فلان کاسه زرین که من بدان قِميز می خوردم جهت یادگار به من بگذار. و باقی تمامت اُوزدو و ایوغلانان و خیل و حشم و خزاین و گله و رمة تمامت به خاتون داد، و او را به کِهتې نُوپان بخشید. والسلام.

قوم دُوزبان

۱۰

این قوم از نپزُوناند و به قوم بَارین نزدیک و از یک اصل منشعب گشته. و در عهد چینگگپزخان با اقوام نایچپوت یکی شده اند و مخالفت بسیار با او کرده. و از جمله امرای ایشان که معتبر و مشهوراند بُولدُاقا است که در خدمت قوبیلای قآن هم چینگگسائنگ بوده و هم باؤزچی، و به راه رسالت بدین مُلك آمده. ۱۵ و امیری بزرگ و معتبر و مشهور است و پدرش یوزکی نام باؤزچی چینگگپزخان بوده، و به اُزدوی خاتون بزرگ بُورته اوجین تعلق داشته. و از جمله هزاره خاص یک صده او دانسته. و فرزندان امیر بُولاد در بندگی قآناند. و امیر ماُزوق قوشچی که بزرگ و سرور قوشچیان بود هم از این قوم بود. و امرا و خواتین ۲۰ بزرگ در هر عهدی از این قوم بوده اند، و قوبیلای قآن را از این قوم خاتونی بوده دُزبچین نام، مادر هُوکچی. /

قوم بآرين

این قوم بآرين به قوم دوزيان نزديك اند، و از اصل ايشان منشعب گشته. و قوم سوقيوت نيز از قوم بآرين منشعب گشته اند. و در اصل چنان است كه سه برادر بودند. و اين هر سه شعبه مذكور از ايشان منشعب شده. و از امرای معروف بزرگ از این قوم بآرين در عهد چينگگيزخان اميری بوده نام او نايافانويان از جمله امرای دست چپ. به يك مرتبه از موقلي گويانگ فروتر و سوتوگوشون او بوده، يعنی مثل شهنه و مشرف و لایق قايم مقامی. و او را در جوانی ناياجوشور می گفته اند، و معنی جوشور منافق ۱۰ و بی شرم بود.

و قوم بآرين را عادت آن باشد كه بازيمهای سخت و سفاكت بسيار كنند و شرم و باك ندارند.

و این نايافانويان عظيم پير شده چنانكه زيادت از صد سال زيسته؛ و در عهد اويكتاي قآن در حيات بوده. و حكايست كرده كه ۱۵ در وقتی كه چينگگيزخان، اول خاتون را خواسته بود، از اشطلوي دامادی او خورده و ياد داشته. و احوال او چنان بوده كه به وقتی كه چينگگيزخان را با تايچيوت جنگ و مخالفت بود، پدر او شيرگوانو ابوگان با اقوام تايچيوت بهم بوده، فرصت نگاه داشته و از جمله شهزادگان و مقدمان ايشان ها قوچو و تزقوتاي قيريلتوق را گرفته و به بندگی چينگگيزخان آورده. و پسران خویش نايآ و ۲۰ آلاق را مصاحب خود گردانیده و با ايشان هردو دايم ملازم چينگگيزخان بوده. و آلاقنويان پسری داشت گوكچو نام. او را در... به علت آنكه... به ياسا رسانيدند. و او را پسری بود بايان نام، به قوبي و بخش به قوبيلاي قآن رسیده بود. و در وقتی كه ۲۵ هولاگوخان عزم ايران زمين فرمود، در بندگی او بيايد.

- چون قوبیلای قآن سَرْتاق پسر سُدُون نوپان و عبدالرحمن را به ایلچی پیش هولاکو خان فرستاد، بایان را طلب داشته بود. سَرْتاق مراجعت نمود و بایان در صحبت او برفت. و عبدالرحمن جهت افراغ محاسبات اینجا باز مانده. و چون بایان به بندگی قآن رسید، او را نواخت فرمود و امارت لشکر داد. و اوجو پسرزاده شوبَتائی ۵ بَهْأَدِر را با او نوکسر کرد و با سی تومان لشکر مغول و هشتاد تومان ختایی به جنگ تَنگیاس فرستاد. آنجا رفتند و به مدت هفت سال تمامت ولایت تَنگیاس را بگرفتند. و پسر بایان در این مُلک نُوقائی بود و در زمان چپَنگِگُزخان هم از این قوم بَارِین امیری بوده از امرای هزاره دست راست نام او منکقل ترکان، و او را خویشی ۱۰ بوده هم امیر هزار دست راست قورچی نُویان نام. قوم سُوقِیُوت که از ایشان منشعب شده اند حال ایشان چنان است که برادر کوچکتر بَارِین که گفته شد که سه برادر بودند، کنیزکی در خانه داشته و در نظر او آمده و بهنگام فرصتی دست بدو برده، حامله شده. خاتون او واقف گشته و کنیزک را می رنجانیده و بسیار می زده، ۱۵ تا بچه را بیندازد. نیفتاد. و چون گاه وضع حمل رسیده در خلوتی بچه آورده. و از خاتون ترسیده و از پوستین شوهر قدری سمور بریده و طفل را در آن پیچیده در میان گزستان انداخته. از اتفاق حسنه پدرش در میان گزستان می گردیده آواز بچه شنیده. او را برگرفته و پوستین خود را شناخته. محقق دانسته ۲۰ که چون کنیزک را وقت وضع حمل بود از آن او باشد. و او را آورده و به مادرش سپرده تا پرورده و بزرگ کرده. و خاتون او را التفات نمی کرده و وقتی نمی نهاده. بعد از آن فرزندان که از آن پسر بادید آمده اند هرچند بَارِین اند ایشان را بنام شعبه سُوقِیُوت گویند / چه به مغولی نام جوب گز سُوقائی است. و این ۲۵

زمان قومی علی حده اند و امرای بسیار از استخوان ایشان بوده اند و هستند.

و می گویند چینگگیزخان از قوم بَارین شخصی را اُونْگُون رها کرده، مانند آنکه اسب و دیگر حیوانات را اُونْگُون می کنند، یعنی ۵ کس به آن تعلق نسازد و آزاد و تَرخان باشد. و نام آن شخص بیکِی بود و در اُورْدُو بالادست همه نشستی و همچون پادشاه زادگان از دست راست درآمدی؛ و اسب او را با اسب چینگگیزخان بهم بستندی. و بغایت پیر شده بود. چینگگیزخان چنان فرموده که از قوم سُوْقِیُوت یکی به چهارپای شود تا بیکِی پای بر پشت او نهاده ۱۰ سوار گردد. بدان سبب قوم سُوْقِیُوت را اَقْتاچِی بیکِی گویند، و دُورْ نچِی اَقْتاچِی نیز گویند. و ایشان از این سخن در تاب روند و طیرگی کنند، و منکر گردند و به خود قبول نکنند، و بر ظرافت و لاغ حمل کنند.

و در زمان چینگگیزخان دو برادر از این قوم بوده اند هر دو ۱۵ امیر هزاره دست چپ، نام یکی اُوکَزْ قَلْجَاوُ و از آن دیگر قُوتوس قَلْجَاوُ و از امرای قوم سُوْقِیُوت طلاموقه نویان و قَرانویان برادران بودند. و طلاموقه سه پسر داشت: یکی چِنْگُکُون که در زمان هُولاگو خان امیر تَتْغَاوُلان بوده، و دیگر قُوتوبُوقا نویان که امیری بزرگ و معتبر بود؛ و دیگر یَگَنَه تَطْغَاوُل؛ و دیگر چَسَر قاتائی. و پسر چِنْگُکُون نویان مذکور بُوْرالْغِی است و پسران قُوتوبُوقا نویان تاپچو و تاجر نویان بودند. تاپچو به کودکی نماند، و پسر تاجر مبارک نمانده و چاروق هست. و پسران یَگَنَه یَغْلَاقو و موسی و قَراباغ و سلیمان و اِپَسَن تِیمُور و عبدل و چَر قاتائی و پسر چَر قاتائی اِبُوگَتائی است. والسلام.

قوم بَرولاس

- قوبیلئی نُویان در عهد چینگگیزخان از این قوم بوده، و فرزندان او این زمان در پندگی قان‌اند. و در این مُلک سائقان طرقتی از نسل او بوده، و او را باجبه بهم با لشکر بزرگ بر اثر تایانگت خان فرستاده در جنگ آخرین. و دو امیر معتبر از این قوم با تگودر ۵ بهم بدین ملک آمده بودند، نام ایشان... و گوگچوبهادر. و این گوگچوبهادر به عقل و کفایت و فصاحت منسوب بوده.

قوم هَدَرْگین

- در زمان چینگگیزخان مقدم ایشان موقورقوران بوده، و معنی قوران درشت‌خویی است مانند سوهان. و چون در وی این معنی ۱۰ به فعل بوده، این اسم بر وی نهاده‌اند. و هزاره قوم هَدَرْگین او دانسته، و از امرای دست راست بوده. و در این مدت اکثر آن لشکر به دشت قیچاق با نُوقای بهم بودند. چون نُوقای و فرزندان مخالفت اندیشیدند، ایشان را غارت کردند. و اکنون در آن مُلک از ایشان متفرق بسیاراند. و بُوگوری که اینجا بود پسرزاده ۱۵ موقورقوران بود. والسلام.

قوم جُوزیات

- این قوم از نسل پسر هفتم تومبته‌قان در پایان نام‌اند، و ایشان را جاجیرات نیز گویند. و در زمان چینگگیزخان / بسیار ۱۸۴ مخالفت و مقاومت با او کرده‌اند و چند نوبت اهل شده‌اند، و باز ۲۰ با دشمنان یکی گشته. و از جمله معاريف مقدمان آن قوم در آن

زمان جاموقه ساچان بوده، و او را ساچان به جهت آن گفته اند که بغایت عاقل و محیل بوده؛ و چپنگیگزخان او را آئنده می گفته، لیکن او همواره با وی مکر و غدر و حیلت کرده و سودای آن داشته که پادشاهی به دست فروگیرد. و توفتای بیکی که پادشاه میگزیت بود این جاموقه را غارت کرد و خان و مان او بتمامت ببرد. و او مدتی با سی نوگر متواری می گشت. بعد از آن از سر عجز و اضطرار پیغام فرستاد که ایل و مطیع پدرم توفتای بیکی می شوم تا او را کوچ دهم.

توفتای بیکی قبول کرد و امان داد و او به خدمت آمد و مدتی ملازمت نمود و چون بغایت مکار و محیل بود، همواره سخنان چرب نرم رنگین با امرای توفتای بیکی گفتی. روزی دید که گنجشگی در بُن علفی بچه کرده بود. آنجا را نشان کرد و دیگر روز با جمعی امرا بهم آنجا رسید، گفت پارسال اینجا می گذشتم و سمانه ای در بُن این علف آشیانه کرده بود. بینم تا برقرار امسال آشیانه و بچه کرده یا نه! نزدیک رفت و بدید سمانه از بُن علف پپرید و آشیانه با بچه بهم آنجا داشت. ایشان آن حکایت از او باور داشتند و به تعجب باز می گفتند که چنان عاقل و زیرک است که از پار باز تا امسال علفی را که بر گذر دیده موضع آن با یاد دارد و غلط نمی کند. و به امثال این حیلتها پیش توفتای بیکی و امرای او خود را مرتبه ای پیدا گردانید.

روزی حیلت اندیشید و بامداد پگاه که هنوز توفتای بیکی برنخاسته بود و کز پکتان او غافل بودند، و عادت نه چنانکه زود کسی پیش او رود، با سی نوگر خود ناگاه در خرگاه توفتای بیکی رفت. و هیچ آفریده پیش او نبود. توفتای بغایت بترسید و اندیشه کرد که در حال هرچه خواهد بکند. جاموقه گفت کز پکتان تو عظیم

- مقصر و بی‌خبرند، چرا باید که محافظت تو نمایند. و من متممداً چنین در آدمم تا ایشان آگاه‌اند و محافظت می‌نمایند یا نه! توفثائی بیکی خود هراسان بود و معنی قضیه می‌دانست، و او بدین عذر و بهانه و شفقت نمودن تقریر کرد. توفثائی بیکی از غایت وهم و هراس سوگند خورد به کاسه زر، و قِمِیز بر زمین ریخت، چنانکه ۵ عادت ایشان است که تمامت اغروق و خان‌ومان تو باز دهم و من بعد با تو هیچ غدر و بدی نکنم تا مبادا که در آن فرصت او را بکشد. آنگاه جاموقه عذر آن معنی می‌خواست و خدمت می‌کرد، تا هر آنچه از آن او گرفته بود جمله باز داد؛ و دیگر با خانه و یوزت خود رفت. و بعد از آنکه بکرات و مرات از چپنگیزخان گریخته بود و ۱۰ مخالفت کرده، و پیش خصمان او اُونگ‌خان و تالانگ‌خان رفته. يك نوبت اقوام بسیار از هر نوع مَنول جمع شده‌اند و او را به پادشاهی برگرفته و لقب گُوزخانی بر وی نهاده. و چون چپنگیزخان عزم جنگ ایشان کرده، هر نوبت که برنشسته بر ایشان غالب آمده. جاموقه دیده است که مرد مقاومت با چپنگیزخان نیست. نوکرانی که او را به پادشاهی نشانده بودند جمله را ۱۵ غارت کرده، دیگر بار به چپنگیزخان پیوسته، و چند کُرت دیگر یاغی شده؛ و میان چپنگیزخان و اُونگ‌خان فتنه و جنگ او انداخته. و عاقبة الامر سرانجام کار او چنان شد که می‌گریخت، هم نوکران خودش او را بگرفتند و به دست لشکر چپنگیزخان ۲۰ سپردند. در آن حالت که او را گرفته بودند، به حضور ایلچیان که او را می‌بردند گفته است که اَنذای من به پس سر اشارت کند و یاسامیشی کارها نیکو داند. چون او را گرفته به بندگی چپنگیزخان آوردند؛ پرسید که چون جاموقه را بگرفتند چه گفت. سخن او بازگفتند. چپنگیزخان دانست که اشارت به چیست، و معنی این ۲۵

سخن آن است که نُوگُران چون مرا که مخدوم ایشان بودم گرفتند و با من وفا نکردند، با که خواهند کرد؟!

- 85/ چپَنگِگِزخان فرمود تا از آن / جماعت که بنویشان و عمزادگان او بودند و به عدد شست نفر سی نُوگُر که او را گرفته بودند جدا کردند و همه را به یاسا رسانیدند؛ و سی نفر دیگر اپل و مطیع شدند. و مقدم ایشان اُولوگُک بهادر بزرگ و معتبر گشت، و گُوچِهائی پسندیده داد. چون چاموگَه را آندَه می گفته خواست او را بکشد. به برادرزاده خود ایلچیدای نُویان که او را دوست می داشت بخشید با نُوگُران و خان و مان؛ و ایلچیدای بعد از چند روز او را هلاک کرد. ۱۰

تقریر می کنند که ایلچیدای بفرمود تا عضو عضو او از یکدیگر جدا کنند. او گفته است که حق با شما است مرا اندیشه بود که توفیق یابم و شما را عضو عضو کنم، چون توفیق شما را بود زودتر مرا پاره پاره کنید. و تعجیل می کرد و مفاصل خویش به ایشان می نمود که اینجا ببرید، و هیچ نمی ترسید. و از جمله مقدمان این قوم هم در زمان چپَنگِگِزخان قالیقودَر و اُولوگُک بهادر و ماغوی و یاداگایا و طغائی دالو بوده اند؛ و چون مخالفت بسیار کرده اند، و چپَنگِگِزخان از ایشان بسیار کشته، اندکی مانده اند. و این زمان در ایران زمین آرا تیمور باوُرچی امیر هزار است و برادر او چاچیر تائی قران. ۲۰

و در وقتی که اوایل دلمانگی چپَنگِگِزخان با قوم تاییچوُت بود از خویشان چاموگَه ساچان شخصی تاییچَر نام رفته بود تا خانه جوچی تزیملَه را، که از قوم جَلایر بوده و بنده چپَنگِگِزخان، غارت کند. جوچی تزیملَه او را به تیر زده و کشته. بدان سبب چاموگَه با قوم چاچیرات بهم اضافت تاییچوُت و دیگر اقوام شده، و با ۲۵

- چینگگیزخان جنگ آغاز کرده. چنانکه در تاریخ مسطور است. و هم در عهد چینگگیزخان امیری بزرگ بوده از این قوم، قوشاؤل نام، و برادری داشته جوسوق نام. و در وقتی که چینگگیزخان ولایت ختای و جورچه گرفته است و خواسته که لشکری در آن سرحد بنشانند تا محافظت ولایت و رعیت می‌کند؛ فرموده که ایشان ۵ هر دو جلد و مردانه‌اند. از هر دهه‌ای دو مرد بیرون کرده سه هزار شده‌اند. به ایشان داده و آن حدود و ولایت را به ایشان سپرده، و نام قوشاؤل پیش از آن لفظی دیگر بوده. چون مجموع آن لشکر که از دهه‌ها بیرون آورده بودند به‌وی دادند، این نام که از آن معنی مشتق است بر او نهادند. ۱۰
- و در وقتی که چینگگیزخان به بالجوئه بود و از هر جا لشکری جمع کرده، و جوجی قسار پیش از آن از او جدا مانده بود، و لشکر اوئنگ خان خان‌ومان و خیل و مواشی او را غارت کرده، و او با معدودی چند گریخته و در راه مردار خورده و به چینگگیزخان پیوسته؛ چینگگیزخان خواسته که اوئنگ خان را غافل کند. متعمداً ۱۵ از زبان جوجی قسار پیغام فرستاده بر زبان قالیودار نام از قوم جوریات و چاؤرغا ایلان نام از قوم اوریا ئنگت، که او را چاؤر نیز گفته‌اند، و معنی این لفظ سرجنبان باشد. و او را همواره سر جنبیدی؛ و گفته که از زبان جوجی قسار بگویند که بسیار جهد کردم تا از عقب آقای خود چینگگیزخان بروم و بدو پیوندم، از او ۲۰ اثری نیافتم و راه نتوانستم برد. و اکنون خانه من بیشه است و بالین من کلوخ. اگر سئورغامپشی کند و زن و بچه و قوم و خانه به‌من بازدهد ایل شوم و درآیم. چون ایشان آن سخن به اوئنگ خان رسانیدند شاد شد و اعتماد کرد، و جهت عهد و سوگند قدری خون در شاخ گاو کرده به‌دست ایلچی از آن خود، ایتزگان نام، با ایشان ۲۵

بهم فرستاده.

- و چینگگیزخان چون ایشان را روانه کرده در حال بر عقب ایشان لشکر کشیده و شب و روز ناگفته می‌آمده. چون هر دو ایلچی با اپتوگان بهم می‌آمدند، از دور توج چینگگیزخان را دیده‌اند و ترسیده که مبادا که اپتوگان قضیه فهم کند و بگریزد و خبر برد... نام یکی از ایشان از اسب فرو آمده و گفته که چیزی در شکاف سم اسب من رفته؛ و دست اسب به دست اپتوگان داده تا نگاه دارد، و او به گره‌گشایی پساک کند و چشم او بدان مشغول گردد. لفظه‌ای بدین بهانه او را مشغول داشته. / چینگگیزخان 86/ نزدیک رسیده و اپتوگان را گرفته‌اند، و پیش قسار که در اغزوق مانده بود فرستاده. و آن هر دو ایلچی را به راه قلاووزی در پیش انداخته، و ناگاه بر سر اوئنگخان رفته و لشکر ایشان را شکسته. والسلام.

قوم بودات

- این قوم از فرزندان بات‌کلکی که پسر پنجم تومینه‌خان است ۱۵ منشعب گشته‌اند، و در زمان چینگگیزخان مقدم ایشان اوریدای بوده. و به وقتی که با تایچیوت جنگ می‌کرد با او متفق بودند و اضافت لشکر او شدند. و از ایشان امرای بسیار بوده و هستند، ولیکن حالاً معلوم نشد. والسلام.

قوم دوقلات

- ایشان از پسر هشتم از فرزندان تومینه‌خان بودونچار نام ۲۰ منشعب شده‌اند. و در وقتی که چینگگیزخان با قوم تایچیوت مصاف

می‌داد، این قوم با چینگگیزخان متفق بوده‌اند و اضافت لشکر او گشته. لیکن در آن عهد و این زمان از امرای ایشان کسی که معتبر و مشهور باشد معلوم نشده. والسلام.

قوم پیسوت

- این شعبه از پسر نهمین توفیت‌خان پیسوتای نام که کوچکترین همه برادران بود پیدا شده‌اند، و از ایشان امرا و بزرگان بسیار بوده‌اند. و در اوایل حال با چینگگیزخان مخالفتها کرده و بعد از آن بعضی مطیع شده و کوچ داده. و عادت مغول آن است که پسر کوچکین را او تچگین می‌گویند، بدان سبب که در خانه باشد و آتش مدار حال و کار خانه است. و به وقتی که او روغ چینگگیزخان ۵ یاسال یاسامپشی می‌کنند؛ و یاسال عبارت از راست کردن رسوم و عادات ایشان است. آنچه بدان ترتیب تعلق دارد از این قوم طلب دارند. و قامان بر آن موجب که عادت ایشان است یاسامپشی کنند. و از مشاهیر این قوم در روزگار چینگگیزخان یکی جبه بود؛ و حکایت او چنان است که در وقتی که این قوم با چینگگیزخان ۱۵ مخالفت می‌کردند و بر ایشان غالب آمد و خان و مان ایشان بستد، و بعضی متواری شدند؛ و از آن جمله جبه بود. روزی چینگگیزخان شکار می‌کرد. جبه در میان چرگه افتاد. چینگگیزخان او را بشناخت خواست تا با او جنگ کند. بُوُرچی نویان گفت من به جنگ او روم. از چینگگیزخان اسبی خواست چنان امان قله یعنی ۲۰ اسبی دهان سپید، آن را بدو داد. و برنشست و به جنگ رفت. تیر به جبه انداخت. خطا کرد. جبه تیر انداخت و اسب را بزد. بیفتاد و بمرد جبه بگریخت. بعد از مدتی چون قوت و مدد نداشت بیامد و ایل شد. چون مردی بهادر بود چینگگیزخان او را امیری ده داد.

و چون نیکو خدمت کرد امیر صد گردانید. و چون سعیمها و جهدها نمود امیر هزاره شد. و بعد از آن او را امیری تومان داد؛ و مدتها ملازم بندگی بود، و به لشکرها می‌رفت و کوشهای نیکو می‌داد. و چون کوشلوك خان پسر تاپانگ خان بعد از آنکه با چپنگگیز

- ۵ خان جنگ کرده بودند بگریخت و پیش گورخان پادشاه قراختای رفت. به ولایت ترکستان و ماوراءالنهر دختر او را بستد. و دیگر بار با ولایت تائمان / آمد و لشکرها جمع کرده با گورخان 87/ غدر اندیشید و لشکر بر سر او برد و او را بگرفت و بکشت و به جای او بنشست. و مدت هفت سال بدین حکایت بگذشت چنانچه ۱۰ در تاریخ مشروح و مذکور است. چپنگگیز خان چبه را با لشکر فرستاد و کوشلوك را دوانیده و منہزم به حدود بدخشان رفته و آنجا او را کشته‌اند. چون آوازه به بندگی چپنگگیز خان رسیده، به چبه نصیحت فرستاده است که به چنین فتحی بزرگ مغرور نشود که کوشلوك را دوانیده. چه به سبب غرور او نگ خان و تاپانگ خان و کوشلوك خان و دیگران ما ایشان را گرفتیم. و چون چبه آن ۱۵ اسب قلّه را به تیر زده بود و کشته، در آن وقت که بیامد تا ایل شود زانو زد و گفت: می‌دانم که به کشتن اسب قلّه در گناهیم. اگر چپنگگیز خان مرا ببخشد و سیوزغامپشی فرماید، بسیار اسب چنان جهت بندگی بیارم.

- ۲۰ بعد از آن چون از جنگ کوشلوك خان بازگردید، از آن حدود یک هزار اسب قلّه دهن سپید آورده و تگشمپشی کرده. و در وقتی که چپنگگیز خان به ولایت بلخ و طالقان بود او را با سوبدای و بوز که که از جلاپر بود با لشکر بهم بدان حدود فرستاده. در راه بوز که مرده و ایشان بیرون آمده‌اند و بعضی شهرهای عراق عجم ۲۵ گرفته و کشش و غارت کرده. و از آنجا به ولایت گرجستان و

تفلیس رفته و گرجیان بسیار جمع شده‌اند و به جنگ آمده. چَبَه
 سُوْبْدای را با لشکر برابر ایشان فرستاده و خود با پنج هزار بَهاؤر
 پنهان شده. سُوْبْتای عمداً گریخته و گرجیان بر عقب او آمده‌اند.
 چَبَه کمین گشاده و از کناره در آمده و جمله را کشته. و عادت
 ایشان در اکثر جنگها چنین بوده و از آنجا بازگشته و به تَمُوز ۵
 قَهْلَغَه بیرون رفته. اهل دربند تُوْغُو پیش آورده‌اند و ایل شده،
 از آنجا گذشته‌اند و به ولایت اُورُوس رفته و در راه به همه
 مواضع کشش و غارت کرده. و با چپَنگِگِزخان قرار کرده بودند
 که در مدت سه سال آن کار تمام کنند؛ و به دو سال و نیم به
 کفایت رسید.

۱۰

و از برادران کَهِتر چَبَه مُوَنگُدُوساؤر در خدمت تُولُوی خان
 می‌بوده. و او هفت فرزند داشته کَهِتر اُورُوس نام بوده، در بندگی
 هُولاکُوخان به راه کِزِپِک قُوزچِی اینجا آمد، و برادرانش آنجا
 بودند. و چون اباقاخان را به ولایت خراسان نامزد کرد. اُورُوس
 را امیری چهار کِزِپِک فرمود و راه بزرگ داد. و چون اباقاخان ۱۵
 پادشاه شد و از خراسان مراجعت نمود، اُورُوس را بازگردانید و
 به محافظت سرحدِّ هرات و بادغیس فرستاد؛ و لشکر آن حدود و
 سُوْبِیَه به وی فرمود و آنجا می‌بود. بعد از دو سال تُوْبَسپن را بدان
 جانب فرستاد. آنجا سعی و اجتهاد بسیار نمود و ولایت و قوم
 یَکُودِر را قتل کرد. [و] چون جدر را به درآورد و اسیر بسیار، و ۲۰
 در راه جمله را به حکم اباقاخان بکشت. و در آن وقت قُوتُوی خاتون
 از آب بگذشت. اُورُوس در آن قضیه خدمتها کرد و جهدها نمود،
 و بدرقه داده تا طوس پیامد و شرایط نیکوخدمتی به تقدیم رسانید.
 و بعد از جنگ بَرّاق نماند. و پسران او در عهد اباقاخان قَرّا تَرِی
 و آباچی بودند. و فرزند قَرّا تَرِی در این وقت خرَبنده است، و ۲۵

از آن آباچی زَنگِی امیر هزار و هِنْدو بَاوُرچی. و از فرزندان چِه سِنقوسون امیر هزار بود، و اکنون پسر او قَرِااست و اِیوُاغْلانان اُولجای خاتون زَنگِی و برادرش بَهادر که به رسالت به مصر رفته بود. و از ابن عمان و خویشان چِه این زمان در بندگی قَاآن بسیاراند. ۵

- و قداآن که امیر بزرگ و حاکم بوده و نُوقای که بزرگ بیتکچیان بود و بایجُونویان نیز از بیسوتاند. بایجُو از خویشان چِه است. اویگَتای قَاآن او را با چورماغون بهم فرستاده بود، و هزاره دانسته. و بعد از او تومان دانسته. و بایجُو روم را ایل گردانیده و بدان غرور و مباحات نموده که روم من ایل کرده‌ام. ۱۰
- هولاکوخان او را طلب داشته و در گناه آورده به یاسا رسانیده، و از مال او یک نیمه بتمام بستند. و آن تومان را به حکم یَزلیغ مُنککه خان پسر چورماغون / شیرامون دانسته، و پسر بایجُونویان اَدک بود و هزاره دانسته. و پسر اَدک سولامپش که در روم بود. ۱۵
- پادشاه اسلام خلدالله ملکه او را سیورغامپشی فرموده، و پنج هزار سوار داده آنجا امیر تومان گردانید. و دل دگرگون کرد و بایانچُر و بوجقور را بکشت و بدان گناه به یاسا رسید. و کیفیت آن حال مشروح خواهد آمد. و در نوبت آخر که چینگیزخان با تایلانگ خان مصاف می‌داد قوبیلای را از قوم یزولاس و چِه را در مقدمه بفرستاد. و نوبت دوم چِه را با لشکر به مملکت ختای و جورچِه ۲۰ که آن را تونگینگ می‌گویند فرستاده، و محاصره ناکرده ناگاه بازگشت، و پنجاه فرسنگ به ده روز بیامد تا ایشان ایمن شدند. اغزوقها بگذاشت و بازگشت و به تعجیل تمام جریده رانده ناگاه به در شهر رسید، و ایشان غافل. و به چنین حیلتي شهر را بستند. و از این قوم دو امیر معتبر بوده اند دگا و کوچوگور. و قضیه ۲۵

- ایشان چنان است که به وقت آنکه ایشان با قوم تاپچپوت بوده اند پدر و آقا و اپنی ایشان را بکشتند. مادر ایشان بایندوختون نام بر پسران بترسید؛ و در افواه افتاد که قآن ضعیفان و یتیمان را نیکو می دارد. بدان امید ایشان هر دو را برداشت و به بندگی قآن آورد؛ و ازو سُیورغامپشی یافته و کُچوگُور را هزاره داد، و ۵ بایندوختون را ترخان کرد و فرمود که راه یتیمان ترخانی باشد.
- و دِگه را آقتاچی فرمود؛ و سودان آدون یعنی اسبان خاص او می دانست و کُچوگُور را فرمود تا مادیانان را بدوشد؛ و بایندوختون قِمیز را بداند. و پسر دِگه اودوی بود و اکنون به حضرت قآن پیش چینگتیمور است و امیر تومان و فرزندان بسیار دارد. و ۱۰ پسران کُچوگُور یکی بورتجین قورچی بود امیر یزیک تُولوی خان؛ و یکی قوبیلاقورچی هزاره دانسته؛ و پسرش چاربوقا به قوبیلائی قآن تعلق می دارد. و پسر او کیوجی از پیش مَنگقان کُورون که پسر مَلکیتیمور است به ایلچی اینجا آمده بود. والسلام.

قوم سُوکان

۱۵

ایشان نیز از جمله اقوام نپزُون اند و در اوایل حال که چینگگیزخان با اقوام تاپچپوت مصاف می داد و لشکرها جمع می کرد، این قوم چون از خویشان او بودند با وی متفق شدند. و نام مقدم ایشان معلوم نیست.

قوم قینگقیات

۲۰

هم از جمله نپزُون اند و هم در آن حالت که چینگگیزخان با اقوام تاپچپوت آغاز جنگ و مصاف کرد این قوم به جهت خویشی

که داشتند به خدمت او آمدند و اضافت لشکر او شدند. و مقدم ایشان را نام دَاقی بَهاؤر بوده؛ و سایر احوال ایشان هریک به جای خود بیاید. والسلام.

چون تفصیل شعب اقوام مُغولان خاص و سایر اقوام مُغول و جماعتی که به مُغول مانده اند و احوال اقوام خِتای و تَنگقوت و اویغور و غیرهم، سبب آنکه در زمان چینگیزخان حکایت و تاریخ ایشان می آمد. هم در ابتدای پادشاهی تمامت آن اقوام را به تأیید حق تعالی در تحت امر خود آورد و جمله را بنده و لشکری گردانید، یاد کردن ضرورت بود و اقسام ایشان برشمردن لازم؛ آنچه به تحقیق و امان نظر معلوم شده صورت تحریر یافت، تا معلوم گردد که چند قوم و چند شعبه اند، و هریک بر چه وجه منشعب گشته، و طبیعت و عادت هر قومی چگونه بوده، و یوزت / و مقام ایشان کجا داشته اند.

و اکنون که از شرح احوال ایشان فارغ شدیم، ذکر تاریخ پادشاه جهانگیر چینگیزخان و فرزندان او به تخصیص پادشاه اسلام سلطان محمود غازان خَلْدَالله سُلْطَانَه که مقصود و مطلوب از وضع و تألیف این کتاب مبارک آن است آغاز کنیم و مشروح و مفصل بگوییم که شعبه چینگیزخان و هریک از عمزادگان و خویشان او از کجا ابتدا کرده، بادید آمده، و کیفیت انشعاب ایشان و آن شعب بر چه وجه است. وَاللهُ هُوَ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ الْاِعْتِمَادُ وَالتَّكْلَانُ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.